باب ۱۴

فهرست ادویه مفرده و مرکبه و کیفیت مزاج هر یک ۳۴۳

ادویه مفرده ۱۹۷

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وعلی آله الطاهرین اما بعد
العبد الجانی محمد از انی المسمی به محمد اکبر میگوید که چون اطفال فقیر و دیگر اعزه
در صدد خواندن علم طب بودند مختصری که صبیان را تعلّم آن آسان بود و بعبارت موجز
که مشتمل بر فوائد بسیار است تالیف نمودم و **بمیزان الطب** موسوم ساختم
حکیم مطلق بر بسیار متعلمان مبارک و مفید گرداناد بمنه وکرمه و این مختصر مشتمل است بر
سه مقاله **مقاله اول** در علامات کیفیات چهارگانه یعنی حرارت و برودت
و رطوبت و یبوست بدانکه حرارت را بپارسی گرمی گویند و نشان گرمی غلبه تشنگی
و سوزش و زردی یا سرخی عضو و از سردی راحت یافتن اما اگر سبب گرمی
زیادتی خون بود گرانی سر و خمیازه و فاژه و بلندی و کندی حواس و شیرینی
دهن و سرخی رنگ بدن و سرخی زبان و برآمدن دنبلها و بثرها و برآمدن
خون از بن دندان و از بینی و کسل و کاهلی و درد اعضا دلیل است و اگر سبب
گرمی زیادتی صفرا بود زردی رنگ بدن و زبان و زردی چشم و تلخی دهن
و خشکی و درشتی زبان و بینی و تشنگی مفرط و ضعف اشتهای طعام و غشیان

و شقیره دلیل آنست و برودت را بپارسی سردی گویند و نشان غلبهٔ سردی نابودن تشنگی و سوزش است و سپیدی یا سیاهی بدن پس اگر سبب سردی زیادتی بلغم باشد سپیدی بدن و نرمی و سستی و سردی پوست و ضعف هضم و ارونغ ترش و بسیاری خواب و کندی حواس و برآمدن لعاب دهن و آب بینی رقیق غیر سوزان دلیل آنست و اگر سبب سردی غلبهٔ سودا بود لاغری و سیاهی بدن و سیاهی و غلظت خون و زیادتی فکر و خلش سر معده و اشتهای کاذب دلیل آنست و نشان غلبهٔ رطوبت یعنی تری سستی عضو است و هر آنچه ضد یبوست بود پس اگر رطوبت با حرارت بود آثار آن نیز گفته شد خواه فقط حرارت بود خواه از مادهٔ خون و اگر رطوبت با برودت باشد آثار آن نیز مذکور شد خواه برودت فقط یعنی ساده بود خواه از مادهٔ بلغم و نشان غلبهٔ یبوست یعنی خشکی درشتی و لاغریست و بی رونقی و خشکی بدن پس اگر با مادهٔ صفرا بود علامت صفرا گفته شد و اگر با مادهٔ سودا بود نشان آن نیز گذشت و پوشیده نماند که خلط چهار است خون و بلغم و سودا و صفرا و قوام بدن از اخلاط است و حدوث اکثر امراض از زیادتی و کمی آنهاست خون گرم و تر است و صفرا گرم و خشک و بلغم سرد و تر و سودا سرد و خشک اما باد و خانیست سرد که از اخلاط متولد می شود و بیشتر از بلغم و سودا می شود اما در قوام بدن دخلی ندارد بخلاف ارواح اگرچه آن نیز از اخلاط بر سبیل بخار می شود اما بقای حیات بدن موقوف بر آنست و مربی بدن است

مقالهٔ دوم

در بیان ادویهٔ مفرده و مرکبه حسب حاجت و اغذیهٔ مناسب حال و درین مقاله چند فصلست

فصل اول

در معدلات یعنی ادویه که اخلاط را که از طبع و قدر خود متغیر شده باشد بحالت اصلی باز آرد و معدل هر خلط جدا جدا گفته شود ان شاء الله تعالی باید دانست که تغیر خون

بر چهار وجه است یکی آنکه مقدار وی زیاده شود دوم آنکه قوام او غلیظ شود سوم آنکه قوام او رقیق شود چهارم آنکه عفونت گیرد و تعدیل در مقابل تغیر باید و هر یک از آن گفته آید انشاء الله تعالی آدویه که جوشش خون را نشاند اینست تخم کاسنی تخم کاهو کشنیز گل سرخ آب لیمون سکنجبین شربت عناب شربت صندل شربت کدو و مانند آن و هر چه سرد باشد ادویه که خون غلیظ را اصلاح دهد سکنجبین آب آلو آب بادیان آب شاهتره ماء العسل و هر چه مخرج سودا است غلظت خون را دور میکند و غلظت خون بیشتر از آمیختن سودا بخون میشود و از آمیزش بلغم غلیظ نیز میشود و آنجا که غلظ خون از بلغم بود مسهل بلغم دهند و جهت قطع غلظت ترشیها دهند و پس از پختن ماده بلغم و سودا مدرات باید داد و آنجا که بلغم با خون آمیزد رنگ خون سپیدی زند و اگر سودا با خون آمیزد سیاهی زند ادویه که خون رقیق یعنی تنک را اعتدال دهد بدانکه رقت خون اگر بسبب رطوبت بلغمی بود رنگ خون سپیدی زند و تدبیر وی برآوردن بلغم است بمسهل و هلیله کابلی درین باب اهتمام دارد و برای خشکی رطوبت بالنگو و ریحان و پرسیاوشان و مانند آن هر چه خشک مائل بگرمی باشد و مالیدن تن و ریاضت نمودن نافعست و اگر سبب رقت آمیزش صفرا بود کفهای زرد بالای خون پدید آید تدبیر وی برآوردن صفراست بمسهلات و هلیله زرد درین باب اهتمام دارد و شربت عناب و آب عدس و همه آنچه سرد است و در جوشش خون گفته شد نفع دارد و آب کاسنی مطبوخ که در صفرا گفته آید مفید بود و بدانکه عفونت گنده شدن را گویند و هر خلطی که گنده شود تب او را لازم است و هیچ خلط گنده نشود تا که حرارت زیاده دران نیامیزد یعنی سبب عفونت حرارت است پس در بیحالت اصلاح

وانچه در دور کردن سیاهی خرقه مبالغه میکنند بجز ضعافت طبع فائده ندارد و گشنیز خشک
در آب تر باید کرد و به نبات شیرین ساخته باید داد که آب وی سریع الاثر است
و صندل با آب سوده بسیار بهند حرارت قوی فرو نشاند و سپید از سرخ بهتر است
و کافور بقدر دو حبه حرارت عظیم زائل میکند اما چون بغایت سرد است جز مرد جوان
گرم مزاج را نتوان داد و فواکه سرد چون تربز و امثال آن و ترشیها همه معدل
صفرا اند و باید که زنان و عقلان خواجه سرایان را سردی بسیار نباید داد و از ادویه
مرکبه مشهور که در تعدیل صفرا مخصوصند قرص طباشیر ملین قرص طباشیر قابض
قرص کافور شربت صندل شربت آلو شربت بنفشه شربت نیلوفر و امثال آن
و پوشیدن و طلا کردن ادویه سرد نیز معدل است مر صفرا را و مسکن است حرارت را
اما تغیر بلغم نیز به پنج گونه است یکی آنکه قدری از خون با بلغم آمیزد و آنرا از مزاج خودش
بگرداند و این قسم را بلغم حلو گویند یعنی بلغم شیرین دوم آنکه صفرا محترقه
با بلغم آمیزد و این را بلغم مالح یعنی بلغم شور گویند و طبع وی نزدیک بصفرا است
سوم آنکه حرارت ضعیفه در بلغم اثر کرده باشد و این را بلغم حامض یعنی بلغم ترش
گویند چهارم آنکه قدری از سودا با بلغم آمیزد و این را بلغم عفص یعنی بلغم زمخت
گویند پنجم آنکه جسم آبی بر آن غالب آید و این را بلغم تفه یعنی بی طعم گویند
و وی سردترین اقسام بلغم است از غیر طبیعی و معدلات بلغم اینست حاجت
و هند

ادویه مفرده معدله بلغم

بادیان انیسون
اصل السوس کمون دارچینی قاقله بسباسه سنبل الطیب مویز
و طریق استعمال هر واحد برای طبیب است مطبوخ در بلغم بهتر است و
هرگاه بلغم عفن شده باشد دوای بسیار گرم نباید داد خصوص اسهال که
بلغم شور بود و تخم کشوث در برآوردن بلغم عفن که در رگها باشد مخصوص

ست وهرگاه که ماده بلغم عفن شود حسب حاجت اینها و صفرا گفته شد قدری
گرفته باین چیزها مرکب باید ساخت **ادویه مرکبه معدله بلغم** معجون فلاسفه
معجون زنجبیل معجون سیر جوارش جالینوس و مانند آن اینهمه وقتی ست
که بی عفونت یعنی بی تب باشد اما اگر تب بود قرص گل و قرص غافث
و سکنجبین بزوری معتدل و خیار و گلقند و شربت بزوری موافق ست اما تغیر سودا
نیز بچگونه است یکی آنکه سودای طبیعی زیاده بر مقدار طبیعی شود دوم آنکه از
احتراق یعنی سوختن سودا سودا حاصل شود سوم آنکه از احتراق خون چهارم
آنکه از احتراق بلغم پنجم آنکه از احتراق صفرا حاصل شود زیرا که هر خلط که
سوخته میشود سودای غیر طبیعی همانست و معنی سوختن اخلاط اینست که اجزا
لطیف و رقیق از خلط بتحلیل برود و باقی کثیف گردد و نوعی که از جنس خود
برآید نه آنکه سوخته خاکستر گردد و قید تحلیل جهت آن نمودیم که اگر خلطی
بسبب سردی کثیف گردد باعتبار انجماد اجزای وی برا در عرف عام سودا نگویند
چنانچه در بلغم جصی ویرا نامند که اگرچه وجه تسمیه وی بجص یعنی گچ باعتبار
رنگست نزد اکثر اما بعضی باعتبار قوام نیز جایز داشته اند **ادویه مفرده معدله
سودا** شیستان گاوزبان تخم خربزه بیخ مهک تخم مرو انجیر مویز و مانند آن
هرچه گرم تر بود پس اگر سودا از خلط گرم پیدا شده باشد سرد تر باید داد چنانچه خرفه
و بهدانه و خیارین و مانند آن و الا گرم تر یا تری که معتدل در حرارت و برودت باشد
ادویه مرکبه معدله سودا سکنجبین افتیمونی انوشدارو معجون بقراط
یاقوتی بوعلی مفرح دلگشا شربت گاوزبان شربت بالنگو و امثال آن که مذکور گشته شد
که در هر باب رعایت مزاج در گرمی سردی ملحوظ دارند و اگر سودا عفن شود این مطبوخ
نفع دارد تخم خیار تخم کاسنی تخم کشنیز هر یک سه درم بیخ مهک

زرشک هر یک دو درم گاوزبان پنج درم همراه قند یا سکنجبین بدهند و پیش
ازین باید که نضج و تنقیه شده باشد تا زود اثر کند و در امراض سوداوی بیشتر
روزها دهند و در صحت بها تدبیر ازاله عفونت گفته آید تمامه انشاء الله تعالی

فائده در بیان چیزهایی که تعدیل و اصلاح اخلاط نمایند از همه بدن یا از عضوی
واحد یا وارد شدن معده و آن اقسام است شموم لخلخه نفوخ سعوط
وجور سنون قطور نطول شکوب انکباب کماد تدهین تمریخ
تکحیل برود ذرور تجویر طلاء ضماد حقنه فتیله شافه حمول فرزجه
ابزن یا نشوبیه و در اینجا معنی هر یک گفته آید شموم آنچه ببویند خشک یا تر لخلخه
آنکه چیزی رقیق خوشبو در شیشه نهند و ببویند سعوط آنچه در بینی چکانند نفوخ آنچه
در بینی دمند وجور آنچه در حلق چکانند سنون آنکه ادویه سائیده بر دندان مالند
قطور آنچه در گوش و دیگر سوراخها چکانند نطول آنچه از مایعات بر ظاهر بدن ریزند از فا
صله بی توقف و گاهی بر آبزن و انکباب نیز اطلاق کنند شکوب آنکه چیزی مائل از فاصله بر بدن
ریزند به توقف یعنی اندک ریزند و بایستند و باز ریزند انکباب بخار آب گرم به بدن رسانیدن
خود را بجامه پیچیده و سر نگون ساخته چنانچه متعارف ست که برای آوردن عرق
می کنند یا بخار ادویه بگوش رسانیدن کماد آنکه چیزی گرم بر عضو نهند و چون
سرد شود باز گرم نموده بگذارند خواه آن چیز خشک بود خواه رطوبت ناک تمریخ آنکه چیز
تر بر بدن بمالند تدهین آنکه روغن مالند حقنه آنکه چیزی مائل در محقنه انداخته در
روده برسانند از راه دبر یا در مثانه یا در رحم رسانند از راه قبل و طریقش معروف
شافه آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل بردارند یا با آب سائیده در چشم کشند
فتیله آنچه دراز ساخته در دبر یا در قبل نهند یا در گوش یا در بینی یا در جراحت
درآرند حمول آنکه لته را با دویه آلوده در قبل یا در دبر بردارند فرزجه حمولی

حمولی که مخصوص بفرج زنان باشد کحل آنچه بمیل در چشم کشند برود ادویه سوده که
آنها را ترتیب کرده باشند و بچشم استعمال نمایند ذرور ادویه خشک را باید
در چشم یا بر جراحت پاشند بخور آنکه ادویه را بسوزانند تا بوی آن بدماغ رسد
یا دود آن بعضو رسد بطریق مخصوص ضماد آنکه چیزی ترکه تند را باشد بر بدن گذارند
طلا آنکه چیزی ترکه تنک باشد بر بدن گذارند آبزن آنکه آبی که در وی ادویه
پخته باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن نشانند یا شوید آنکه در آب گرم یا
در آبی که در وی سبوس و گل خطمی و گل بنفشه و بابونه و برگ بید و امثال اینها
تنها یا مرکب جوشانیده باشند پایهای بیمار بگذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود
و در شیافهای گرم که برای ازاله صداع و بخار دماغ بکار برند باید که سر را بطرف
پشت مائل دارند تکیه داده و حجابی درشت در پیش گذارند تا بخار آن بدماغ
نرسد که بعضی جا دیده شد که از گرمی بخار وی خلل دماغ و خفقان عارض شده
شمومیکه بیماریهای گرم را نفع دارد صندل سپید سائیده سرکه و آب گشنیز تر
و گلاب باهم آمیخته ببویند و اگر نخلخه سازند بهتر است و آنجا که بیخوابی باشد سرکه
نباید آمیخت و اگر گرمی بسیار باشد کافور را اضافه نمایند و بوئیدن خیار
پاره کرده و میوه های دیگر و گلهای سرد اثر تمام دارد و از آنکه بوی گشنیز تر
خوش نباید بجای وی آب ترب یا آب کدوی پخته کنند شمومی که بیماریهای سرد را
نفع دارد مشک عنبر دارچینی جندبیدستر قرنفل زعفران [illegible]
حسب حاجت هرچه خواهند بکار برند سعوطی یا درد که امراض گرم و خشک
دماغ را نفع دارد آب کاهو روغن نیلوفر هر یک یک جزو شیر دختران
دو جزو و اگر بجای روغن نیلوفر روغن تخم کدو یا بادام کنند شاید
و آنجا که بیخوابی باشد روغن خشخاش بهتر از همه روغنهاست سعوطی

که امراض سرد و تر دماغ را سود دارد صبر مر کندر حضض چند بید ستر زعفران
باب ریحان یا آب مرزنجوش یا آب فقط بکار برند نفوخی که سکوت را بهوش
آرد و سده دماغ را بگشاید کندس خربق سپید کوفته و بیخته اندک اندک در بینی
دمند وجور که ام الصبیان را نافع ست صعتر چند بید ستر زیره کرمانی مساوی در شیر
حل کرده و در گلوی طفل ریزند وجور که مصروع را بهوش آرد حلتیت چند بید ستر در
سکنجبین عسلی حل کرده بکار برند سنون که ضعف دندان را نفع دارد سونجان
قرنفل سعد کزمازج پوست هلیله زرد صندل سپید گلسرخ مساوی
بگیرند و بکار برند و اگر حرارت باشد قرنفل و اجل نسازند قطور که درد گوش را
که از گرمی باشد سود دهد روغن گل شش درم روغن بادام سه درم سرکه
انگوری ده درم بر آتش نرم جوشانند تا سرکه رود و روغن بماند قدری در گوش
چکانند و آنجا که درد مفرط بود قدری افیون نیز آمیزند قطور که جراحت قضیب
و سوزش بول را مفیدست سفیداب کندر انزروت صمغ عربی نشاسته
دم الاخوین جمله مساوی کوفته بیخته با شیر دختران در احلیل چکانند
نطول که خواب آورد و سرسام گرم را نفع دهد بنفشه تخم کاهو هر یک
پنج درم پوست خشخاش گلسرخ نیلوفر پوست کدو تر بابونه هر یک
ده درم کشک جو پنجاه درم در پنج من آب بپزند و بعمل آرند
نطول که امراض سر و سدر را نفع دهد بابونه اکلیل الملک
سام مرزنجوش برنجاسف صعتر ورق الغار جمله برابر
بجوشانند و بر سر ریزند و انکباب سازند فائده در امراض گرم دماغی هنگام
نطول نباید پرداخت مگر بعد تنقیه نطول که ریح را از عضوی به تحلیل
برد بابونه اکلیل الملک برگ کرفس بازیانه تخم کرفس زیره کرمانی

بیستن ساقها و مالیدن کفها و در جذب ماده از سر قائم مقام یا شبیه است بلکه در وقت ازان نافع تر اما باید که بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از جانب قدم و هنگام گشادن پایها را در آب گرم نهند تا بخار منجذبه باز صعود نکند

فصل در فصد

بدانند که فصد استفراغ کلی ست یعنی هر قسم خلط درین بر می آید زیرا که خون مرکب از دیگر اخلاط ست یعنی در رگها همچنانکه خون میباشد صفرا و بلغم و سودا نیز میباشند با خون مختلط شده پس هر گاه رگ زنند هر چه در رگهاست بالضرورة مستفرغ میشود و غایت آنکه خون بسیار بر می آید و دیگر اخلاط کم بخلاف تنقیه دیگر که این نفع ندارد و پوشیده نماند که فصد را بهترین استفراغ مقرر کرده اند برای چند چیز یکی خود گذشت دوم آنکه فصد استفراغ اختیاری ست هر گاه که کنند معلوم کنند که فائده ندارد فی الفور بند میتوان کرد بخلاف مسهل که بعد شرب آن اگرچه ماده غیر مقصود بر آید چیزی نتوان کرد بیش از عمل دوا و اگر کنند ضرر زیاده سوم آنکه فصد محتاج بنضج نیست بخلاف دیگر تنقیه که تقدم نضج در ان شرط ست و باید دانست که پیش از دوازده سال فصد منع ست بعد ازان تا تمام عمر بشرط ارتفاع مانع بخلاف حجامت که بعد شصت سال منع کرده اند **فائده** گاه باشد که غلبه خون محسوس شود و فصد کنند اما خون کمتر بر آید و بدان سبب ماده در حرکت آید و تپ آرد و درینوقت زود فصد باید کرد و هر گاه مسهل دهند و عمل نکند و ضرری بدل و دماغ رسد و کرب و غشی افتد فی الفور فصد باید فرمود اما آنجا که زهر داده باشند یا حیوانات زهردار گزیده باشند فصد نشاید کرد مگر در لدغ عقرب جراره که قسمی از کژدم ست که هنگام رفتن دم خود بر زمین کشان میرود و از خواص او که چون کسی را بگزد از هر بن مو خون روان شود فصد بعد لدغ وی البته باید کرد و فصد کردن در طاعون اکثر منع کرده اند اما آنچه بتجربه رسیده اگر با وجود کثیر باشد در سینت

سمیت باعضای رئیس سرایت کرده باشد البته فصد باید کرد و نشان سرایت
باعضای رئیس از اختلال دماغ و ضعف و غشی و امثال آن هویدا است و بیان اوقات
فصد و آنکه کرا کنند و کرا نه از مطولات جویند و قول بعضی که علی الاطلاق منع از فصد
کرده اند مردود شناسند و اکنون آنچه لابدی است ذکر میشود کسی را که از فصد غشی
می افتاده باشد پیش از فصد شربت لیمو یا شربت انار ترش و مانند آن دهند کلاب آنچه
و بعد از فصد چون اندک خون برآید دست بر جراحت گذارند تا خون بایستد و مفصود
را راحت داده و قدری حرکت فرموده بار دیگر همین سان دو سه بار وقفه کرده بگیرند تا
که غشی نشود و هرگاه بعد فصد غشی افتد بهترین تدابیر افاقه قی کنانیدن است
پر مرغ در حلق انداخته و دیگر تدابیر مشهور است و دوا آر المسک در آب حل کرده
در حلق چکانیدن نافع و آنروز که فصد کنند غذای غلیظ ندهند و آنچه در عوام
مشهور است که حریره و تنبول بعد فصد بهر کس می دهند و همچنان آنچه در
بعضی اطبای جاهل رواج یافته که البته سرد میوه شانند خوب نیست اگر گرم مزاج
باشد سردی باید داد تا صفرا را که بعد از خون غلبه کرده فرو نشاند و اگر سرد مزاج
بود گرمی باید داد تا قوت را مدد دهد و بی حاجت هیچ نباید داد و در بنگاله رگها
که بیشتر میزنند در قوم میگردد قیفال اکحل باسلیق حبل الذراع اسیلم
ابطی صافن عرق النسا مابض چهار رگ قیفال را سر و رو
گویند و وی برابر ابهام یعنی نر انگشت است و علتهای سر و رو را نافع اکحل
را هفت اندام گویند و نهر البدن خوانند و وی برابر سبابه واقع است علتهای همه
بدن را مفید باسلیق برابر وسطی است علتهای فروتر از گردن که تنوره بدن گویند
سود مند و امراض جگر را مفید و بدانند که زیر این شریان است و جهیدنش محسوس
میشود و باحتیاط باید کشود تا نیش بشریان نرسد حبل الذراع و بعضی سیاه رگ

باسلیق ست و بعضی بارگ الحل آمیخته و گفته اند که منفعت وی چون منفعت
قیفال ست اما قیاس و تجربه نفع آنرا به نفع اسلیق قسمین یافته
ابطی برابر خنصر ست و آنرا اسیلم نیز گویند بر وزن افعل و وی علتهای احشا
و امراض سفلی را نافع و اسیلم تصغیر اسلم ست و از ابطی متصل ست گویا
شعبهٔ آنست و آنرا ما بین خنصر و بنصر میزنند و بعد گشادن دست در آب گرم
میگذارند و از دست راست امراض جگر و از دست چپ امراض طحال و دل
را نافع ست و ششش را از هر طرف که باشد و چون ازین رگ خون از جگر و دل
بیشتر می برآید منع کرده اند که خون ازین رگ بیشتر نباید گرفت صافن
نسا لنگ واقع ست برابر انگشت خنصر بگشاید و جراحت و خارش ران و
قضیب و سوء و بهو و باد را از سر فرود آرد و مابض زیر زانوست و نافع تر از صافن
ست و درد حشا و پشت را مفید بود و درد مقعد و بواسیر و رحم را نافع عرق
رگیست گره دار که از بستن پای معلوم میشود و اگر بر ساق پای یابند بهتر
والا ما بین بنصر و خنصر پشت پای بگشایند از برای عرق النسا که مرضیست نفع دارد
و قریب بمنافع صافن ست چهار رگ عبارت از ان چهار رگ ست که دو بر لب
زیرین و دو بر لب بالا واقعند در باطن لبها میگشایند از نشتر گرد بسر امراض دهان
و لثه را نافعست و دیگر رگها که زیر زبان و بر سر بینی و پس گوش و گوشهٔ چشم و اعضد
چون کمتر میگشایند مفصل مرقوم نکردیم فائده هرگاه نشتر بشریان رسد
نشانش آنست که خون سرخ خالص بر آید و بدفق خارج شود و ضعف دل آنا فانا
ترقی کند چون چنین شود فوراً سر رگ بگیرند و لا رق بران گذارند و فاده نهاده محکم ببندند
و دست بر بالش بزرگی راست بدارند و اصلا حرکت ندهند و تا ده روز بسته دارند و پس از ده روز
برفق باید کشود و باز باید بست و همچنان باید کرد تا یقین شود که جراحت محکم بسته شد
یعنی آهستگی ۱۲

ودرین میان محافظت طبع باید کرد تا باعتدال باشد صفت لازق دم الاخوین
ازروت شب یمانی قلقطار اقاقیا جلنار صبر کندر هر یک یکدرم صمغ عربی
دو درم همه را بکوبند و بحریر بیزند و بسپیده بیضه مرغ بسرشند و باپشم خرگوش
یا با خانه عنکبوت که پاک کرده باشند بیالایند و در جراحت فروگذارند و در میان
پوست با میل درکرده و بالای پوست نیز بگذارند کرد اگر و پس ببندند بعصابه یا بهیا
و دست دو دم بسته دارند با خوردن انجاب مائل باشد **فصل سوم در حجامت**
و ارسال علق بدانند که حجامت و علق که وکان پر ابجای فصد ست و بی ضرورت
نشاید کرد و بالا گفته شد که بعد از شصت سال حجامت منع کرده اند و پیش از دو سال
نیز جایز نیست و بهتر آنست که روز چهاردهم و پانزدهم از ماه حجامت نکنند و بهترین
ایام شانزدهم و هفدهم باشد بهترین احیان ساعت سوم از روز یعنی یکپاس روز برآمده
و پس از حمام حجامت نکنند مگر کسیکه خون او غلیظ باشد که چون از حمام برآید یکساعت
بیاساید باید که وضع محاجم نماید و هرگاه در عضوی ماده جمع آید و کثیر باشد تا که فصد
نکرده باشند تنقیه بنفس عضو باید کرد و حجامت پس سر سر را پاک کند و بر نقره کردن
خلیفه اکحل باشد اما نسیان آرد و بهتر آنست که فروتر از نقره کنند و میان شانها خلیفه
باسلیق ست لیکن معده را ضرر دارد و خفقان آرد اندکی بالاتر باید کرد و بر ساق
خلیفه صافن بود و حجامت بلا شرط بهر جذب بخار بکار آید و اماله ماده نیز نماشد اما علق
آنجا بکار آید که حجامت نتوان کرد و تحمل شرط زدن نباشد **فصل در نضج** ست بدانکه
نضج پختن را گویند و پختن خلط آنست که هر خلط باید که بقوام معتدل آید تا زود تنقیه
وی بدوا باسانی برآید پس خلطی که غلیظ ست چون بلغم غلیظ و سودا نضج وی
آنست که قوام او از آن غلظت فروتر آید و خلطی که رقیق ست چون صفرا و بلغم مائی
نضج وی آنست که میل بغلظت نماید نسبت برقتی که دارد و صفرا رقیق تر از جمله

اخلاط است فی حد ذاته و غلظتی که در آن محسوس میشود و بعد خروج آن بسبب
کثافت لاحقه است چنانچه در خون نیز مرئیست و بسبب این رسیدن سردی
هوای خارجیست مر آنرا زیرا که گرمی معتدل باعث ترقیق است و برودت موجب
کثافت است اگرچه اندک باشد و باید دانست که خون محتاج بنضج نیست لهذا
در تب خونی روز اول فصد میکنند اما هرگاه فساد خون بسبب آمیزش اخلاط دیگر
در وی بوده باشد احتیاط آنست که موافق غلبه خلط منضج داده بعد فصد نمایند
تا اخلاط دیگر نیز پخته شده همراه خون تمام برآید بلی تصدیع و ضرر بی نشده خصوص آنجا که
سودا مرکب شود با خون تقدم نضج ضروریست بعد فصد کردن منضج صفرا
عناب هفت دانه گل بنفشه دو درم گل نیلوفر دو درم شاهتره دو درم تخم کاسنی
نیمکوفته سه درم بیخ کاسنی نیمکوفته دو درم گلسرخ از پوست سبز که بر گل میباشد دور
تخم پاک کرده دو درم جمله را یکجا کرده نقوع نمایند یا مطبوخ نقوع آنست که ادویه
را در آبی که موافق نوشیدن بود و بتر نمایند یک شبانه روز پس مالیده و صاف کرده
بنوشانند فقط یا همراه سکنجبین و یا ترنجبین و امثال آن و بدانکه هرچه معتدل است
منضج است و ذکر منضج جدا بنا بر فوائد چند است که در ضمن آن گفته آید و مطبوخ
آنست که ادویه را در آنقدر آب بجوشانند که بعد سوختن سه حصه آب قدری آب
که توان خورد بماند و آنجا که خواهند قوت دوا بیشتر برآید نخستین نقوع نمایند پس
بجوشانند لیکن بدانند که دوا از جوشانیدن گرمی پیدا میکند پس آنجا که حرارت در مزاج
بیشتر بود زنهار مطبوخ نباید داد و به نقوع و شیرها و تخمهای سرد که مذکور شد
بسنده باید کرد و از این ادویه منضجه هرچه بهم رسد توان داد و از اکثر صفرا اقسام
منضج دهی موافق آن ادویه کم و زیاده توان کرد و آنچه از اوزان ادویه
نوشته شده نظر بشخص معتدل العمر و معتدل القامه است پس اگر مریض طفل باشد

باشد موافق بهمان ورا وزان نیز تقلیل نمایند اگر مرد عظیم الجثه باشد حسب آن
تکثیر فرمایند واین تصرفات بر عقل طبیب است **فائده** صفرا در سه روز پخته
میشود واگر منضج داده شود بیشتر بلکه صفرای خالص بود واگر صفرای غیر خالص
باشد در پنج روز یا زیاده بران حسب ماده پخته میگردد منضج بلغم مویز دانه بر آورده
یازده دانه بادیان نیم کوفته دو درم واگر بادیان رومی بجای بادیان کنند
قوی تر باشد اصل السوس که بیخ مهک گویند از پوست که بالای وی است خراشیده وجوکوفته
نموده سه درم سکاعی نیم کوفته دو درم پرسیاوشان پنجدرم انجیر زرد پنج عدد
گل سرخ سه درم مطبوخ سازند چنانچه گفته شد گلقند عسلی هفت درم بآن افزوده
تناول کنند واگر سکنجبین نیز ضم کنند بقدر دو تولہ اعانت تمام کند در نضج
اما آنجا که سرفه باشد سکنجبین نباید داد وهرگاه بلغم شور باشد وشوری بلغم از
آمیختن صفرا میشود ولهذا البعضی آنرا در صفرا شمرده اند باید که در منضج وی نیز
رعایت کنند منضجات صفرا با منضجات بلغم مخلوط سازند واین قاعده در
جمیع مرکبات یاد دارند ونحو آب در منضج بلغم وسودا اثر تمام دارد اما آنجا که تب باشد
نتوان داد مگر آنگاه که تب کهنه شود وهرچه معدل است منضج است **فائده** بلغم
در سه چند ایام نضج صفرا نضج بیابد یعنی در نه روز پخته میشود از داون دوا بیشتر بلکه
از جمله اقسام غیر غلیظه وغیر رقیقه باشد والا ممکن است که در پنج روز پخته شود یا در
زیاده از نه روز نضج یابد حسب ماده وکم وزیاده کردن ادویه برای طبیب است
منضج سودا سپستان بیست دانه عناب ده دانه گاوزبان دو درم بادرنجبویه
دو درم بیخ مهک سه درم اسطوخودوس دو درم پرسیاوشان
دو درم بادیان دو درم شاهتره دو درم مطبوخ ساخته بدهند بعضی گفته
قند سفید یا ترنجبین یا گلقند شیرین ساخته واین دوا منضج سودای خالص است

اما اگر از سوختن خلطی دیگر شده باشد قدری ازین ادویه بگیرند و با ادویه که برای
نضج هر خلط مخصوص ست آمیخته بدهند و بدانند که هر خلط که میسوزد یعنی اجزای رقیقه
وی بسبب حرارت خشک میشود و باقی غلیظ شده از نوع خود می آید از سوداے
غیر طبعی میگویند و مراد از سودا وی سوداهای صفراوی و سوداهای بلغمی همین ست و سودا
طبعی که بسوزد آن نیز مسمی بسوداهای غیر طبعی میگردد پس سودا از هر خلط که
شده باشد در نضج وی مراعات آن خلط واجبست **فائده** ماده سوداهای خاص
و یا نره به فور نضج بیاید و باشد که تقدم و تاخر کنند و مراد از نضج اخلاط درین محل
آنست که هر خلط درین مدت که مذکور شد برای هر واحد شایسته آن میشود که
مسهل بدهد یعنی قابل انفعال فعل او میگردد نه آنکه ماده بو نضج یافته و قابل
تحلیل و دفع طبیعت میشود کما ینبغی چنانچه از امراض مزمنه ظاهر میگردد پس
معلوم شد که از منضج بتدریج در ماده ظاهر میشود و ادنی مدت ظهور نضج درماده
آنست که گفته شد لهذا در امراض که از مواد غلیظ میشود انضاج بدفعات کرده
میشود و بعد مسهل تا که نضج ظاهر نشود مسهل دیگر ندهند و بدانند که اینچه از تعیین
ایام نضج گفته شد مشروط باستعمال ادویه منضجه ست لیکن لازم نیست که بی ادویه
منضج پخته نشود زیرا که حکیم مطلق طبیعت را قوت تعدیل و انضاج و دفع آن
بخشیده است و همیشه در کار خود ست لهذا می بینیم که اکثر امراض بی علاج هم
زائل می شوند پس علاج بیش از معاون طبع نیست فتبارک الله احسن الخالقین

فصل در مسهلات و ملینات بدانکه مسهل آنست که ماده را از عروق و
اعضای دور دور فرود آرد و ملین آنکه آنچه در فضای معده و امعا و نواحی آن بود
بیرون آرد و در مسهل دادن شرط است که اول منضج دهند بخلاف ملین که
در وی منضج درکار نیست لهذا بیشتر ادویه منضجه تلیین دارند کما لا یخفی

اما اگر در ملین داون هم رعایت منضج خوانیدن نباید بهتر نیست ملین مبارک که اکثر
امراض باطنیه وظاهریه را مفید ست و با بیشتر مزاجها موافقت دارد حتی که زنان
حامله را نیز میدهند و طفلان و پیران را بدستور و تنها و در دواهای اختیار الغایت نافع
و با همه مواد موافق بود و صفت آن مغز فلوس خیار شنبر یک تنگه بقدر حاجت بگیرند
و در گلاب یا آب گرم بمالند و صاف نموده بدهند و آنجا که حرارت باشد با آب کاسنی
یا شیره تخمهای دیگر باید داد و اگر ورم در رأس بود با آب عنب الثعلب باید داد و آنجا که
شائبه نضج بود و شیره بادیان و گلقند آمیزند و بهترین چیزها در دفع بوی خیار شنبر
بادیان ست و گلاب و هرگاه خواهند که ملین مذکور قوی شود شیرخشت اصیل
و ترنجبین اصیل ممزوج سازند و اگر عناب و سپستان و گل بنفشه و مویز و
گاوزبان و امثال آن حسب حاجت بجوشانند و با طبیخ او مغز فلوس حل کرده
دهند اولی ست و گفته شد که چون حرارت قوی تر بود هیچ دوای مطبوخ
نباید داد و باید دانست که کسی را که روده ها ضعیف باشد و مهیا پیچش بود
مغز فلوس بی روغن بادام زنهار ندهند که لکن زنان حامله و پیران بی روغن
بادام نباید داد تا امین باشند از پیچش اما اطفال شیرخواره را چون مغز فلوس
دهند حاجت بروغن بادام نیست زیرا که در شیرخوارگی که سطح روده بدان ملایست
دارد و مغز فلوس تشبث در جرم وی نمیتواند کرد تا محتاج بروغن باشد و مقدار
مغز فلوس در حق مرد کلان که طبعش سخت باشد چهار فلوس عالمگیری ست
و هر فلوس چهار درم هر درم سه و نیم ماشه زیاده ازین نباید داد که احتمال
ضرر دارد خصوص در معتدل مزاج فائده چون مقدمه اسهال ذکر میشود
چند چیز که درین باب نفع دارد مرقوم میگردد و بدانکه مسهلی که برای ضرورت قوی
دهند چنانچه در قولنج و جز آن آنجا منضج حاجت نیست و شب دارد باید

مانع نه و هر مسهلی که مطبوخ باشد یا نقوع بالای وی آب گرم نباید داد که عمل باطل
میکند اگر شکم بپیچد اندکی آب گرم باید داد و بالای دیگر مسهلها چون حبها و سفوفها
لازم است که آب گرم بدهند تا مدد کند و در اثنای عمل آب سرد منع است اما اگر
تشنگی غلبه کند آب تازه جرعه جرعه توان داد اما محرور مزاج را که از
تشنگی عاجز باشد آب سرد باک نیست و بهجان در بعضی ادویه آب سرد
نوشیدن لازم داشته اند چنانچه با شربت گل و هر چه در وی حب الملوک
باشد و کذلک در سفوف و حب که از تربد و نمک ساخته باشند آب سرد نوشیدن
بهتر است زیرا که آب گرم مبطل عمل میگردد و در این ترکیب چنانچه قرشی نوشته
و آنرا که از خوردن دوا نفرت باشد سر دو باز و بسته و بینی گرفته بنوشند
و بعد غرغره و دهن پاک نمایند و قدری پودینه بخایند و آنجا که رواج قبول باشد
مضغ وی بهترین اشیا است و خوردن خیر نوا بد نشود و هر گاه هیچ تدبیر سود ندهد
و بداند که مسهل را بقی خواهد بر تافت باید که نخستین قصداً قی فرمایند بعده دوا
نوشانند و اغلب است که بدین حیله نخواهد بر تافت و چون مسهل خورده شود
خواب نباید کرد و بمحل محفوظ باید نشست و استنجا بطبیخ ریشه خطمی باید کرد تا مبرز
از ضرر باد محفوظ باشد و آب استنجا نه سرد باید کرد نه گرم و چون مسهل عمل نکند
که بالای وی مسهل دیگر خورند همان روز بلکه بشافه مدد کنند اما اگر چیزی مزلق چنانچه
آب آلو یا تمر هندی همراه قند یا ترنجبین بدهند باک نیست تا مدد کند و مغز فلوس خیار شنبر
و مصطکی کوفته بیخته یکنیم درم همراه نبات آمیخته در آب گرم مدد تمام کند و هرگاه
مسهل قوی داده باشند و عمل نکند و بیهوشی آرد زود قی فرمایند و اگر کفایت
نکند و مانع نبود فصد باسلیق یا اکحل نمایند که زود نفع بخشد و هرگاه عمل کرده باشد و
حرارت در معده و امعا پیدا بود لعابها یعنی لعاب بهدانه و اسپغول دهند

دهند و معتدل مزاج را تخم ریحان در شربت قند و گلاب و بعد ازین چون ناشتی برود
غذای ملایم نوش کنند و بدانند که مسهل ناقص ضرر تمام دارد و همچون فصد ناقص
پس اگر قوت کفایت کند پی‌ام مسهل دهند تا ماده مقصود تمام برآید و اگر ضعف باشد
بتفاریق باید داد یکروز و دو روز در میان داده و سبک باید داد تا از کثرت اسهال
بدحال نسازد و هرگاه اسهال افراط کند قبض مطلوب شود و حرارت و تپ
نباشد بهتر و برنج پلو خیرست و اگر تپ باشد تخم ریحان بریان ساخته و شیره
خرفه بریان و تباشیر بریان و هندوانه بخورند و در باب اسهال مذکورست بعمل آرند
مسهلات صفرا این ادویه‌اند هلیله زرد تمر هندی ترنجبین بنفشه
افسنتین سقمونیا لبلاب اجاص شاهتره صبر گلسرخ شیرخشت
بعضی قوی العمل و بعضی ضعیف هرکدام ازینها که خواهند تنها
یا مرکب نموده حسب حاجت و بقدر طاقت بدهند و سقمونیا را مشوی
نسازند بعمل نیاید مسهل مرکب که باخراج صفرا مخصوص است آنست
هلیله زرد شش درم آلو سیاه پانزده عدد سپستان بیست دانه شاه
ترهٔ سنای مکی هریک سه درم عناب ده دانه تخم کاسنی دو درم تخم کشوث
یک نیم درم شیرخشت یا ترنجبین یا هر دو حسب حاجت هر واحد از
ده درم تا پانزده درم و کاستن و افزودن مقدار ادویه برای
طبیب است و آنجا که طبع باین دوا نیاید مغز فلوس باید آنست
خواه مطبوخ سازند خواه نقوع ضخیم سازند و بادیه روغن بنفشه بادام
بقدر یک درم یا زیاده درین مطبوخ آمیزند خصوص تنکیه مغز فلوس همه دو جا
فائده هیچ دوائی نیست که بجز یک خلط خاص دیگر از اخلاط نمی‌برون آید و هیچ
کرده‌اند باخراج صفرا یا بلغم یا سودا یا بر انست که وی بیشتر آن خلط را برآرد اشیاء

در تب نوبتی قبل از نوبت هلیله دادن منع کرده اند که اسهال کبدی می آورد پس
اگر ضرورتی بدادن هلیله افتد اصلاح کرده باید داد و بهترین اصلاح آنست که
بروغن بادام چرب نمایند و همراه لعابین یا نقوع اشیایی که مزلق و
مقوی جگر باشند بدهند که ضرر نخواهد کرد ان شاء الله تعالی **مسهلات بلغم**
شحم حنظل قنطوریون ماهی زهره غاریقون حب النیل تربد [illegible]
خشک دانه بسفایج شونیز شکاعی **مسهل مرکب** که اخراج
بلغم نماید ایارج فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک درمی غاریقون
انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی
بکوبند و بآب بادیان بسرشند و جمله یک شربت است مر کلان را و
بدانند که غاریقون نباید کوفت زیرا که در وی چیزی درشت مانند ناخن
باشد و او زهر است اگر کوفته شود ضرر رساند لهذا آنرا بغربال موئین می مالند
تا اجزای صغیر غاریقون مستخرج شود و آن جسم غضروفی سمی سلامت ماند
بالای غربال و در استعمال نیاید **نوع دیگر** که بلغم بیرون آرد و
توان داد و بسرفه کهنه نفع دهد عناب سپستان هر یک بیست دانه
زوفای خشک نیلوفر بنفشه پرسیاوشان رازیانه نیم کوفته هر یک سه درم
مویز دانه برآورده پانزده درم انجیر خشک هفت عدد و اصل السوس
تراشیده نیم کوفته چهار درم در سه رطل آب بجوشانند چون یک رطل بماند
صاف نمایند خیارشنبر ترنجبین گلقند هر یک ده درم در آن بمالند و
مکرر صاف کرده و یک درم روغن بادام اضافه کرده بنوشند
بلغم برآرد تربد سپید بروغن بادام چرب کرده کوفته بیخته دو درم
زنجبیل مسحوق یک درم نمک سپید نیم درم بآب سرد بخورند

واگر بجای نمک نمک سنگ سپید آمیزند هم چنین دوا محتاج زند و اگر مصطکی افزایند
نیز رواست اما آنجا که نمک یا تربد ممزوج نباشد تا ب گرم بنهند **مسهلات**
سودا هلیله کابلی هلیله سیاه سنای مکی بالنگو افتیمون اسطوخودوس
حجر لاجورد حجر ارمنی الله **مسهل مرکب** که اسهال سودا نماید ایارج
فیقرا پنج درم افتیمون ده درم لاجورد مغسول هفت درم حجر ارمنی نه درم
سقمونیا شحم حنظل خربق سیاه هریک دو درم سنبل الطیب انیسون
هریک یک درم کوفته و بیخته با ب کرفس حب سازند شربتی دو نیم درم
نوع دیگر که بازاله امراض سوداوی مخصوص است هلیله سیاه ده درم
بسفایج نیم کوفته پنج درم افتیمون نه درم سنای مکی اسطوخودوس
هریک هفت درم کلسنج چهار درم گاوزبان بادرنجبویه هریک
سه درم انیسون بادیان هریک دو درم خربق سیاه دو دانگ
تربد سپید خراشیده یکدرم زنجبیل نیم درم چنانچه رسم
بجوشانند و صاف نمایند و غاریقون و حجر ارمنی و حجر لاجورد
و ملح نفطی هریک دو دانگ نرم کوفته بیخته در مطبوخ آمیخته بیاشامند و اگر قوی
خواهند شحم حنظل و صبر سقوطری قدری اضافه نمایند **فائده** در مطبوخ که افتیمون
افتد باید که افتیمون را در لته بسته بدارند و دوبه بجوشانند و چون خواهند فرود
آرند افتیمون بسته را اندازند و یک جوش داده فرود آرند و در آن بمالند و بپوشند
نماند که حقنه و شیافه در باب اسهال اثری تمام دارد اما از آنکه عمل حقنه
درین دیار کمتر مستعمل است و چون مطابق مامور واقع نشود و ضرر میرساند
درین مختصر بیان آن ننمودیم و بذکر شیافه که قائم مقام اوست اختصار
کردیم هرگاه مسهل دهند و عمل نکند باید که بشافه تحریک کنند و کذا اگر

هرگاه قولنج افتد تا از شافه اخراج نکرده باشد مسهل نشاید داد و همچنان هر وقت که
اندک قبض محسوس شود در شربت ملین و مسهل خود مهلت میخواهد در اینجا
نیکوترین تدبیر شافه است اما تا ضرورت نباشد مباشر این عمل نباید شد
که کثرت استعمال شیاف احداث بواسیر میکند و در اینجا چند شافه مجرب مذکور
نموده میشود شافه که قولنج را بگشاید و طبع را نرم کند و در تنها توان بکار بست
گل بنفشه دو درم گل خطمی سه درم سنای مکی پنج درم نمک هندی یک درم
عسل خیارشنبر شکر سرخ هر یک ده درم شیاف سازند و هر شافه در طول
شش انگشت مضموم صاحب حاجت باید ساخت تا اثر آن بقولون برسد شافه
که در عقب مسهل استعمال کنند اگر در اسهال تقصیری شده باشد و گرم مزاج را
موافق است ترنجبین پنج درم صابون رقی خطمی و نمک طعام هر یک
دو درم شکر سرخ پنج درم شیاف سازند شافه که زود عمل کند قطع از صابون
بشکل خسته خرما تراشند و بردارند و اگر بروغن گل چرب ساخته بردارند بی او بهتر
باشد شافه که طفلان و ضعیفان را سود دهد موم آب نادیده دو درم نمک و
بوره ارمنی هر یک نیم درم هر دو را کوفته در موم سرشته شود و شافها سازند
و بروغن گل چرب نموده استعمال نمایند و هرگاه شافه زود برآید اعاده نمایند
فصل ۶ در مقیئات چون ادویه قی آور مذکور میشود نخستین تدابیری که پیش
از قی لازم است بیان نموده می آید بدانکه هرگاه که خواهند قی کنند باید که
یک روز پیشتر از آن غذای نرم خورند و اگر حرارت و مانعی دیگر نباشد روغن کنجد
بر بدن بمالند و روز قی چیزی نرم چون اوگراهی ماش و برنج بنوشند و بعد زمانی
مقیئات بنوشند حسب حاجت قی کنند اما مرطوبی مزاج را حاجت بنوشانیدن
اوگراهی نیست بلکه از آن قی تنها بهتر است و کسی را که قی باسانی نیاید سه روز بحمام رود

رود و تدهین نماید و شوربای چرب غذا سازد و طعامهای مختلف نخورد و غسل حمام
یا در خانه گرم قی کند اگر هوا سرد باشد اما در وقت قی زدن عصابه بر پشت چشم نهاده
بعصابه بربندد و راست بنشیند و شکم و کمر بگیرند ملائم و مدد کنند و بعضی گفته اند
که قی ایستاده و سر فرو داشته کردن احتیاط را از تقیه معده بجای آرد و بدین مباشرت
قی بآسانی می آید و باید که بدو دفع قی کند باندک فصل تا تنقیه معده تمام شود و اما
از قی اگر وقت گرما باشد و قی کننده گرم مزاج بود چشم و روی با آب سرد بشوید و با
آب گرم و سکنجبین قندی یا آنکه به غرغره نماید تا حلق را پاک کند از ماده متصاعده
اما در وقت سردی و برودت سرد مزاج چشم و روی را نیز با آب گرم باید شست و
غرغره سکنجبین عسلی باید کرد و اگر با آب گرم بسنده کنند کافی است و بعد از قی چون
از غرغره فارغ شود بقدر یک مثقال مصطکی یکدرم باریک ساخته با شکر
آمیخته یا قی شکر بدهند و آب سیب بنوشند و اگر بجای مصطکی گلقند و اطریفل صغیر
دهند روا است و هرگاه از معقبات قی شورشی در معده پدید آید نوشیدن شوربای مرغ
فربه آنرا زایل میکند و اگر از قی تشنج دهد آب گرم جرعه جرعه باید نوشید و عطسه آورند
و اگر در سینه و پهلو درد خیزد و نفخ پدید آید روغن گل یا روغن بابونه و مانند آن بمالند
و با آب گرم تکمید نمایند و منافع و مضار قی و آنکه شایسته این یا نیست مطول
در شرح قانونچه مفصل گفته ایم و درینجا بهمین قدر اکتفا کردیم پوشیده نماند که این
شرائط قی آنچه در ما تقدم گفته شد بر تقدیر نیست که قی اضطراری نباشد
زیرا که در قی اضطراری بلا تعجیل قی باید کرد بی آنکه چیزی نرم خورند یا نه پس اگر قی
بنابر امتلای معده باشد چندان باید کرد که شکم پاک شود از طعام و اگر قیا زا
بواسطه شرب سم باشد هر چند معده خالی باشد اما چیزهای مناسب چون شیر
روغن و امثال آن که در دفع سم مسطور است بنوشند و قی آرند

بدفعات اکنون بحسب هر سه خلط مقی ترقوم میشود مقی که صفرا را بقی دفع کند
سکنجبین قندی ده مثقال و چهل مثقال آب اسفاناخ یا آب کشک جو یا آب
نان کلاغ حل کرده نیم گرم بیاشامند بدستور قی کنند مقی که بلغم برآرد
تخم ترب دو درم تخم شبت یکدرم بوره نان نیم درم همه را بکوبند و با عسل
بسرشند و بخورند پس اگر خود بخود آید فبها والا با آب نیمگرم مدد کنند مقی که سودا
برآرد بگیرند ترب و بشکافند و خربق سیاه و ریزه پر سازند پس آن ترب را در
سکنجبین تر نمایند یک شب بعده آن ترب بخورانند و سکنجبین عسلی با آب لوبیا آمیخته
عقب آن بنوشند و مدد کنند که قی شود مقی که بلغم و صفرا برآرد سکنجبین
عسلی ده مثقال نمک دو مثقال آب ترب چهل مثقال بهم آمیخته نیم گرم
بنوشند مقی که صفرا و سودا و بلغم برآرد بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته
و تخم شبت هر یک پنج مثقال تخم نان کلاغ و کشک جو هر یک سه
مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند بده مثقال
شربت لیمون شیرین نمایند و بسرکه انگوری ترش کرده نیم گرم بیاشامند
و بدستور قی کنند **فائده** تا ضرورتی قوی نباشد خربق سیاه استعمال نباید کرد
که سمیت دارد و گاهی خناق می آرد و ایضا بی ضرورت قوی غیر معتاد بقی را
قی نباید فرمود **فصل در مدرات** بدانکه مدر آنست که ماده را از راه بول دفع
کند و برای برآوردن ماده عروق ادرار نفع تمام دارد و اما آنجا که خلط بیشتر
باشد تا تنقیه بفصد و اسهال نکنند ادرار نفرمایند و اطبا مقرر کرده اند که اگر ماده
در جگر باشد ببینند که مائل بجهت محدب است یا بمقعر اگر بمحدب مائل باشد ادرار بهتر است
والا اسهال پوشیده نیست که ادرار بول اسهال و ورود عرق باز میدارد و
کذلک اسهال یا ورود عرق مانع ادرار بول میشود و امی توجه ماده بطرف مخالف و

که باد را انچه رقیق است مندفع میکند و پس تا مرض رطوبی نبود مدرات ندهند

ازینست که در استسقا و فالج و وجع المفاصل ملاک امر ادرار بول دانسته اند

وایضا قبل از نضج شرب مدرات نیز منع فرموده اند و درینجا مدرات

بارد و حار و معتدل و مدرات رطوبت خون مفصل مرقوم میکند و حسب حاجت

صرف نمایند مدرات بارد اینست تخم کاسنی تخم خیارین سکنجبین ماء القرع

تخم خرفه خسک کاکنج ماء البطیخ و امثال آن مدرات حار اینست

تخم کرفس بادیان انیسون برنجاسف زوفای خشک کبابه

نانخواه شبت سداب تخم گندنا و امثال آن مدرات معتدل پیاز و شلغم

تخم خربزه است و آنگاه که بارد و حار باهم ضم کنند چنانچه کاسنی و بادیان یکجا بدهند

دوای معتدل که ادرار بول کند انیسون بادیان هر یک دو درم نیم کوفته

در یک پیاله آب بجوشانند چون بقدر خوردن باند صاف نمایند تخم خیارین و تخم

خربزه هر یک سه درم کوفته در طبیخ مذکور شیره ازینها بستانند و بقند سفید شیرین

سازند و بنوشانند باد و باد را بر آرد و بول بسته بکشاید و اگر انیسون و بادیان

کوفته و بیخته سفوف سازند و عقب آن بشیره سه تخم یعنی خیارین و خربزه مدد کنند

همان عمل کند دوائی که حیض بگشاید سلیخه شونیز هر یک دو مثقال جند بیدستر

ابهل هر یک دو درم همه را کوفته بیخته بد چندان عسل کف گرفته بسرشند و هر صباح

از یک مثقال تا دو مثقال علوکرده فرو برند و عقب آن چهل درم عرق بادیان

بنوشند حیض بسته بکشاید و اگر کم می آمده باشد وافر آرد و بیشتر طبیکه سبب احتباس

حرارت و قلت خون نبود و الا مضرست طبیخ که حیض براند و منی مردان که از

جای خود لغزیده باشد و در میان بند شده و یا در جای خود افسرده و منجمس شده باشد

بیرون آرد افسنتین و سنبل ترکی ترمس سداب رازیانه تخم کرفس

هریک دو درم انجیر پنج عدد گلقند ده مثقال ادویه بدستور بجوشانند و گلقند آمیخته
و بدهند سه روز پی هم و سه روز مهلت داده بعد سه روز دیگر بدهند تا او را تمام کند و
مدرات حیض در ایام حیض باید داد تا موثرتر باشد **فصل** در مقویات اعضای رئیسه
یعنی دماغ و دل و جگر و معده و هریک جداگانه شود حسب حاجت برگیرند مقویات
دماغ مروارید آمله بهاریه بهار سیب بهار امرود گلسرخ بادآورد نارنج بلادر
بندق بالنگو زنجبیل سعد سنبل الطیب مشک عود عنبر غالیه قرنفل
کندر روغن جبهر دماغ حیوانات گوشت ماکیان دراج و شیر میش
مقویات دل و مفرحات آن امرود انار شیرین آمله تمر هندی سیب صندل
طباشیر گل مختوم ریباس بسد کهربا کافور گاوزبان کشنیز خشک گلسرخ
مروارید نیلوفر نارنج بلیله یاقوت ورق نقره ورق طلا قشر اترج اسطوخودوس
ابریشم بهمنین بسفایج بالنگو بادرنجبویه جدوار دارچینی درونج
زرنباد زعفران سنبل سعد سلیخه شقاقل عود عنبر فرنجمشک
فادانیا قاقله لاجورد نعناع مقویات جگر کاسنی انار انیسون اظفار الطیب
جوزبوا حماما حب بلسان دارچینی غافث قرفه قرنفل کشوث
مصطکی رومی ناردین و بدانند که ضعف جگر بیشتر از سردی و تری میباشد
لهذا ادویه مقویه جگر اکثر حارند مقویات معده آمله انار دانه بلیله سماق
سفرجل طباشیر گلسرخ بلیله خصوص مربا اذخر پوست ترنج بالنگو
جوزبویه دارچینی زرنباد سعد سلیخه ساذج هندی قرفه قرنفل
قاقله کندر کرویا مصطکی مشک طرا مشیع نعناع عود و بدانند
که هرچه مقوی معده است تقویت مری و امعا نیز نماید و هرچه مسهل است
مضعف معده است مگر بلیله و در سنامکی اختلاف است بعضی بر آنند که

مسهل بلغم خورانند و پیخ بید انجیر و زنجبیل طلا کردن باب سائیده سودمند است
و اگر از سودا باشد بتعدیل و انضاج و اسهال او می کوشند و روغن بابونه و
بادام طلا نمایند **فائده** پاشویه در صداع مادی از هر قسم که باشد نافع ترین
چیزهاست و در درد سر نهار سر را نباید مالید که اگرچه فی الفور سود میدهد اما آخر
ضرر میرساند بلکه پایها را باید کوفت و کفها مالند که نافع است و اگر سر را بگیرند بدست
بی مالیدن و کوفتن باکی نیست و بعد تنقیه باهستگی مالیدن نیز مضایقه ندارد و
فائده صداع که از گرمی فقط رسیدن یا از سردی فقط رسیدن عارض شود و او را علیه
خلطی آنرا ساذج گویند و درینجا حاجت تنقیه نیست تعدیل کافی است اگر از گرمی است
سردی نوشند و بویند و اگر از سردیست گرمی استعمال نمایند و هرگاه صداع با
تپ باشد بعلاج تپ متوجه شوند و همچنان اگر بسبب مرض دیگر وارد شده باشد
تدبیر آن مرض کوشند و قسمی است از صداع که آنرا شقیقه گویند و آن در نیمه
سر میباشد و دریافت طریق علاجش بحسب سبب همان است که در صداع مطلق
گذشت و این طلا نافع وارد صمغ عربی یک درم افیون نیم درم زعفران ربع درم
باریک ساخته با سپیدی بیضه مرغ یا گلاب بسرشند و بر کاغذ نهاده بر پیشانی و گوش
چسپانند خصوص بر رگی که بسیار جهنده باشد و این مرض را زود علاج کنند که بعد
استحکام تصدیع تمام و دیر میشود **فائده** عوام در درد سر اکثر مخدرات طلا میسازند چون
افیون و مانند آن هیچ شک نیست که فی الفور نفع میدهد اما بدانند که حکما منع کرده اند که گاهی
بهلاک می انجامد و عند الضرورة اگر استعمال نمایند اصلاح میدهند بزعفران یا بابونه که
مصلح افیونست آنجا که گلاب بسر زنند در دهر باید که بسیار نریزند تا سرد شود و اگر نه چنان کنند
ضرر دارد و هرگاه خون از بینی صاحب صداع برآید بند نکنند که علامت نیک است
مگر آنکه صداع خونی نباشد و خون بسیار برآید و خوف ضعف شود آنوقت توان بست

و برآمدن ریم از بینی یا از گوش و بسیار بهای سر محمود ست **فصل ۲** در سرسام یعنی

آماس که در پردهای سر یا در جرم دماغ واقع شود و اگر از خون باشد بسیار خندان بود و

و اگر از صفرا باشد بدخو و درشت و بود و اگر از بلغم باشد حیران و سست بود و اگر

از سودا باشد وحشی بود و سرسام از سودا کمتر افتد و هم علامات که بهر خلط مخصوص ست

شاهد برانست و دموی را فرانیطس و صفراوی را قرانیطس خالص و بلغمی را

لیترغس گویند و باید دانست که در دموی و صفراوی تپ سخت گرم پیدا شود و در

وسوداوی کمتر و هذیان و عدم هوش در جمله لازم و علاجش از مبحث صداع روشن

شود و چون تپ لازم اینمرض ست تدبیر تپ نیز مد نظر دارند و حجامت ساقین

باشرط و رخونی و بی شرط در غیر خونی نافع ترین تدبیر است و استعمال لخلخه

اسرع در اثر و مالیدن و بستن پاها در جذب بخار بغایت سودمند و در جمیع امراض

دماغیه با شوربه بدستور و بالجمله در سرسام فصد تعجیل تمام باید کرد حتی اگر شب

باشد انتظار روز نکنند و در صفراوی نیز بفصد امر کرده اند جهت آنکه صفرای سرسام

مرکب با خون پیدا شد و بعضی محققان در بلغمی و سوداوی نیز بفصد تجویز کرده اند اگر

مانعی قوی نباشد و در تجربه نیز مفید آمده اما خون کمتر گیرند **فائده** هذیان و یاوه گوئی

و جز آن که از لوازم سرسام ست گاهی بی ورم دماغ نیز ظاهر میشود چنانچه در تبهای سخت

و جز آن مشهود میشود که وقت شدت مرض اختلال در دماغ می افتد و هنگام سکون آن هیچ

نمی باشد و اینحالت را سرسام غیر حقیقی گویند زیرا که ورم دماغ را عوارض لازم میباشد

تا انقضای آن و علاج این سرسام که عارض مرض ست تدبیر مرض اوست و تقویت

دماغ کوشیدن **فصل ۳** در جمود این مرضی ست که یکبارگی واقع شود و آدمی

بی حس و حرکت گردد و بماند خفته یا نشسته یا ایستاده بهر شکلی که بوده باشد وقت

حدوث علت و سبب این ماده سوداست که در موخر دماغ سده آرد و یکبارگی

علاج در حالت بیشعوری شیاف گرم بکار برند یا حقنه منضج سودا و روغن خیری و روغن بادام و زنجبیل و زان آمیخته بمالند و اگر جند بیدستر آمیزند بهتر باشد و هنگام شعور منضج و مسهل سودا دهند و اشربه و اغذیه گرم و تر بکار برند و پس سر را بموم روغن چرب دارند و آنجا که خون نیز غالب باشد رگ زنند و بر ساقین حجامت نمایند و اگر رگ زنند فراخ باید زد و خون کمتر برآرند و جمود خصوص آخذه بدر که نیز باشد

فصل ۴ در سکته و این مرضیست که حس و حرکت باطل کند و بیمار بر پشت افتاده و مرده ماند اگر نفس آمدن نمایان نباشد سبب وی سده تامه است که در سایر بطون دماغ افتد علاج اگر غلبه خون باشد لامحاله رگ قیفال زنند و الا حقنه و شیاف که بلغم برآرد استعمال نمایند و تکمید سر نمایند موی سر تراشیده و نفوخ و سعوط بکار برند و اگر قی تواند آورد و اثر تمام دهد و مالیدن و خاریدن و بستن دست و پا نفع دارد و اگر بر تارک سر شرط زنند و سیماب بران مالند یا ... که مستعمل میشود و باریک ساخته بران مالند خوب است و بعد افاقت تعدیل و نضج و تنقیه خلط بلغم کوشند و درین علت هرگاه نفس زدن محسوس نباشد خلاصی ممکن نبود و آنچه در وی تنفس نمایان بود آن نیز کمتر علاج پذیرد و فرق در سکته و موت آنست که در حالت سکته عکس در چشم مسکوت دیده میشود و در میت نه و باید که مسکوت را تا بهفتاد و دو ساعت که سه شبانه روز میشود کسی کم و دفن نکنند اگرچه امید خلاصی نباشد زیرا که مسکوت در بعضی وقت زنده میباشد گاهی می تواند که بفضل الهی بهوش بیاید اما اگر بدن گنده شود و نفخ کند یا کبود گردد مرده باشد تعذیب بعلاج نباید کرد

فصل ۵ در سبات و آن خوابی است غیر طبیعی در غایت گرانی و سبب آن استیلای رطوبت است بر دماغ خواه ساذج بود خواه از ماده بلغم یا خون علاج تعدیل و تنقیه نمایند حسب سبب

ودیگر تدابیر و بر تقدیر وقوع ورم تدبیر سرسام صفراوی و بلغمی نمایند وحق اینست که
ورم لازم این مرض نیست اما می تواند که از ورم مرکب نیز واقع شود و

فصل ۸ در کابوس و این مرضیست که آدمی در خواب تخیل کند که چیزی گران
بران افتاده یا کسی آنرا تحتش میکند پس نفس او تنگ شود و آواز بگردد
علاج اگر خون غالب باشد فصد قیفال و حجامت ساقین و تقلیل غذا نمایند
واگر بلغم یا سودا باشد تنقیه آن باید کرد و در تدبیر این علت تغافل نکنند که بصرع
می انجامد

فصل ۹ در صرع و این مرضیست که آدمی بیهوش بیفتد و
دهن و دست و پای کج و متشنج گردد و اضطراب کند و گرانی سر و سبزی
رگهای زیر زبان لازم ویست و بنوبت حادث میگردد و آنچه زود زود آید
مهلک است مگر صرعی که طفل را افتد بسیار باشد که در یک روز هفت هشت بار
واقع شود و باز زایل گردد چنانچه دیگر عود نکند علاج در وقت صرع آنچه در غشی
گفته اند بکار برند و گروه در دهن او نهند تا زبان نخاید و اطراف ببندند تا اضطراب
نکند و وقت افاقت تنقیه ماده نمایند حب الخلاط واز میوهای تر و گوشت بره و شیر و امثال
آن پرهیز باید و عود صلیب در گلو آویزند و جند بکار برند فائده صرع که اطفال را
افتد اکثر آن را ام الصبیان خوانند و ریح الصبیان نامند و تدبیر وی نیز حسب ماده
باید کرد و افراط در تسخین یا تبرید بی تحقیق سبب نباید نمود و دایه را نیز پرهیز باید فرمود
واز جماع منع باید فرمود که جماع مفسد شیر است و فساد شیر محدث آفات در
طفل و هرگاه طبع طفل قبض باشد بشیافه قبض کشودن اسرع انفع است در
دفع این حالت

فصل ۱۱ در مالیخولیا و این مرضیست که آدمی از فکر
سلیم و ظن سالم باز دارد و بوضعی و روشی متصف سازد که منافی خرد باشد
در بعضی امور و ازین قبیل است حمق و رعونت و عشق فساق علاج حب الخلاط

تنقیه نمایند و مفرحات خورانند و نوشدارو نفع تمام دارد و بعد تنقیه در تعدیل کوشند
و اغذیه لطیفه دهند تنقیه بکرات نمایند مهلت داده تا ماده برآید و قوت نگاهدارد و از آنکه
اثر تنقیه و تعدیل دیر ظاهر میشود و از امراض سوداویه ملول از تدبیر نشوند و بعد
تحقیق سبب تدبیری که در خور آن باشد لازم شناسند که نفع خواهد شد انشاء الله
و در عشق بهترین تدابیر وصل معشوق است اگر ممکن باشد و الا بطریقی که باز دارد از
اندیشه آن باشد متوجه باید بود و جماع را در ازاله عشق اثر تمام است خاصه اگر
با محبوب بود **فصل ۱۲** در جنون یعنی دیوانگی پوشیده نماند که جنون اقسام است
اگر با غضب و ایذا بود مانیا گویند و اگر با خنده و بازی و ایذا بود داء الکلب و اگر
با ترش روئی و فرار از مردم بود قطرب و هر جنونی که باشد مرتبه جنون بالاتر از مرتبه
مالیخولیاست و بعضی در اقسام مالیخولیا شمرده اند اما فی التحقیق وی غیر
آنست زیرا که در اسباب جنون احتراق خلط غیر طبیعی شرط است چه خلط طبیعی
اگر بسوزد مالیخولیا احداث کند نه جنون علاج آنچه در مالیخولیا گفته شد بکار برند
و در ترطیب بیشتر کوشند و بدوشیدن شیر زنان بر سر و ریختن آن در بینی و مالیدن
روغن بنفشه بادام بر سر و بدن و استحمام و نطول ساختن آب گرم بر شکم
نفع دارد و معجون نجاح اگر سود میدید بعد از نضج تمام **فصل ۱۳** در سدر
و دوار هرگاه آدمی برخیزد یا حرکت کند چشم تاریک شود آن را سدر گویند
و چون اشتداد کند تصور کرده اند و همه چیز در نظر گردنده نماید دوار نامند علاج
حسب خلط استفراغ باید کرد پس اگر ماده در دماغ باشد از لزوم آفت
در دماغ توان دانست و اگر ماده در معده باشد از غثیان و دیگر آفات در
معده مهیا بود و همچنان هر عضوی که مبدء ماده باشد از آفت آن عضو توان یافت و
تنقیه عضو مذکور واجب باید دانست و تقویت وی مع تقویت دماغ باید کرد و دوار

فائده ماشرى ويا دشنام كه در روى مى افتد بتنقيه دفع ميگردد و در آخر كتاب در امراض متفرقه گفته آيد انشاء الله تعالى

باب ۲ در امراض عين

روشن باد كه چشم مركب است از هفت طبقه و سه رطوبت و يك عصبه مجوفه كه محل نور است در وسط آمده تا جليديه رسيده اشباح كه در ين رطوبت منطبع ميگردند در عصبه متادى مى شوند و باصره درك آن مى نمايد باذن الله تعالى و ديگر طبقات و رطوبات گرد و پيش اينها پيدا باشند و اكنون بدانكه آنچه مماس هوا است و ملمس در مى آيد طبقه ملتحمه و طبقه قرنيه است تا آنجا كه سپيد است ملتحمه است و آنجا كه سياه قرنيه هر دو باهم ملتحم شده مانده و بعد ازيان طبقه عنبيه است و طبقه مذكور رنگين است و بلون حدقه از وست و الا قرنيه شفاف و سپيد واقع شده و در وسط عنبيه ثقبه است جهت خروج نور و عبور اشباح بر جليديه و محل حدوث نزول الماء همين ثقبه است و بعد عنبيه رطوبت بيضيه است و پس از بيضيه طبقه عنكبوتيه و پس از عنكبوتيه رطوبت جليديه است و بعد او رطوبت زجاجيه پس طبقه شبكيه پس طبقه مشيميه پس طبقه صلبيه كه مماس مقعر كاسه چشم است بهر طبقه و رطوبت مرضهاى كثير مختص شده آنچه نام دارد در اينجا مذكور مى شود

فصل ۱ در رمد

و آن ورم ملتحمه است اگر از خون باشد چشم سرخ و گران و پر درد بود و چرك بسيار آيد و اگر از صفرا بود سوزش بسيار كند با درد و چرك بسيار نيايد و اگر از بلغم بود ورم سپيدى زند و منتفخ باشد چرك و اشك بسيار آيد و اگر از سودا بود ورم صلابت زند و منتفخ نباشد و چرك هيچ نيايد اما پلك برهم نرسد و چشم گران باشد و با صداع نبود و اگر از ريح بود ثقل اصلا نباشد و چرك نبود و علاج تنقيه حسب آن ماده نمايند و پيش از فصد و مسهل دوا در چشم نرسانند اما آنجا كه سبب خفيف

خفیف باشد و سه روز بعد از آن و مالیدن بی تنقیه مجوز نیست و بهترین اطلیه در
رمد گرم حضض مکی ست با شیر دختران حل کرده در چشم و بالای او طلا کنند
و آنجا که درد شدید بود افیون اندکی نیز ضم نمایند و ذرور چشمخانم در همه اقسام رمد
نفع تمام دارد و پس از چند روز استعمال باید کرد و اجتناب از گوشت و هر چه بخار
انگیز و لازم دانند صفت ذرور چشمخانم که بهندی چاکسو گویند مقشر کنند و در کیله
خریخته یا بدون آن دو حصه بگیرند و از نبات مصری و از مامیران چینی یک یک حصه
و هم چون غبار سازند و در چشم اندازند بطریق ذرور و از ذرور مذکور با شیر خر
اگر بدل مامیران کنند می شاید **فائده** رمد عظیم که در چشم اطفال افتد مهمی
ست بوزه و بیخ و حجامت پس سر و زلو چسپانیدن بر بناگوش اثر کلی دارد و ذرور
مذکور سود مند **فصل ۲** در طرفه و آن نقطه خون ست که بر ملتحمه افتد علاج قطره خون
بال کبوتر یا لط تنها یا با گل ارمنی آمیخته بچکانند و کند ر بسوزند و دود آن برسانند اما
اگر سبب قوی بود نخست رگ زنند و محاجم نهند و مسهل دهند **فصل ۳** در ظفره یعنی
ناخنه علاج از نمک طبرزد که نمک لاهوری مشهور ست میل بسازند فقط هماز
در چشم روزی چند بار می گردانیده باشند و اگر ماده موجبه کثیر بود قیفال
کشایند و حب ایارج تنقیه نمایند و از مولد بلغم بپرهیزند و اگر ظفره غلیظ باشد بدستکاری
بردارند و به این کار دستکار هشیار در کار ست تا آسیبی دیگر لاحق نشود
فصل ۴ در بیاض و آن سپیدی ست که بر سیاهی چشم افتد از حدوث جسم
غریب بر قرنیه علاج کف دریا با آب بسایند و در چشم بسایند در چند کرت
زائل شود و اگر ماده قوی بود تنقیه دماغ باید کرد و لیسیدن بیاض بزبان تا
اثر تمام دارد **فصل ۵** در سبل و این مرضی ست که رگهای چشم سرخ
و ممتلی می شوند بتدریج و چشم بخار دو پس اشک اگر سیلان کند و ملک تر

باشد سبل رطب گویند و اگر رطوبت نباشد سبل یابس نامند علاج تنقیه نمایند
و بهترین منقیات فصد رگ قیفال ست بعده رگ پیشانی و رگ ماق زدن پس
آنجا که سبل رقیق بود شیاف و نیار کشند و در سبل غلیظ شیاف احمر و باسلیقون
و در یابس قبل از اکتحال و بعد او استحمام لازم شناسند و اگر رمد یا سبل لاحق
شود و نه ادویه گرم استعمال نمایند نه ادویه سرد و برای استفراغ و جذب ماده قناعت
کنند و زرده بیضه مرغ بر پشت چشم گذارند که هر دو را نفع دارد و اگر بد و ازائل
نشود و لقط نمایند یعنی بردارند و برند بطریقی که معروف ست نزد کحالان

فصل ۶ در انتفاخ ملتحمه یعنی بر دمیدن ملتحمه و فرق در ورم و انتفاخ آنست
که ماده ورم در حجم عضو سرایت میکند و انتفاخ در خلل عضو پیدا آید و بس
بعضی بسبیل مجاز ورم را انتفاخ نیز اطلاق میکنند بالجمله انتفاخ اگر از ریح باشد
علامتش آنست که دفعةً پدید آید و نخست در گوشه چشم سوزشی مانند آنکه از گزیدن
پشه و یا مگس پیدا شود ظاهر گردد و اگر از بلغم باشد بتدریج افتد و در چندان نکشد
و چون از انگشت غمز کنند اثر غمز دیر ماند اگر ماده غلیظ بود اما اگر ریح بود اثر
غمز نماند علاج تنقیه حسب الماده نمایند و تدبیر رمد بارد رجوع نمایند و در ریحی
سه روز پیچ دوا نکشند که در اکثر خود بخود زائل میشود

فصل ۷ در حکة
الملتحمه یعنی خاریدن ملتحمه و بسیار باشد که پلک نیز سرخ شود و یا
ریش گردد علاج از طعام شور و تیز پرهیز ند و تنقیه بفصد و مسهل
نمایند و حب برهٔ تک بسایند و سیاهی او در چشم بمالند و چشم بروی
آب گرم می بسته باشند

فصل ۸ در توته ملتحمه و آن گوشتی نرم است
که اکثر در موق اکبر پدید افتد علاج تنقیه فرمایند بدفعات پس
دستکاری نمایند

فصل ۹ در ودقه ملتحمه و آن بثور صلب سرخ یا سیاه

که در چشم پدید آید و اگر در موق افتد علاج تنقیه نمایند و بدانند بسیار باشد که
ماده در وقت سبب بود و چون رفائد بگلاب ترکنند و بر نهند زائل شود و بی تدبیر دیگر

فصل ۱۰ در دمعه یعنی سیلان اشک اگر از گرمی بود سرمه سلیق بکشند و اگر از سردی
باشد باسلیقون و اگر از ضعیفی عضله چشم بود خسته هلیله زرد سوخته بیک شبه
وماز و هر سه مساوی کوفته بیخته بکشند و آنجا که در هر اندک زمانی قطرات اشک
برآید و منقطع گردد آنرا تولد تین نامند تدبیرا و تنقیه بدن است پس ادویه اشیاف او و
کحل چون باسلیقون کشیدن

فصل ۱۱ در حرقت عین سبب سوزش
چشم اگر ماده گرم بود تنقیه نمایند و اگر بی ماده باشد توتیا در شیر دختر پرورده بکشند
و کاسنی تر بکوبند و بروغن گل ضماد نمایند و کافور انداختن اثر تمام دارد

فصل ۱۲
در قذی یعنی چیزی در چشم افتادن هر گاه بدانند که چیزی در چشم افتاده قطعا
چشم را نمالند زیرا که اگر شی درشت بود در چشم فرو آویزد و از مالیدن تدبیر
آنست که چشم را بآب گرم بشویند و شیر زنان چکانند و آنچه مرئی باشد به پنبه
یا لته بردارند و اگر غایص بود بدین تدبیر برآید فتیله باریک سازند و در
چشم بکشند و زمانی بدارند تا قذی در فتیله آویزد و از چشم تعلق بگذارد
و پس به پنبه بگیرند و اگر قذی جانوری باشد خرد که اکثر در چشم می افتد و بر زیر
می آویزد باید که طین فارسی سرخ که بفارسی آنرا گل سرشوی میگویند باریک حل کنند
و در چشم اندازند و یک ساعت چشم بسته دارند تا حیوان بدان آلوده شود
از حدقه جدا شود پس به پنبه بیرون آرند یا بانبوبه که سرش پهلو دار بود و بعد
در چشم بکنند چشم بآب گرم بشویند تا حیوان جدا شود و از پهلو میل انبوبی
بخارند تا تشبث اصلا نماند پس بردارند و اگر ریزه شیشه و مانند آن
تشبث کرده باشد در چشم بآلتی که مخصوص باین کار است یا بهر حیله که توان

بر آورده بر آرند پس ازان شیر زنان با سپیدی بیضه مرغ چکانند تا از مضرت تشنج ایمن سازد **فصل ۱۳** در ضربه که بر چشم افتد سرخی یا ورم آرد علاج رگ زنند و طبع نرم دارند بقوع فواکه و حجامت پس سر نمایند و بعد تنقیه سپیدی و زردی بیضه با روغن گل بر چشم نهند و پس از زوال درد کبودی اگر بماند کشنیز و فودنج و سنگ پلپل یعنی سنگی که در خریطه پلپل یابند در ریخ طلا نمایند تا کبودی او دور شود و اگر تیغ یا از سنگ تفرق الاتصال افتاده باشد بر ملتحمه تدبیرش نیز فصد تلیین ست و بهر اندک مدت زرده تخم مرغ نهادن با صلاح جراحت کوشیدن بنوعی که در قرحه آید **فصل ۱۴** در قرحه عین بدانکه ریش در تر طبقات ممکن الحدوث ست و سالم ترین وی آنست که در ملتحمه بود و کم درد باشد و قرحه ملتحمه و قرنیه و عنبیه دیده میشود بخلاف قرحه دیگر طبقات که بجز درد شدید چیزی از آثار قرحه پیدا نمی شود و بعد علیان ماده علاج نزود رگ قیفال زنند و بسیار بقسمه خون قدری همی گیرند و طبع نرم دارند و اگر درد کند شیر زنان چکانند و اگر زود پخته نشود لعاب حلبه مغسول چکانند یعنی حلبه را در آب شیرین دو پاس بدارند پس بر آرند و در آب دیگر بجوشانند که بست چند باشد و چون نصف بماند بپالایند غسل اوّلین باشد و بعد از پختن و شگافتن شیر با عسل آمیخته چکانند تا پاک کند بعده شیاف کندر استعمال نمایند و اگر اثر قرحه بعد اندمال بماند آنچه برای دفع آثار قروح و جدری ست بکار برند و استخوان سپید بگلاب سائیده و در ازاله اثر مجرب **فصل ۱۵** در نگمه بدانند که این لفظ مشترک ست زیرا که گرانی پلک را که از باد باشد و صاحبش چون بیدار شود پندارد که در چشمش ریگ افتاده است و ریم را که پس قرنیه جمع آید و سرخی ملتحمه را که باعث ضعف

ضعف بصر شود و اشیا غبارآلوده نماید هم بدین نام میخوانند علاج آنچه
مخصوص به یکیست گفته آید جدا اما آنچه بقرینه مختص ست تدبیرش نضج ست
باستعمال لعاب حلبه و کتان و کثرت استحمام و بعده جهت نشف مادّه قیشاهی
فضی باریک ساخته کشیدن پس اگر سود ندهد و مانع ابصار بود دستکاری
باید کرد والا تعرض نکنند تا آفتی دیگر پدید نکند و آنچه بملتحمه خصوصیت دارد معالجه
رمد سوداوی دور شود و طبیخ حلبه و اکلیل و بابونه چشم را تکمید کردن نفع دارد
فصل ۱۶ در عشا یعنی شبکوری علاج شهد با آب بادیان در چشم کشند
و دارفلفل در جگر بز خاصه که کوهی بود فرو اندر کنند و آنرا بر آتش کنند و رطوبتی
که از آنجا برآید بمالند در چشم کشند که سریع الاثر ست و اگر ماده کثیر بود و
بسهل و فصد برآرند فصل ۱۷ در جهر یعنی روزکوری علاج هریسه
و کله پاچه و گوشت گاو و نان فطیر خورانند و شیر دختران بر سر مالند و
در بینی چکانند و در آب سرد چشم بکشایند غوطه زده و شربت عناب نوشند
فصل ۱۸ در صداع حدقه و شقیقه عین این مرضیست که در عمق چشم ضربان
شود و وجع مسلّی با ضاغط بود و گاه ساکن شود و ضربان و درد مانند شقیقه
سر باز عود کند و اثار رمد هیچ نباشد علاج آنچه در شقیقه سر گفته شد بعینه
تدبیر اینست و در بتر شریان صدغ مبادرت کنند تا آفتی دیگر نیارد فصل ۱۹
در جحوظ العین یعنی بیرون آمدن چشم بی ورم علاج تنقیه ماده نمایند و بعده
بلیله در چشم کشند و تقلیل غذا نافع ترین چیزهاست فصل ۲۰
در نتوء القرنیه یعنی بلند شدن قرنیه علاج این تنقیه است از خلط غلیظ
و بعده ذرور اصفر کشیدن و با بهامی گرم رو شستن و بر بخار آن انکباب بودن
و خاصه نتوء انست که سخت می باشد و زیر میل منغمز نمی شود و معرا از وجع

و تیره خرد شیره و خضرو کشیدن الفم و نشان امتلا تقدم صرع ست و بحران که بتشنج امتلائی لازم ست و علاجش تنقیه و اگر از استرخای عضلات مقله بود بعلامت و علاج استرخا رجوع نمایند چنانچه در امراض راس گذشت و اگر زوال طبقات و رطوبات بود چشم متحرک باشد بحرکت اختلاجی و علاجش تنقیه دماغ ست با یارجات و تنقیه معده نمایند و اگر از امتلاء معدن باشد ماده اند تجویه بخشم قرنا

فصل ۲۴ در اتساع و انتشار بدانند که اتساع گشاده شدن ست خواه عصبه مجوفه گشاده شود و خواه ثقبه عنبیه و انتشار پراکنده شدن نور ست و اجزای چشم و این لازمه اتساع عصبه ست و در اتساع ثقبه عنبیه نیز پیدا شود و در اکثر با اتساع عصبه اتساع در ثقبه نیز پدید باشد بالجمله اتساع عصبه متعذر البرء ست اما اتساع ثقبه را حسب سبب تدارک توان کرد علاج تحقیق سبب نمایند و تدارک فرمایند مثلا اگر از ضربه افتد مالله ماده کنند و اگر از خلط افتد تنقیه نمایند و اگر از زیادتی رطوبت بیضیه افتد و این بصبیان بیشتر افتد یا از تورم طبقه عنبیه افتد ایضا تنقیه نمایند اگر از خشکی عنبیه افتد علاجش و علاجش از ضعف بصر نسبتی جویند

فصل ۲۵ در ضیق یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه اگر جبلی ست محمود باشد و باعث قوت بصر و اگر عارضی ست ضعف بصر می آرد و نظر کنند که سببش رطوبت عنبیه ست یا خشکی عنبیه یا قلت بیضیه یا کیموس و به که در ثقبه گراید آثار رطوبت و یبوست از اسباب با تقدم پیدا نیست و نشان قلت بیضیه کوچک شدن چشم ست و مبصرات تشخیص نمودن و علامت کیموس صلب فقدان ثقبه ست یعنی مردمک نماید علاج در یبوست عنبیه و قلت بیضیه ترطیب و در کثرت رطوبت عنبیه تنقیه و در رداءت کیموس تنقیه مع مراعات ترطیب که کیموس صلب را قابل تحلیل آمدن سازد باید کرد

فصل ۲۶ در تخیلات یعنی شکلها

وخیالها در چشم آید چون پشه و مگس و جز آن بدانند که این سه گونه است یکی مقدمه نزول الماء دوم بخار معده یا فساد طبقات و رطوبات سوم ذکای حس بصر نشان نزول الماء بقای آنست دائم و هر روز افزودن و اگر در یک چشم بودن علاجش با فوائد دیگر در نزول الماء گفته آید و نشان بخار معده از قلت و کثرت خیال در خلو معده و پری آن و علامت فساد طبقات و رطوبات تلون اجزای چشم و تقدم امراض عین پوشیده نیست علاج تنقیه ماده و تنقیه اجزای چشم حسب سبب و نشان ذکای حس سلامتی بصارت و ذکای دماغ ست و این فی الحقیقه مرض نیست زیرا که بصارت تیز شده است و بخارهای بدن و اجسام صغیره که در هوا منبث ست می بیند فی الواقع اما چون بسبب رویت امور غیر معتاد تشویش می شود جهت تکدر بصر نشیسته و کله یا بیچه دهند

فصل ۲ در نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و این رطوبت ست که اندک اندک یا یکبارگی از سر فرود آید و در ثقبه عنبیه بایستد پس اگر آب غلیظ باشد تمام ثقبه را در گیرد و بصارت بالکل باطل شود و اگر بعضی از ثقبه مکشوف بود همان قدر دیده شود و آنجا که آب رقیق بود اگرچه همه ثقبه را در گیرد و لیکن منع رویت تمامه نمی کند بنا بر رقت و انقسام انتشار رقیق گویند و علامت نزول الماء بعد نزول تام از تغیر مردمک و بطلان بصر پوشیده نیست اما در ابتدا از خیالات راسخه روز افزون توان یافت علاج در ابتدا بی توقف داغ کنند بر شریان بنا گوش و داغ بچه باید تا رگ بسوزد و بعد داغ ۳ روز حرام مغز بمالند بعده پنبه بر روغن کنجد آمیخته گذارند هر چند که داغ بتر آید بهتر باشد و از چیزهای غلیظ و جماع پرهیز کند و بعد نزول بیچون یک سال بگذرد و آب از مالیدن چشم منقسم همی شود و دستکاری

دستکاری باید کرد اما بعد فصد و جلاب تا بی آفت باشند فائده خیالات چون از
نشستن پشه و گرد و دود و نزول باشد و آن خیالات موجب نزول الماء میگردد و دانند
که تخم نیل باریک ساخته در چشم کشیدن در ابتدا منع نزول میکند و رگ پس گوش
گشادن نیز نافع می شود اما داغ بشرطیکه بر شریان افتد و نخته باید البته
نزول الماء نیاید بامر الله تعالی و بعد نزول نه دوا سود و نه داغ مگر قدح
دستکاری که طریقش معروف است و بعضی جا دیده شد که صاحب نزول الماء را
قویه بر سر افتاده معا باصره بگشاد و اقسام این مرض عبارتست
زیبقی جصی اسمانجونی منتشر رقیق زجاجی اخضر ابیض برد اصفر
احمر ذهبی ازرق اسود و ازینها هیچ یکی قابل قدح نیست مگر بعد اصلاح
و آنچه قابل قدح است سپید صاف است که از مالش چشم متسع گردد **فصل ۲۸**
در سده عصبه مجوفه که بی نزول الماء بود و نشان وی سالم بودن مردمک است
و مع ذلک ابصار باطل شدن و آثار ورم و منقطع نامودن علاج تنقیه دماغ
کنند و رگ گوشه چشم زنند و دو پچه بر صدغ چسپانند و قدم بمالند و محاجم ناری
بر ساق نهند **فصل ۲۹** در زرقه یعنی گربه چشمی آنچه اصلی بود اصلاح نگیرد
اما اگر عارضی است خواه در صبی عارض شده باشد خواه بعد آن حسب سبب
تدارک توان کرد و اگر سبب وی رطوبت بود تنقیه بدن و چشم نمایند و اگر یبوست
بود در ترطیب کوشند و نشان زرقه یبسی بطلان ابصار است و فرق میان وی و
نزول الماء ازرق از تقدم خیال و عدم آن توان کرد و ایضا در یبسی الا غوری
چشم بود شود و قدح سود ندهد **فائده** زرقه که در صبی شده باشد بعد
بلوغ زائل شود و این زرقه را برص العین گویند **فصل ۳۰** در ضعف بصر اگر سببش
غلبه حرارت بود رگ زنند و تصفیه دم نمایند و توتیا بغوره پرورده کشند و اگر از بلغم

تنقیه و تنقیح بلغم نمایند و با سلیقون در چشم کشند و اگر از سببی دیگر بود حسب آن
تدارک کنند و اگر از نقصان حرارت غریزی افتد و این مخصوص به پیران است علاج
نپذیرد اما جهت حفظ باقی و ازاله رطوبت باشند و کحل جواهر بکار برند **فصل ۳۱**
در ذهاب بصر در جلوس مظلمه یعنی رفتن بصارت بسبب کثرت نشستن در جای
تاریک علاج اگر نور کمتر شده باشد یا بیضه سیاه گشته با سلیقون بکشند و ادویه
و اغذیه ملطفه بکار برند و اگر دفعةً برآمدن از ظلمت باعث بود برقع آسمان گون
بر روی آویزند و بر روشنائی آفتاب نگرند و تجویز غذا نمایند **فصل ۳۲** در خفش
یعنی آنکه روزانه بصارت ضعیف شود و اگر این مولود است علاج پذیر نیست اما جهت
تسوید اجفان و طبقات تا چشم را قوت دهد دخان روغن بنفشه میکشند **فصل ۳۳**
در قمور یعنی کلال و ضعف که در بصر افتد از کثرت نظر کردن به برف یا به روشنائی
علاج خرقه سیاه بر وجه او بندند و لباس و فراش همه سیاه سازند و شیر در چشم
دوشیدن و با دام خام صلایه کرده بر چشم نهادن در قمور برفی اثر تمام دارد **فصل ۳۴**
در سل العین یعنی لاغری چشم و ضعف لازمه است علاج در ترطیب کوشند و
اگر سده باشد تنقیه و تفتیح نیز بعمل آرند **فصل ۳۵** در نغض العین یعنی
دیدن بجانب شعاع خوش نیاید اگر از گرم شدن روح افتد علاجش ترطیب و تبرید است
و اگر بعارضه رمد و جز آن افتد بازاله سبب کوشند **فائده** در بیان معرفت مزاج
چشم بدانکه مزاج اصلی خاصه چشم گرم و تر است و گرنه چنان بود مزاج خاصه
نباشد و نشان گرمی چشم سرعت حرکت و ظهور رگها و حرارت لمس و
حمرت لون اوست و نشان سردی ضد این و نشان تری چشم بسیاری
چرک و اشک است و بزرگی چشم و نشان خشکی ضد این و گرمی و تری چشم سیاه افزون
از همه لونهاست لهذا نزول الماء و دیگر علتهای بخاری در چشم سیاه اکثر افتد

كذا فی حدود الامراض ۱۲

باب ۳ در امراض جفن و هدب

بدانکه جفن بفتح جیم پوشش چشم را گویند یعنی پلک و هدب بضم ها موی پلک ست یعنی مژه

فصل ۱ در گمنه پلک و نشانیش اینست که بعد خواب چنان نماید که ریگ در چشم ست و پس از زمانی زائل شود علاج بعد تنقیه عام بهر تنقیه پلک مدمعات در چشم کشند چون احمر لین و احمر حاد و استحمام نمایند

فصل ۲ در استرخاء الجفن بعد تنقیه و تضمید صبر و اقاقیا و مر بر پلک و پیشانی اگر مرض باقی بود علاجش تشمیر ست یعنی بریدن پلک بوجهی که معروف ست و رگهای درون بینی گشادن نفع وارد

فصل ۳ در التصاق الجفنین یعنی بهم پیوستن هر دو پلک و این بعد رمد یا قرحه یا پس از قطع سبل و ناخنه می افتد علاج هر دو را از هم جدا کنند بمیل و اگر بحدقه چسپیده باشد باحتیاط تمام بردارند و بعد فتح زیره و نمک خائیده آب وی اندازند و پنبه بروغن گل آلوده در میان گذارند و زرده بیضه و روغن گل بر پشت چشم نهند

فصل ۴ در شتره یعنی کوتاه شدن پلک و اسباب او ضد اسباب استرخاست و دیگر امور واقعه بر پلک که از قطع غده و جز آن افتد علاج در ما وی تنقیه کنند پس حسب تشنج یبسی باشد یا امتلائی تدارک نمایند و آنچه از دستکاری افتد بدستکاری رجوع فرمایند

فصل ۵ در شترناق که فربیست نرم بر طاهر پلک پدید آید و بدان سبب پلک سطبر شود و چشم تر بود علاج تنقیه کنند بعده مدمعات کشند و اگر نفع نشود و ضرورتی قوی باشد دستکاری نمایند و نافع ترین چیزها پرهیز ست که خنازیر و سرطان از پرهیز و اتقی تحلیل پیرو

فصل ۶ در عقده که فربیست سخت بر پلک یا پدید آید علاج تضمید و طلی نرم کنند پس جهت تحلیل مرهم و خلیون نهند و آنچه قابل دستکاری یا واجب التنقیه بود بدان توجه نماید

فصل ۷ در شعر منقلب و شعر زائد موی مژه که واژگون شده در چشم خلد آن را شعر منقلب گویند و آنرا که در غیر منبت روید شعر زائد نامند علاج بعد تنقیه موی زائد بکنند و انجا را بنوشادر بخار زند و بیضه مورچه و شیر انجیر و خون کنه سگ طلا نمایند و کف دریا بلعاب اسبغول مالیدن منبت را اصلاح کند و اگر موی منقلب باشد بعسل و بق با مویهای راست آنرا بچسپانند تا در چشم نخلد و بعد کندن بن موی را بالتی سوزن مانند داغ دادن آخر العلاج است و خیاطه و تشمیر نیز تدبیر و

فصل ۸ در انتثار الاهداب یعنی ریختن مژه علاج اگر فساد غذا باشد بواسطه غلبه صفرا یا سودا تنقیه خلط مفسد نمایند و اگر ضعف جاذبه آن موضع بود در عقب قیراطیس و پیهای گرم افتد تقویت دهند و ترطیب نمایند و با سلیقون در روشنائی کشند که شدید التقویه اند و اگر از غلبه رطوبت بلغمی بود تنقیه آن نمایند و در تجفیف کوشند و اگر از سببی دیگر افتد که مانع غذا رسیدن بود ازاله وی کنند

فصل ۹ در بیاض الاهداب یعنی سپیدی مژه علاج بعد تنقیه بلغم برگ لاله و شبتی بر روغن زیت بمالند و روشنائی مبیل بر مژه کشند

فصل ۱۰ در جرب الاجفان یعنی فرونیهای خرد یا خارش که در باطن پلک پدید آید علاج حسب ماده تنقیه نمایند و برود و بنفسجی کشند

فصل ۱۱ در برد و آن رطوبتیست غلیظ ژاله مانند که اگر بر ظاهر پلک افتد علاج بتبرید و طلی و دیاخلیون تلیین و تحلیل آن نمایند و الا بدستکاری بردارند

فصل ۱۲ در صلابت جفن و غلظت آن سختی چون در پلک افتد گشادن و پوشیدن چشم دشوار میشود علاج در نضج و تنقیه سودا کوشند و تلیین موضع و تحلیل ماده نمایند بانکباب مرخیه و این را جساء العین نیز خوانند و آنجا که با صلابت الجفن خارش بلا ماده بود و بسمی میشود حکه العین

فصل ۱۳ در شلاق یعنی سطبر و سرخ شدن پلک چشم

خصوص که کناره پیشتر سطبر شود علاج و ابتدا ماء الفواکه کافی است و سماق در
گلاب خیسانیده آب او چکانیدن و شب ونترنه و برگ کاسنی بروغن گل
ضماد کردن کافی و بعد از آن و غلظت تنقیه بفصد و مسهل قوی لازم و بعد تنقیه
شیاف احمر لین کشند **فصل ۱۴** در قمل الاجفان یعنی شپش که در مژگان
افتد آنرا اگر بسیار خرد بود چیبیان و آن اگر بزرگ بود قمقام گویند و آنرا که کند
باشند قرده خوانند علاج بعد تنقیه بدن پلک را پاک سازند از قمل اگر ممکن بود و
الا بآبی که شبت و نمک جوشانیده باشند بشویند و میل در زیبق گذارند تا جرمی
سیماب ورومی اثر کند پس آن هستکی بر میل بیت گردانند تا جرم وی از سیماب
بآن نماند پس آن میل در پلک کشند بالخاصیت قمل بکشد **فصل ۱۵**
در شعیره که در بیت تشکل جو در کناره پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و ابتدا
روادع و بعد مشمع گرم و دیاخلیون نهند و اگر سود ندهد شعیره ابر کنند با ناخن یا
بمقراض ببرند و خون برآمدن دهند زمانی و زود بند نکنند و بعد ذرور اصفر
باشند **فصل ۱۶** در توثة الاجفان و آن فرد ثبت بر شکل توث
اکثر در باطن پلک زیرین بیشتر شود علاج بعد فصد و مسهل قطع نمایند بالاستیصال
و بعد قطع زیره و نمک بخایند و آب او بچکانند **فصل ۱۷** در تحجر جفن و آن
از برده غلیظتر باشد علاج تنقیه کنند و تقطیر وطی نرم نمایند و اگر تحجر مشابه دمل بود
آنرا کند نمایند **فصل ۱۸** در قروح الجفن علاج اول عدس و پوست انار
و پوست پسته در سرکه پخته ضماد نمایند و بعد سقوط خشکریشه زرده بیضه با
زعفران آمیخته گذارند تا مندمل شود **فصل ۱۹** در تهیج اجفان یعنی انتفاخ
پلک علاج اگر بسبب ضعف احشا افتد چنانچه در سوء القنیه و جز آن
تقویت احشا کنند و اگر از کثرت بلغم افتد تنقیه آن نمایند **فصل ۲۰** در ثؤلول

پلک علاج تنقیه سودا کنند و شونیز و نمک بسایند و بسرکه طلا نمایند و اگر زود
بموچینه گرفته بناخن گیر ببرند و اگر خون بیاید رفتن دهند بعده جراحت اگر باشد
تا خون بایستد فصل ۲۱ در شری که بر پلک پدید آید علامت وی نشت که
پلک سنجارد و آماس کند و بدان ماند که زنبور گزیده است علاج رگ زنند و مسهل صفرا
دهند و نشاسته و عدسی مغسول اکتحال نمایند فصل ۲۲ در نمله پلک و آن
شور خرد و سوزانست که اندک ورم کند و ریش شد و پهن گردد علاج تنقیه صفرا
کنند و حضض و مر طلا نمایند فصل ۲۳ در سعفه پلک یعنی سبوسه و باشد که
ریش کند علاج رنگ و اگر اغبر بود مسهل سودا دهند و اگر سپید بود مسهل بلغم
دهند و بعده شیاف احمر کشند و اگر کهنه شده باشد شرط زنند و بگذارند
تا خون برآید و سرمه روشنائی کشند فصل ۲۴ در سلعه پلک و آن جسمیست
غدودی از پوست و گوشت جدا علاج بعد تنقیه دستکاری کنند فصل ۲۵
در زرقت و خضرت جفن یعنی کبودی و سبزی که بر پلک از زخم پدید آید علاج
اگر جراحت باقی بود فصد کنند و مسهل دهند و صندل و مرداسنگ بگلاب
طلا نمایند و الا اسفال نو برهم سودن آب انداخته طلا کردن ازاله کبودی می نماید
فصل ۲۶ در غرب یعنی ناصور گوشه چشم که جانب بینی ست علاج
بعد فصد و مسهل شیاف غرب چکانند و وقت چکانیدن اول باید که قرحه
را از پنبه پاک نمایند و گوشت فاسد بردارند تا نفع دهد و اگر سود ندهد داغ دهند
بطریق معروف و بعد داغ مرهم اسفیداج نهند تا اندمال کند مع تسکین هرگاه
غرب نضج شود و ورم کند تخم مرو کوفته بشیر زنان یا خرزهره و زعفران قدری آمیزند
و بگذارند تا سر وا کند فصل ۲۷ در حکه آماقی و اجفان یعنی خارش بلا بثور
که در گوشه چشم و در پلک پدید آید علاج تنقیه نمایند و کافی نکوبند و روغن

کحل ضماد نمایند واگر تنقیه نفس عضو مطلوب باشد باسلیقون کحل عزیزی کشند

فصل ۲۸ در غده یعنی زیاده شدن گوشت گوشه چشم که طرف بینی ست

علاج بعد تنقیه جهت افنای او شیاف زنگار یا مرهم او نهند واگر سود ندهد قطع نمایند همچون ظفره و بعد قطع ذرور اصفر پاشند تا ما بقی را بخورد و بعد قطع جهت دفع اذیت زرده بیضه بروغن گل طلا نمایند و بمراهم مندمل باید کرد بعون الله تعالی

باب ۳ در امراض اذن یعنی گوش

باید دانست که وی عضو شریف ست زیرا که آله شنوائی ست و حس شنوائی بر همه حواس فضیلت دارد کما لا یخفی و گفته اند تا که نخستین تنقیه نشود دوا در گوش در امراض مادی بکار نبرند و هرچه در گوش چکانند نیم گرم باید زیرا که برودت بالفعل عصبه سمع را ضرر دارد

فصل ۱ در وجع الاذن یعنی درد گوش

علاج اگر درد بسبب ورم یا قرحه بود بیانش علیحده میکنیم واگر بسبب سوء مزاج حار یا بارد بود تنقیه در مادی و ایضا در ساذج حار باید کرد و تعدیل در ساذج بارد کافی ست و در مادی بعد تنقیه نیز واگر بسبب دخول کرم یا آب بود اخراج وی نمایند بهر وجه که ممکن بود و جهیدن بر یک پای و دست بر گوش ماؤف نهاده و سر بدان طرف نگون ساخته آب را و دیگر اشیای سیاله را که در آمده باشد برون می آرد واگر از اسفنج فتیله سازند و در گوش مریض نهند بر همان طرف غلطانند زمانی دراز تمام آب را نشف کند واگر بسبب تولد کرم در گوش بود بخاره و دغدغه کند و احیانا برآید علاج برگ شفتالو را جوشیده یا آب تازه او گرفته بچکانند یا صبر و سرکه بچکانند تا کرم بمیرند پس از صوف فتیله سازند و بدین آلوده در گوش دارند و کرم که بدوا و نیز و برون آرند هر انجا که قرحه باعث کرم بود تدبیر قرحه گوش کنند

فصل ۲ در ورم گوش

علاج بعد تنقیه نظر کنند

گذا اماس درون تقعبه است یا برون اگر در نیست فتور در سمع و شدت درد و لزوم تپ بباشد نیز وکم دوائی مرکب ست آب گشنیز طلا نمایند درون و برون گوش و شیر از پستان دوشند تا در دو بنشیند و اگر بایستد لعاب حلبه با تخم کتان بچکانند تا ریم کند و بالاید پخته شده و اگر بیرون تقعبه است و رم منظر می آید و تپ لازم نمیباشد و درد شدید نمیبود و درین استعمال روادعات منهی ست و عند شدت در دپارچه در آب گرم تر کرده تکمید توان کرد و نمک گرم نیز بعد دو روز برگ کرنب در روغن زرد کهنه پخته بر ورم نهند تا تحلیل داده کنند فایده آنچه گفته شد بورم گرم مخصوص ست اما ورم بارد درون صماخ بود یا برون مسطبل سامعه نمیشود و درقوی و تپ و می نمیباشد اما ثقل و تمدد لازم و بیست و روغن ترب چکانیدن بعد تنقیه نفع تام دارد و در بارد فصل ۳ در قرحه گوش و نشانش تقدم ورم ست و برآمدن ریم علاج شهد و انزروت مسحوق و در فتیله آلوده نگذارند تا پاک کند و بعده انزروت و دم الاخوین و کندر ذرور نمایند یا بروغن گل آمیزند و بفتیله بردارند و اگر درد شدید بود خاکستر افیون و قدری جندبیدستر جهت اصلاح افیون بهم آمیخته ذرور سازند یا بچیزی آمیخته بچکانند فصل ۴ در طرش و وقر و صمم نقصان سمع را طرش و بطلان او را وقر و فقدان صماخ را صمم گویند و گاهی یکی مرادف دیگری آید علاج حسب سبب تدارک کنند و در ینجا تنقیه تفاریق نمایند اگر تنقیه مطلوب باشد و آنچه روز بحران می افتد محتاج تدبیر نیست و آنچه از کبر سن افتد یا مولود بود علاج نه پذیرد و طفل را اگر گوش گران شود صعتر و نمک بخایند و تکیه در گوش چکانند نفع دهد فصل ۵ در دخول الحصاة یعنی در آمدن سنگریزه و مانند آن در گوش علاج روغن در گوش چکانند و عطسه را حرکت دهند و چون آهن باید تدبیر ...

بگیرند تا قوت دفع بگوش مصروف شود و آن چیز مندفع گردد و اگر آب در آید چوب
باریک به قدر حب گرفته بر یکطرف او پنبه بندند و بروغن آلوده بر او فرو زنند و طرف
دوم او در گوش باشد آب همه منجذب شود و طریق دیگر در ورد گوش گذشت و
دخول حیوان صغیر را آنچه در تولد دیدان در گوش گذشت از قتل و اخراج
تدبیر باید فصل ۶ در طنین و دوی آواز که درون گوش می شنود اگر سخت و
باریک بود طنین و اگر نرم و بزرگ بود دوی گویند علاج تحقیق سبب نمایند و
ازالهٔ آن فرمایند و اگر از ذکاء حس بود کله پاچه و هریسه خورانند فصل ۷
در انفجار الاذن یعنی برآمدن خون از گوش علاج اگر از امتلا بود فصد کنند و خون
بسیار گیرند و اگر بسبب صدمه و ضربه قویه بود خون از فصد اندک گیرند و هر چه که
باشد بعد فصد مازو در سرکه جوشانند و بچکانند تا خون بند شود و در بحرانی تا که خوف
غشی نشود بند نکنند و اگر از تشنج حیّه [illegible] افتد بعلاج او که آخر بیاید رجوع نمایند
فصل ۸ در انکسار الاذن یعنی شکستن گوش علاج فصد کنند و تلیین نمایند
و صبر و منعات و اقاقیا در آب [illegible] و ضمادها سازند بجانب مقابل کسر تا عضو را
بهیأت اصلی آرد فصل ۹ در انقلاع الاذن یعنی برآمدن گوش از بیخ
علاج بعد فصد تلیین نمایند و گوش را بر موضع او نهاده به رفاده و عصابه
محکم به بندند و اگر درد باقی باشد [illegible] اخته در آب برگ خطمی و آب پوست کدو
مالیده بمالند فصل ۱۰ در قلاع الاذن یعنی شقاق گوش و این
اطفال را بیشتر افتد علاج میان دو شانه و بیخ گوش حجامت کنند یا زلو چسبانند
و آن موضع را بشیر زنان بشویند و مرداسنگ و قنبیل نرم سائید و بپاشند
فصل ۱۱ در حکة الاذن یعنی خارش گوش علاج افسنتین در
سرکه بجوشانند و سرکهٔ مطبوخ را بروغن بادام تلخ بچکانند فصل ۱۲

در هر ب الاذن یعنی گریختن و رنجیدن گوش از آواز قوی علاج بتقویت دماغ
کوشند باغذیه و ادویه مقویه و شموم

باب ۵ در امراض الانف

یعنی بینی بدانکه بینی دو راه است یکی بدماغ میرود و یکی بحلق

فصل ۱ در خشم

یعنی بطلان شامه و سببش اگر از برآمدن گوشت زائده بود در مجری آنرا
بواسیر الانف گویند و جدا باید و اگر حدوث ورم یا وقوع سده بود و از خلط
از آنچه لازم هر خلط است معلوم میشود و اگر از سوء مزاج ساذج بود نشان حار و
بارد ظاهر است و نابرآمدن ماده ضرور علاج حسب سبب تدارک نمایند و
آنچه بعد امراض حاده افتد بسبب یبوست یا تشنج گشته علاج نپذیرد

فصل ۲ در فساد شم

یعنی در حس بویائی فتور افتد با وجود آمدن بوی
و این سه گونه است یکی آنکه همه روائح را یک رائحه بوی کند دوم آنکه از یک چیز
بوهای مختلف شمیده شود سوم آنکه بعضی بوها شمیده شوند و بعضی نه
و این از دو وجه خالی نباشد یا آنکه خوشبوئی محسوس شود و فقط و بدبو نه
یا برعکس علاج تنقیه دماغ نمایند و اگر وجه باشد تدارک وی فرمایند
و بعده آنجا که خوشبوئی محسوس میشود فقط جند تسعیط کنند و آنجا که بدبوی
مشموم میشود مشک در بینی چکانند اگر بیماری در ابتدا بود و بعد از آن در اول
مشک و در ثانی جند

فصل ۳ در بواسیر الانف

یعنی گوشت
زائده که در بینی برآید علاج رگ زنند و زلو نهند و مسهل دهند پس از آن زنگار
و اشنان قصارین و مرهم سه برابر هر سه ساخته فتیله بدان آلوده بران گذارند
تا بزداید و اگر سود ندهد قطع نمایند یا آهن یا بریشته موئین گره دار که از بینی
حلق در می آرند و آنرا می کشند تا فرو می زود و بعده مرهم اسفیداج
استعمال نمایند

فصل ۴ در بثور الانف

علاج تنقیه نمایند و آنجا که صلابت

فصل ۸ در رض الانف یعنی کوفته شدن بینی علاج اگر خوف ورم بود زود رگ زنند و در حیله باصلاح هیأت الانف کوشند بنوعیکه مانع تنفس نشود یعنی انبوبه بمرهم آلوده در بینی گذارند تا دم همی آید و بعد اصلاح صورت او بدست صبر و مقل و اقاقیا و مرهم بابک ساخته در آب لسان الحمل سرشته و بر کاغذ نهاده بالای بینی چسپانند **فصل ۹** در عطاس یعنی عطسه بسیار آمدن علاج روغن گل خوشبوی در بینی کشند و آب شیرین نیمگرم بر سر ریزند و روغن نیمگرم در گوش چکانند و دست و پای و چشم و گوش و کام بمالند و اگر کودک را افتد کرده گوسفند بریان کنند و آب چکیده او در بینی رسانند **فائده** عطسه معتدل دلیل صحت است و افراط باعث آفت

فصل ۱۰ در جفاف الانف علاج خشکی بینی اگر از حرارت بود مبردات بکار برند و اگر از یبوست بود مرطبات و دوشیدن شیر از پستان نفع کثیر دارد و اگر از شبث خلط لزج در خیشوم بود تلیین آن نمایند با دهان و خیران

فصل ۱۱ در حکة الانف یعنی خارش بینی علاج اگر خارش بسبب رسیدن هوای سرد بود تسخین و تعدیل مزاج دماغ کنند و اطریفل دهند و اگر مقدمه زکام یا نزله یا جدری بود باصلاح آن مرض مترقب کوشند نه بعلاج حکه که عرض است **فائده** اگر چیزی از خارج در بینی در آید و بند شود روغن چکانند و بمالند و عطسه آورند تا بیرون افتد و بسیار باشد که از راه حلق بر آید بی تصدیع

باب ۶ در امراض لسان و دهان **فصل ۱** در ورم لسان یعنی آماس زبان علاج حسب سبب تنقیه نمایند و بعده غرغره فرمایند در ورم دموی و صفراوی تا که سه روز نگذشته باشد بشیره کاهو و کاسنی و خرفه و عنب الثعلب و بعد سه روز به آب کرنب و عنب الثعلب

فصل ٦ در جفاف اللسان یعنی خشکی زبان علاج اگر از گرمی و خشکی بود مرطبات دهند و بمالند و لعاب بهدانه با آب نیلوفر و شکر آمیخته در دهن داشتن اثر تمام دارد و اگر خلط لزج بسطح زبان گراید و خشک شود چوب بید در سکنجبین آلوده بر زبان آن بمالند تا رطوبت عارضه زدوده شود و این قسم فی الحقیقة یبوست نیست زیرا که جرم زبان سالم ست و از جهت آب دهن خاصه نیست و همچنان از مبردات افزودن زیرا که سردی مزید غلظت میکرد

فصل ٧ در حرقة اللسان یعنی سوزش زبان علاج در تبرید کوشند و اگر مادی بود مسهل دهند و کافور بر زبان مالیدن اثر تمام دارد و از اغذیه مبرّده هر چه در دهن گیرند زود تجدید کنند و بدان ملازم باشند

فصل ٨ در حکة اللسان یعنی خارش زبان علاج بعد تنقیه مضمضه کنند با آب گرم و بعد شیر شکر آمیخته و بعده بسرکه و روغن گل و بدانند که هلیله زرد خائیدن و بر زبان مالیدن در استفراغ ماده گرم زبان اثر تمام دارد

فصل ٩ در ضفدع اللسان یعنی غدودی سخت غده مانند که زیر زبان پیدا شود و این از بلغم لزج افتد یا از خون که بعد ریختن و رسیدن اجزای لطیف او به تحلیل رود و علاج بعد تنقیه توتیا و زراج سوخته و زنگار و مرباسرکه آمیخته بمالند و اگر دفع نشود و بشکافند و هنگام قطع احتیاط نمایند تا آن دو شریان که زیر زبانست بریده نشود و باره گاه باشد که ماده ضفدع بغایت متحجر شود و چون پوست بالا بشکافند مشابه پاره سنگ برآید و دفع گردد و گاه باشد که قرزل غرلم زیر زبان پیدا آید و چون بشکافند رطوبت غلیظ برآید و باز جمع آید و تدبیرش آنست که بشکافند و پوست آنرا بمقراض تمام بردارند با احتیاط تا بشریان آسیبی نرسد

فصل ١٠ در قیاء

ذوق و وی آنست که طعمی با طبیعی همی آید و زوال قوت تناول باید و ان آن
سبب این غلبه خلطی یا اختلاط است و علاج بران وال علاج تنقیه خلط غالب باشد
بفصد یا باسهال و بعده غرغره فرمایند بسکنجبین **فصل ۱۱** در بطلان ذوق
یعنی هیچ مزه محسوس نشود و گاه باشد که حس لمس نیز باطل شود و از حرارت
برودت منفعل نگردد زبان و سبب این علت نفوذ ماده رطب ست [illegible]
علاج بعد نضج و تنقیه دماغ غرغره فرمایند بطبیخ عاقرقرحا و مویزج و خردل اگر
حرارت نباشد و الاکل سرخ و سماق بجوشانند و بطبیخ او سکنجبین [illegible] آمیخته
غرغره کنند **فصل ۱۲** در تقشر زبان و دهان یعنی پوستهای باریک جدا
شود از دهن و زبان چون بنجرقه بیشتر جدا میگردد و علاج بعد فصد و اسهال
صفرا آس و گل سرخ و گلنار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فصل ۱۳** در
بثور الفم یعنی دانهای خرد که در دهن برآید علاج رگ زنند و مسهل دهند و سپوس
که در و کشنیز و عدس و برگ عنب الثعلب جوشانیده باشند تمضمض نمایند **فصل ۱۴**
در قلاع یعنی جراحت و ریش دهن که از ماده باطنی بود علاج فصد و اسهال و
تنقیه کنند بعده اگر دموی باشد یا صفراوی غرغره کنند بدانچه در بثور گفتیم و
طباشیر و گلنار و کافور باریک ساخته ذرور سازند و آنجا که قرحه بغایت بد بود
بسرکه و نمک تمضمض نمایند تا رطوبت زدوده شود و اگر از لذع سرکه بترسند زعفران
بجای سرکه آمیزند و اگر بلغمی بود با میویزج و هلیله و عاقرقرحا در سرکه جوشانند و مضمضه
کنند و اگر سوداوی بود برگ حنا بخایند و مغز ساق گاو بمالند گاهی جهت تقویت گل
مازو و کشنیز و پوست انار در سرکه بجوشانند و مضمضه کنند **فائده** شیر خشت در آب
عنب الثعلب حل کرده قلاع صبیان را مالیدن اثر تمام دارد و بار بار بر زبان
سوخته پاشیدن **فصل ۱۵** در آکلة الفم و آن قلاع خبیثه است که زود

پراگنده شود و علاج آنچه در قلاع گفتیم از تنقیه و زدائیدن رطوبت فاسد بعمل آرند و بعد باز استادن قرحه از انتشار زفت قیروطی بگذارند یا سنون تنجان تا پاک کند و گاهی ازین ادویه حرقت شود بالعبه مضمضه نمایند و یا بشیر تازه شکر آمیخته

فصل ۱۶ در کثرت سیلان لعاب از دهن خواه در بیداری بود خواه در خواب یا از حرارت و رطوبت معده بود یا از برودت و رطوبت معده بود آنچه از حرارتست در خلو معده زیاده شود و آنچه از برودتست در پری معده و ایضا ضعف هضم و ترشی دهن و لزوجت لعاب گواهی دهد علاج تنقیه معده نمایند از اخلاط موجب و در چار کاسنی تازه با قدری نمک نیکوب نخایند و آب او بلع نمایند و در بارد کندر و مصطکی مضغ فرمایند

فصل ۱۷ در بخر الفم یعنی بدبوی دهن علاج اگر سبب در اجزای دهن باشد تنظیف او نمایند و اگر از دماغ یا معده آید تنقیه دماغ و معده نمایند و حب المسک پیوسته در دهن دارند و بر مسواک کردن ملازم باشند و تمضمض بروغن گل یا گشنیز گاه گاهی صبحگاهی در ازاله بخر غیر قوی مجربست

فصل ۱۸ در ورم الحنک یعنی آماس کام و این یا از خون افتد یا از بلغم خونی سرخ و با درد باشد و بلغمی سفید و بی درد علاج حسب ماده تنقیه فرمایند و غرغره که در قلاع گذشت موافق اخلاط بکار برند

باب ۷ در امراض شفت یعنی لب

فصل ۱ در بیاض الشفت یعنی سپیدی لب و این غیر برص ست علاج تنقیه بلغم نمایند و اغذیه غلیظ بگذارند و روغن یاسمین یا خیری در بینی چکانند

فصل ۲ در تشقق و تقشیر و جفاف که بر لب افتد و معنی این الفاظ در باب امراض دهن گذشت علاج آنچه در باب امراض دهن گفته ایم بعمل نمایند و محل تشقق از هوا محفوظ دارند و مازو و اسفیداج و نشاسته و کثیرا

کتیرا کوفته و بیخته و بسپیده ماکیان سرشته ضماد نمایند که مجربست و سرد وائی که بر لب
نهند بالای وی پوست درونی تخم مرغ بچسپانند **فصل ۳** در اختلاج
الشفه یعنی پریدن لب علاج اگر سببش در آمدن خون بود در رگهای لب و تحلیل
بریاح شدن رگ قیفال زنند و غذا کم خورند و تفتیح مسام نمایند و اگر باد غلیظ
باشد آنچه در اختلاج مطلق گذشت بکار برند و آنچه از مشارکت معده بود
یا غثیان و فواق باشند و مقدمه قی بود بقی دفع شود و آنچه از دماغ بود و مقدمه
لقوه و صرع باشد تدبیر وی پرهیزست و منع حدوث امراض مترقبه کوشیدن
فصل ۴ در تقلص الشفه یعنی خورد شدن و کشیده شدن لب علاج
آنچه از تشنج امتلائی بود تنقیه کنند و روغنهای گرم مالند و آنچه از تشنج یابس افتد
تدارک نپذیرد و در اطفال آنچه سولودی بود در ایام طفولیت بکشیدن و در
بستن باشند که اصلاح پذیرد **فصل ۵** در بواسیر الشفه یعنی فزونی
که در لب زیرین پدید آید علاج تنقیه خون و سودا نمایند و بمراهم اصلاح
فرمایند **فصل ۶** در ورم الشفه یعنی آماس لب علاج حسب اخلاط تنقیه
نمایند و اضمده مناسبه بکار برند و حضض با شیره عنب الثعلب طلا کردن اشتمام
وارد خصوص در حار آنها و در ابتدا **فصل ۷** در بثور لب و علاجش نیز تنقیه
است **فصل ۸** در قروح لب علاج بمراهم پردازند **فصل ۹** در
اکله لب علاج آنچه در اکلة الفم گذشت بکار برند فائده هرگاه سوء مزاج
بر لب افتد علامات وی دریافته تدارک نمایند **باب ۸** در امراض اسنان
و لثه یعنی دندان و بن دندان **فصل ۱** در وجع السن یعنی درد دندان
آنچه از گرمی بود با آب سرد ساکن شود در گشد و آنچه از سردی بود با آب گرم
رسیدن البته بایستد علاج اگر سوء مزاج ساده بود در حار سرکه

سلب بود و چون دندانهای دیگر ساییده شوند وی دراز نماید تدبیرا و قطع ا
بآلت مخصوص باین کار **فصل ۹** در حکة الاسنان یعنی خارش دندان و درین
حالت بازنمی تواند ماند بهار روز بر بهم ساییدن دندان و خاییدن اشیا علاج تنقیه
بدن و دماغ کنند و از تیز و ترش و شور پرهیز ند و بسبر که در وی شیخ حماض مطبوخ
بود مضمضه نمایند **فصل ۱۰** در صریر الاسنان فی النوم یعنی بر بهم ساییدن دندان
در خواب علاج اگر امتلا بود تنقیه دماغ کنند و روغن قسط بر گردن مالند و الا تعدیل
کافی ست **فائده** در بیان تدبیری که دندان کودکان بآسانی بر آید سر که و
مغز ساق کاو بر کله بمالند و مالیدن شیر سگ مجرب ست بر لثه و کذلک عسل و
از خاییدن باز دارند که محلل ماده نگوشت و عصاره عنب الثعلب و روغن گل بهم
آمیخته نیم گرم بمالند و با انگشت الوده بر بن دندان مالند در وی که در وقت رویدن
دندان میشود باز دارد **فصل ۱۱** در ورم لثه یعنی آماس گوشت بن دندان
علاج حب ماده تنقیه نمایند و مضمضه فرمایند **فصل ۱۲** در لثه
دامیه یعنی بر آمدن خون از لثه علاج اگر سببش ضعف قوت غاذیه لثه بود مازو و
عدس سوخته و طباشیر بمالند و اگر سببش غلبه خون بود رگ زنند و بمبردات مضمضه نمایند
فصل ۱۳ در قرحه و ناصور لثه هرگاه جراحت گوشت چرک کند قرحه گویند و بعد
چهل روز ناصور نامند علاج آنچه در قلاع الفم گذشت بعمل آرند و در ناصور داغ و نیشتر
بسیل باریک **فصل ۱۴** در نقصان و استرخای لثه بدانکه کم شدن و
سست گشتن گوشت دندان باعث تحریک دندان می شود علاج گلسرخ
و جفت بلوط و گلنار و حب الآس چهار درم خرنوب نبطی و سماق و عاقرقرحا هریک
پنجدرم باریک ساییده بر لثه گذارند **فصل ۱۵** در گوشت زائد که بر لثه
بر آید و بیشتر در ضرس آخرین افتد بعد ورم علاج مرو زاج سبز هر دو باریک ساییده

شود وضع محاجم وارسال علق بران سوودار تا ماده از نفس عضو بر آید ودر دموی
حجامت ساقین مفیدست وچون سه روز از مرض بگذرد مغز فلوس در شیر گاو
حل کرده وصاف نموده غرغره نمایند که نافع ست وهرگاه مریض ضعیف شده باشد
وطبیب بسراو رسد تا ضرورت نه بیند بفصد مبادرت نکند وهرگاه ماده خناق نضج یافته شود
وخود بشگافد از بوره وحلبت وخبز خطاطیف که در شیر تازه ودر روغنهای گرم
آمیخته باشند غرغره کنند تا بشگافد وبعد شگافتن بشیر که با شهد ممزوج بود غرغره
فرمایند تا ریم پاک شود ودرین هنگام بحریره که از آب سبوس گندم آرد وروغن بادام
وشکر ساخته باشند اغتذا فرمایند **فائده** در درد گلو ودوامی سر وبر ظاهر گلو نباید نهاد
بلکه چون تنقیه شده باشد زفت ونطرون وخردل بآب سائیده بر گلو طلا نمایند تا
ماده از باطن بظاهر گراید ومری وقصبه به نریزد ووضع محاجم زیر زنخ لهذا مستعمل اند
ودر بلغمی نیز بعد نضج طبع بگشایند یا با دویه مشروبه وبآب ترب وسکنجبین عسلی غرغره
نمایند واگر علت صعب بود رگ زیر زبان زنند وبر قفا وزیر زنخ محاجم نهند ودر سوداوی
رگ باسلیق زنند وشگاف وسیع نمایند وحسب حاجت خون بگیرند وبدانچه در بلغمی
گذشت طبع ملائم کنند وشیر ومغز فلوس غرغره نمایند وحلبه وبابونه وبرگ کرنب کوفته
پخته بروغن نرگس وپیه بط آمیزند وبر خارج حلق ضماد کنند **فائده** نوعی ست از
خناق که آنرا خناق کلبی گویند واین شدیدترین اقسام ست ومریض مانند سگ
دهن میگشاید وزبان می برآرد وسبب این اکثر ورم عضلات حلق بود حسب حاجت تدبیر
وتنقیه نمایند چنانچه گفته شد واگر زوال فقرات بود بازاله سبب زوال فقار کوشند
بدانچه لائق بود ونوعی ست از خناق مسمی به ذبحه وا صعب‌ترین اقسام ست و
حادم قدرت بر تکلم وبلع وبرآمدن آنچه بنوشند بتکلف از ره بینی خاصه اینست و
هرگاه زیر گلو سرخی پدید آید نشان محمود ست وتدبیر همان ست که گذشت

فائده آنجا که بلع متعذر بود بر چهره و دبین گردن محجمه نهاده بمکند که مری قدری
بیکشاید و بلع چیزی رقیق ممکن میگردد و آنجا که تنفس ممتنع شود حنجره را باید شکافت
بطریقیکه در مطولات مذکور است فصل ۴ در شوره حار محرق که در حلق و مری
و قصبه ریه پدید آید علامت شور مری شدت درد است در محل مری عند مرور غذا خاصة
که طعام ترش و تیز بود و نشان شور حلق و قصبه ریه ازدیاد وجع ست عند تکلم و خائیدن
و از دود و غبار رسیدن نه وقت مرور غذا علاج فصد کنند و بآب فواکه تلیین کنند و از
آب سرد پرهیز کنند و اغذیه غیر ذی حدت و غیر ذی خشونت خورند و هرگاه بدانند
شور پخته خواهد شد بنضج و بعد انفجار بجلا کوشند چنانچه در خناق گذشت و در شور حلق
غرغره خناقی بیشتر بکرده باشند فصل ۵ در تعلق علق بحلق یعنی در آویختن
دیوچه بدانند که بسا آبهاست که در وی دیوچهای خرد میباشد و چون آنرا کسی
نوشد آن دیوچه در درون حلق یا درون قصبه یا مری بیاویزد یا بکام برآید سوی منخ
و در آنجا آویزد و بالجمله آنچه درون سو بود منظور نشود از نغم و تقیر آن می توان یافت
که غیر ازین مکروهی نباشد و گاه گاه خون رقیق از دهن اندازد بی سببی دیگر اما آنچه
در قصبه آویزد یکدم از سرفه خالی نباشد و آنچه بمجری بینی آویخته باشد بکام برآید
بستگی دماغ پیدا بود علاج آنرا که بتوان دید بمنقاش گرفته برآرند چنانچه سر او
در آنجا نماند لهذا گفته اند که از منقاش کردن علق بخشش کنند و زبانی گرفته دارند تا
دهن او که در عضو متعلق ست سست شود و جدا گردد پس بیرون آرند و اگر بآلت
نتوان گرفت یعنی در درون باشد کل سیاه در خریطه اندازند و دهن بیمار بدان نمایند
تا از او جدا شود و بکل در آویزد زیرا که مالوف اوست پس بیرون آرند و اگر بکام
برآمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار و خربق در سرکه پخته در بینی چکانند و هرگاه
دیوچه چنین جدا گردد بعده افتد نه و قی کنانند والا مسهل دهند تا برآید فائده در تشنج

آنرا که قی دشوار باشد ۱۲

آب احتیاط لازمست بی دیدن و بردن یا لایدن نوشند **فصل ۶** در بلع الابره
یعنی فرو بردن سوزن وایذای این ظاهرست علاج سنگ مقناطیس سوده بیک
قاشق شراب انگوری ناشتا بنوشند و بعد نیم ساعت تخم مرغی مسهل دهند و بعده
جهت اصلاح معده تدبیری که لایق بود وتوان کرد حسب حاجت **فصل ۷** در
تشبث شوک یعنی تعلق خارماهی وجز آن در حلق وبند شدن طعام ومانند آن ورا
علاج اگر برآمدن ممکن بود بیرون آرند والا اگر چیزی لغزنده بود چون تخم اسپغول
برگردن وبین الکتفین همی زنند تا برآید یا بمعده افتد واگر خار یا استخوان بود لقمه بزرگ
خورانند تا باشد که فرو رود واگر نه انجیر خشک را در رشته محکم بسته واندکی خائیده فرو برند
وسر رشته بدست خود دارند پس بیکبارگی بیرون کشند انجیر را تا خار برآرد واگر
خراش در گلو شده باشد بعد برآمدن بلعاب بهدانه وحسنوتا اصلاح کنند **فصل ۸** در
انطباق المری یعنی بهم آمدن مجرای غذا وعلامت وی آنست که چیزی سیال
چون آب وشوربا وامثال آن فرو نشود واما لقمه ثقیل وبزرگ بفراغت خورده شود ولی در
علاج تنقیه بلغم نمایند وبطبیخ افتیمون وکندر وسنبل وبهمن ومصطکی تجرع
نمایند نیم گرم وزیر زنخ محجمه ناری نهند یا پاکی رده خشند وسکنجبین مالند **فصل ۹** در
استرخای حنجره یعنی سستی حلقوم ونشان وی نفس نیامدن است یا بعسر آمدن
علاج آنچه در انطباق المری گذشت بکنند که سبب این وآن واحدست **فصل ۱۰**
در حکاک المری یعنی خاریدن مری علاج قی نمایند وبسرکه کهنه تغرغر نمایند وشیر
شکر تجرع نمایند **فصل ۱۱** در اختلاج وارتعاش قصبه ریه اختلاج پریدن است
وارتعاش لرزیدن نشان اختلاج او آنست که گاه گاه تردد وتعتعه در کلام
افتد ونشان ارتعاش آنست که دائم کلام لرزان آید چنانچه در بعضی پیران
مشهودست علاج بدانچه در رعشه واختلاج عامست تدارک کنند وغرغره

وغرغره درینجا نفع کلی دارد فصل ۱۲ در تدبیر غریق هرگاه آدمی را از آب برآرند
و بیهوش بود اما نفس باقی باشد واژگون سازند و شکم بخش کنند تا آب برآید
فلفل و زنجبیل در سرکه جوشیده و صاف نموده در حلق ریزند تا بهوش آید بعده
حریره از نخود و شیره دهند تا مزاجش را اصلاحیت دهد و آنچه عوام میگویند غریق
را تا سه روز و آب بعد غرق حیات پیدا شده همچون مسکوت را غلط محض است هرگز
که نفس و نبض نبینند حکم موت وی کنند و تعذیب تدبیر ندارند فصل ۱۳
در تدبیر مخنوق بوهنق یعنی کسی که گلوی وی بکشند خفه کرده باشند هرگاه
نفس باقی بود فی الفور کمند ببرند پس بنگرند کف در دهن دارد یا نه اگر دارد
رگ قیفال زنند و حقنه نرم طبع نرم نمایند و پایها را بجرول سوده بسیار بمالند
چون بهوش آید بفرمایند که بروغن بنفشه و آب گرم غرغره کنند و اگر کف باشد
و سیه بود فصل ۱۴ در عسر البلع یعنی بدشواری فرو بردن چیزی آنچه
بسبب تنگی مجری بود خناق و انطباق مری گویند و گذشت اما آنچه بسبب سوء
مزاج مری بود علاجش تعدیل مزاج است حسب سبب و وضع ضماده بین ضلعین الکتفین
باید کرد که مری بطرف پشت نزدیکست و قصبه ششش بطرف سینه
فصل ۱۵ در ورم المری علاج حسب ماده تنقیه نمایند و تعدیل فرمایند با شربت
موافقه فصل ۱۶ در قروح المری و نشان ریش مری از ورم وجع است در
محلش و بطعام تیز و ترش ضرر یافتن اگرچه اندک بود و علامت تضرر بطعام چرب اگرچه
لقمه بزرگ خورده شود بخلاف ورم که درینجا عکس این باشد و بهمین فرق میکنند ورم
و قرحه بدانکه قرحه اکثر بعد انفجار ورم مری افتد و گاه بی ورم نیز افتد از مادهٔ حاده
علاج سوم سپید و روغن گل یکجا زده جرعه جرعه بنوشند بعد از آنکه دو سه روز
ماء العسل با شیر و شکر نوشیده باشند و قرحه پاک شده باشد فصل ۱۷

در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز و در تغیر و بطلان الصوت یعنی برگردیدن آواز و
باصلاح نیامدن آواز علاج تحقیق سبب نمایند که نزله است یا سوء مزاج حنجره اگر از
نزله باشد شربت خشخاش دهند و بطبیخ کوکنار غرغره نمایند تا ماده را باز دارد و اگر سوء
مزاج بود حسب مزاج تدارک فرمایند **فائده** کبابه خائیدن آواز درشت را صاف
کند و باقلا و سویق و خرما و انجیر و چلغوزه و مغز بادام و نیشکر و نار العسل و تخم کتان
هر واحد از ینها مصفی صوت است اکلاً

باب ۵ در امراض ریه و صدر یعنی

بیماریهای شش و سینه

فصل ۱ در ربو یعنی ضیق النفس و این را بهر نیز گویند

و بعضی در بین هر سه لفظ فرق میکنند بالجمله مرضی است مزمن فی الاوداج عسر البرء
هر چند زود تدارک نمایند بهتر است بدانکه آنچه از بلغم بود بر آمدن بلغم بسرفه و خرخره
سینه گواهی دهد علاج بعد نضج و اسهال شربت زوفا با آب گرم آمیخته بنوشند
صبح و شام و وقت خفتن هر بار دو توله و گاه گاهی لازم دارند طبیخ ترب
و عسل نوشیده و گوشت طیور غذا سازند توابل حار آمیخته و عند غلبه بلغم
تخم کتان بکوفته و جوشانیده و صاف کرده با عسل بدهند که فوراً تسکین میدهد
و با دویه گرم سینه پرورند که موجب ازمان مرض میشود و سینه را بروغن پیه گرده
و روغن تخم کتان که موم در آن آمیخته باشند چرب دارند و آنچه از بخار قلب بود
تواتر و عظم نبض و نفس و عطش گواهی دهد علاج رگ باسلیق زنند از دست چپ
و لعابات دهند و لینات نوشانند و اطراف بمالند و آنچه از گرمی ساده بود که به شش
افتد تواتر نبض و عطش گواهی دهد و عظم نبض نباشد علاجش تعدیل است ببردات
مشروبا و طلاء علی الصدر و آنچه از استرخای عضلهای سینه بود و لین نبض و نفس بکا یعنی
نفس مضاعف گواهی دهد و تا سینه است تنگ نفس نماید علاج روغن نرگس
بمالند و بعلاج فالج کوشند و طبیخ حلبه و دارچینی با عسل تجرع نمایند و آنچه از خشکی

گویند و جدا گفته آید **فصل** ٥ در ذات الریه یعنی آماس شش آنچه بسبب حرارت
بود خواه ماده او خون بود یا صفرا یا بلغم شور نشان وی لزوم تب صعب و شدت
ضیق النفس و درد و ثقل سینه و حمرت وجه خاصه رخسارها و تشنگی و شدت
خشونت اعراض حسب ماده موجبه علاج رگ باسلیق زنند و اگر امتلای خون بود
سخت صافن زنند پس باسلیق و بعد فصد مطبوخ ملین یا حقنه نرم تلیین نمایند
و اگر بسبب نزله افتاده باشد قیفال نیز بگشایند **فائده** جلیله که در اورام ریه و
جنب و معالیق و غشیه سینه نفع تمام دارد و فصد اگر در ابتدا اتفاق افتد یعنی قبل
از سه روز گذشتن باید که از طرف مخالف کنند اما بعد زمان ابتدا که ماده از انصباب
ایستاده باشد از طرف موافق باید کرد یعنی علت اگر بر راست بود هم از دست راست
رگ زنند و اگر بجانب چپ بود از چپ تا ماده از نفس عضو بر آید و بدانند که ورم ریه اگر
بایمن بود وقت تب رخساره همان طرف سرخ شود و گرانی بطرف ایمن لازم
بود و چون بر پهلوی راست خسپد آب از دهان بیشتر آید و اگر بطرف چپ بود ضد
این باشد و آنجا که قوت متحمل باشد بفصل هر سه روز رگی باید زد حسب تقاضا و بعد
فصدها تلیین و حجامت بر سینه نفع دارد و جهت جذب ماده بخارج و پس از تنقیه تضمید
در ابتدا و محللات بعد آن باید کرد و ضماد شوصه و تسکین درد اثر تمام دارد و تلیین
چیزیکه در قبض باشد چون آب کاسنی یا غلیظ باشد چون و یا فوز از بهار زنند و
کدک آب سرد نگر در ذات الریه که از جنس حمرت باشد و بعضی در آن کوشند که
درین امراض که سینه از رطوبت پاک شود و هر گاه برای تب حاجت به برودت
دادن شود با شربه موافقه قناعت دارند و آب خیار و آب تربز و آب کدو نیز
مجوز است زیرا که درینجا جلا است نه قبض و درین باب سکنجبین که بسیار ترش
نبود سخت نافع است و هر گاه نفس متعذر آید لعاب اسبغول رقیق با جلاب یعنی

شربت قند جرعه جرعه همیدهند و آب نیم گرم بر سینه و پهلو ریزند تا دم باعتدال آید
و درد باستد و بدانند حال آماس در هر عضوی که افتد از سه وجه بیرون نیست یا
تحلیل شود و ماده پخته شده بنفث برآید یا ریم کند یا صلب گردد و نشان تحلیل اورام
این اما کن خفت اعراض ست روز بروز و سهولت نفث و نشان ریم کردن شدت اعراض
خصوص وقتیکه پخته شود و چون پخته شود تپ و درد ساکن شود اما ثقل بیشتر گردد
پس روزیکه آن ورم بگشاید باز تپ شدت کند و بلرزاند و نشان تصلب ورم خفت اکثر
اعراض ست و شدت ضیق النفس و سرفه خشک و ثقل و نادر باشد که این ورم بعد تصلب
بگشاید بالجمله بعد انفجار اگر ماده خوب برآید بهتر والا مدد دهند بدانچه در نفث المده
گذشت و بسیار باشد که پیش از تمامی نضج بسببی عنیف چون خشم و قی و حرکت و
جز آن ورم بگشاید و چون صرف یا باماده خام برآید و چون چنین اتفاق افتد زود بر
رسند و بعلاج نفث الدم کوشند و آنچه بسبب [illegible] ووت بود از بلغم ساده یعنی غیر شور باشد
یا از سودا نشان بلغمی کثرت لعاب دهن و شدت ثقل و ضیق النفس و ترهل و جهت انتفاء
اعراض حرارت اما تپ [illegible] اورام احشا لازم ست لیکن در بلغمی شدت باشد و در بارد
بخفت و نشان سوداوی سرفه یابس ست و تعسر جذب هوا و افزودن ضیق النفس مرور
ایام و اگر از استحاله ورم حار که صلب شده باشد تقدم او گواهی دهد علاج در بلغمی
اندر ابتدا تلیین طبع کنند و رادعات ضماد نمایند و بعد چند روز که تپ ساکن شود
آنچه در سعال بلغمی گذشت از نضج و تنقیه بکار برند و در سوداوی لعاب تخم کتان
و خطمی بروغن بادام تجرع نمایند و گذلک شیر دختران و ملینات ضماد سازند
و این کمتر به شود و بدانکه گاه باشد که در ذات الریه سنگ تولد شود همچون سنگ مثانه
و بعده سرفه باستد و شد که بسل انجامد عیاذا بالله **فصل ۹** در سل یعنی قرحه ریه و
نشان او وجود تپ دق ست و بروز بدء و در سرفه و آنکه بده بارطوبت حسام

اینجا که غضروف خنجری نیست حجابی بر آمده است و دو شق شده یکی بطرف سینه و
دیگری مایل بطرف پشت بر آمده تا ملتقی الفقرتین رسیده و در آنجا بهم پیوسته
جهت توضیح فرق در ذات الصدر و ذات العرض تشریح این اعضا ضرور نمود
فائده شیخ بوعلی در ذات الصدر و شوصه و برسام فرق نمیکند و مترادف
میدارد و بالجمله اکثر علامات و علاج این اورام حسب ماده از ورم ریه جویند و مراعات
همه قوانین مرعی دارند و از اختلاف اماکن این اعضا حال هر واحد از احساس وجع
دران پوشیده نیست و ضماد در ذات الصدر بر سینه باید گذاشت و در ذات العرض
میان دو شانه و در جمله فرق میان ذات الریه و این اورام آنست که در ذات الریه
نبض موجی بود و ضیق النفس بشدت باشد و زوال عقل لازمه برسام است لهذا
بعضی از سرسام آنرا امتیاز نمیسازند فائده بسیار باشد که ورم جگر جهت جذب
معالیق و احداث تنگی نفس و جز آن متشابه شود بذات الجنب و فرق بینهما آنست
که در ذات الکبد رنگ زرد باشد و سرفه لازم نباشد جانب جگر ثقل و الم بود و
اکثر بول غلیظ آید اشتباه هرگاه ماده این اورام پخته شود و ظهور پختگی از اعتدال
قوام نفث و لون او معلوم است بزودی دران کوشند که ماده نفث پاک
شود قبل از آنکه ریم گردد و بهر این کار آب گرم و گلشکاب رقیق با شکر و سکنجبین
با عسل دادن صواب است و بر پهلوی معلول خفتن با بهی میدهد بر نفث ملاقات
الریه شاک الجنب و شبههما منها بالاستقصار فائده ذات الجنب دو گونه است
حقیقی و غیر حقیقی حقیقی آنکه ورم باشد و غیر حقیقی آنکه باد غلیظ در نواحی
پهلو و بین الاغشیه پیدا شود و درد آرد و چونکه محتبس در اغشیه است بواسطه عدم
انتقال [illegible] کرد و تحقیقی و فرق بینهما از خفت که لازمه ریح است و عدم لزوم
حمی در ریحی و جز آن ظاهر است و تضمید محللات کافی و باشد که مسهل با فصد حاجت

آید و نفع فصد باسلیق از دست محاذی اسرع الظهور است **فصل ۸** در احتقان
مده در صدر یعنی بند شدن ریم در فضای سینه و این چنان باشد که ورم آنجا
در ریه بود یا خراج آن منفجر شود و ریم در فضائی که خارج از شش است گرد آید
و بسبب کثافت در شش نه در آید و نه بجانب بول و براز بر آید نشان آن تقدم
اورام عضوی ازین اعضاست و بعد ظهور آثار مستحیل شدن بلّه و مده نابرآمدن
و تپ دق لازم بودن علاج طبیخ انجیر و زوفا و سپستان و اصل السوس
و پرسیاوشان و مویز بار نهند روغن بادام و شکر طبرزد آمیخته تا ماده رقیق
شود و پس هرچه نفث را بآسانی برآرد دهند و مدرات نیز میداده باشند تا باشد
که از راه بول برآید و یا از راه براز پس هرگاه در بول بروز کند هرچه مثانه و گرده را
بشوید دهند و هرگاه در براز ظهور نماید ملین دهند و اگر بهر دو جانب میل کند و
این نادر بود و گاهی مدر و گاهی ملین دهند **فصل ۹** در جمود الصدر است یعنی
افسرده شدن و کرخت شدن سینه و این را برد الصدر نیز گویند از ملاقات
مبردات خارجیه یا داخلیه پدید آید و نشان وی از عدم انبساط و انقباض سینه و تقدم
وصول برودت ظاهر است علاج روغنهای گرم بمالند چند آمیخته و تکمید بطبیخ ادویه گرم
و تضمید بدان لازم دانند و حلتیت و شراب آمیخته بنوشانند اندک اندک حسوهای
مناسبه و ماء العسل غذا سازند **انتباه** بدانکه شرب ابیون و دخان آن سرد و وقت که احتقن
میشود نیز جمود الصدر می آرد و تدبیر وی استعمال مضادست و تکمید بطبیخ حشائش گرم نافع
و روغن زعفران و فرفیون مالیدن سخت نافع و روغن قسط و اشترلی بس مفید بالجمله
وقت تدبیر اسرب خوردن از وصول دود وی محترز دارند **باب ۱۰** در امراض
قلب یعنی دل **فصل ۱** اندر سوء مزاج قلب بدانکه وی اگر ساده است تعدیل
کافی است و اگر ماده است تنقیه لازم و آنجا که فصد واجب آید و مانعی نباشد حجامت

یعنی اگر از حرارت بود مبردات مقویه چون صندل و اگر از برودت بود چون مشک
وامثال آن بو بایند وکذلک در چکانیدن وضماد کردن رعایت مزاج نمایند و
محروری را گلاب و آب سرد بر روی وسینه زدن در ابتدا اسرع نفعاً ست اما اگر سبب غشی
اسهال مفرط بود یا برآمدن خون مفرط و جز آن که موجب برودت بوده باشد گلاب
و آب سرد بر روی وسینه نزنند و درینجا بوی کباب خصوص از مرغ و بوی نان
گرم و جوارش اللحم با قدری شراب و تدهین فم معده بروغن گرم کافی ست و در کثرت
عرق اطراف بگلاب و آب سرد مالیدن نافعست بشرطیکه سبب کثرت انفتاح
مسام باشد بواسطه حرارت و هرچون که باشد جهت قبض عرق برگ مورد خشک
کوفته و بیخته بر بدن مالیدن یا زرور و جز آن قابضات همین اثر دارد و درجعی بهر سکین
او فلونیا دهند اگرچه قولنج باشد و آنجا که حالت غشی غثیان یا فواق بوده باشد
قی کنانند و بدانند که قی در اکثر انواع غشی نفع میدهد اما در کثرت عرق نشاید که منصرست
و در لسع و لدغ تریاق و فاذ زهر دهند و آنجا که سبب غشی اختناق رحم بود بوی عطر
قطعاً نشمامند و در امراض رحم گفته آید که اشیاء بدبو شمیدن و چیزهای خوشبو
در رحم مالیدن علاج اینست و مالیدن اطراف در همه اقسام مفید و مفیق انتباه
این همه تدبیر وقت بیهوشی بود اما در حالت افاقت تدبیر آنست که حسب سبب
تدارک کنند مثلاً در سوء مزاج تعدیل و در امتلائی تنقیه و در استفراغی احتباس آنچه
از مشارکت باشد در تنقیه عضو ماؤف کوشند فائده زردی رنگ و برد اطراف و
ضعف نبض لازمه غشی ست و اگر قوی بود چشم نیز باز نشود و هرچند که باشد مغشی
علیه را که ندا کنند در می یابد بخلاف مسکوت و فرق بینهما ظاهرست که آنچه لوازم غشی
ست در سکته نباشد و از سبات نیز بهیچ وجه تغییر وارد و در غشی که از قوت حس زایل
افتد باید که سبب پدید آید و خفیف باشد و زود زائل گردد بیان ادویه که بدل

که بدل مخصوصند آنچه قریب باعتدال ست یاقوت ست و فیروزه و زر و نقره و
گاوزبان و آنچه گرم ست در درجهٔ پنج ست و جدوار و مشک و عنبر و زرنباد
و ابریشم و زعفران و بهمنین و قرنفل و عود خام و بادرنجبویه و تخم او
و شاهسفرم و تخم او و قاقله و کبابه و پوست ترنج و ساذج هندی و درونج
(ریحان ۱۲)
و آنچه سرد ست مروارید ست و کهربا و بسد و کافور و صندل و طباشیر و گل مختوم
و سیب و کشنیز و از مرکبات مفرحات یاقوتیه و دواء المسک و بهر رطب و یابس
ازین ادویه حار و بارد و بهر چه ضد سبب بود بکار توان بست و بدانند که مبالغه
در تبرید دل اگرچه حرارت قوی بود منع ست از انست که قدما قرص کافوری بی زعفران
در حرارت دل تجویز نکرده اند با آنکه بتدرق نیز ملحوظ ست چه بمصاحبت زعفران
قوت ادویهٔ سرد زود بدل میرسد و طبیعت حرارت آن را بتقویت روح صرف نماید
و برودت ادویه را باصلاح جرم دل

فصل ۴ در ورم اذن القلب یعنی اما

و دو گوشت دل و پوشیده نیست که بر سر دل دو افزونیست که نسیم از ان
در می آید و اینها را اذنی القلب نامند هرگاه روح باطال امراض تحلیل نماید
غذا که بدل میرسد علاوه میگردد و جزو عضو نمیشود و احداث ورم مینماید لهذا
گفته اند که این ورم اکثر سرد می باشد چه ورم گرم در دل بود یا در غلافش
یا در اذنش فی الفور میکشد اما ورم سرد که در گوهر دل بود وهی نیز مهلک ست
لیکن آنچه در غلاف یا در گوش او باشد اصلاح میگیرد اگر زود تدارک نموده آید
و الا روز بروز لاغری می فزاید تا که بهلاکت می انجامد و نشان وی احساس
ثقل ست در سینه نزدیک فم معده و اکثر حالتی شبیه بغشی پیدا شدن
دل منبسط ناگشتن و چشمها تهیج و روی بغایت زرد بودن علاج طبیخ بابونه
اکلیل و پرسیاوشان و سبوس گندم بر سینه و فم معده تر نمود و کذلک ادویهٔ محلله ضماد نمایند

وبالجمله بتقویت قلب کوشند و بدانکه ورم سهر که در غلاف دل افتد نسبت بدیگر
ورمها که او افتد قلیل الشدة است و غشی وی سکتر فصل ۵ در علت خانیه
واین آنست که در یابد بیمار گویا دود از دل بر می آید بالا و چون بسیار شود غشی
آرد و سوز فکر علاج در ترطیب و تنقیه سودا کوشند فصل ۶ در ضغطة القلب
یعنی فشرده شدن دل و عند حصول ابخرات غشی میشود و لعاب از دهن
سیرود و باز در اندک مدت افاقت رسید علاج در تعدیل جگر کوشند و مسهل سودا
دهند و مفرحات دل و دماغ را تقویت نمایند و تریاق کبیر را کثیر النفع دانند
فصل ۷ در تقشیر القلب و وی آنست که بیابد مریض که دلش میخراشد
و از شدت الم بیهوش افتد باز فوراً بهوش آید و وقت بیهوشی تشنج و در رو
می افتد جهت درد و عرق بسیار می آید بسبب ضعف باشد علاج تحقیق سبب نمایند
که ماده از دماغ میریزد یا از عضو دیگر حسب ماده تدارک کنند و اصلاح غذا نمایند
و تنقیه صفرا در صفراوی و شربت خشخاش بعد تنقیه در نزلی نفع تمام دارد
فصل ۸ در قذف القلب و وی آنست که پندارد گویا دل بیرون می آید
و این از ماده خونی افتد یا صفراوی و تغیر لون روی حسب ماده درینوقت لازم
علاج باسلیق از یمین بکشایند و مسهل صفرا دهند و گلاب و عرق بید مشک و
شربت صندل مداومت کنند و اصلاح غذا نمایند و مفرحات دهند فصل ۹ در
جذب القلب و وی آنست که پندارد دل فرو کشیده میشود و سبب این حصول خلط است
در معالیق جگر و گاهی باشد که با بخالت الم خفیف حالتی شبیه غشی نیز افتد
علاج حسب اخلاط تنقیه کنند و تلون وجه مریض در آنوقت بر خلط دلالت
کند فصل ۱۰ در احتواء الرطوبة علی القلب و وی آنست که پندارد که دل در
آب افتاده است و حرکت کند بحرکت اختلاجی و قدرا از انواع خفقان

شمرده اند و سبب این ماده رطوبت است که زیر غشا که بر دل محیط است بند شود و

علاج ایارجات دهند و کلسرخ و سنبل و زعفران با آب بادرنجبویه بر سینه

ضماد نمایند و ریاضت فرمایند و بهترین تدبیر جهت تحلیل رطوبات دل غضب و خشم

است **فایده** گاه باشد که رطوبت مذکور از حرارت نامعتدله خشک شده بچسپد و

نشان وی این است که دل منبسط نشود و نفس مختلف گردد و قوت ساقط و غضب

ظهور کند و تدبیر وی استعمال ملینات و قیروطیات است بر سینه تا ازاله یبس کند

پس با استفراغ کوشیدن و در جمله تقویت قلب منظور داشتن و بدانند که دل شریف ترین

اعضاست و در علاج او مهلت روا نباید داشت

باب ۱۲ در امراض

ثدی یعنی بیماریهای که به پستان تعلق دارد و بدانکه پستان را حکیم مطلق خاصیتی داده

که چون خون در ان آید سپید شود چنانکه در خصیتین منی شود **فصل ۱** در قلة اللبن

یعنی کمی شیر و آنرا سه سبب است یکی کم شدن خون و دلیل بر ان کثرت استفراغ

خونست یا اطالت مرض دوم کثرت خون زیرا که چون وی بیشتر آید با ضمه ثدی

راعجز در هضم روی نماید سوم فساد خون از سوء مزاج ساذج بود یا مادی و دلائل

این از سوء مزاج ظاهر است علاج در کمی خون انچه خون بیفزاید چون شیر و

زرده بیضه و گوشتها و جز آن حسب تقاضای حال بدهند و در افزونی فصد و

حجامت نمایند و در فساد اصلاح فرمایند بطوری که معلوم است و بدانند که رقت

صفرت و حرقت شیر از صفر است و شدت بیاض و ثابت قوام و سهوکت او از

بلغم و شدت غلظت و کدورت بیاض او و قلت مقدار بغایت از سودا و انجا که بلغم

با صفرا مرکب باشد شیر شور گردد **فایده** هر چه مدر بول است شیر نیز بیفزاید و شیر

حیوانات نوشیدن آنجا که سبب قلت یبوست و نحافت باشد مجرب است

فصل ۲ در کثرت و در در لبن اسباب او ضد اسباب قلت است علاج در

تخفیف کوشند و مدرات حیض سود دارد و این دوا نافع ست لک و مرد و سنگ
هر دو بر روغن گل بر پستان بمالند و زیره بسرکه و عدس بسرکه پخته و برگ اسپغول
کوفته همین عمل کند اما و غلبه برودت برگ سداب و تخم او و تخم کرنب ضماد نمایند

فصل ۳ در اورام و تمدد پستان علاج اگر ماده گرم بود سرکه بآب گرم و ...
حیوان کرده تکمید کند و عنب الثعلب کوفته ضماد نمایند و بعد سه روز آنچه در تجبن اللبن
بگوییم ضماد سازند و اگر ماده سرد بود کرفس کوفته ضماد نمایند و برهند یا بابونه کوفته بآب
بادیان سرشته و دیگر قوانین اورام مطلق مرعی دارند

فصل ۴ در تجبن اللبن
و دبدی یعنی بستن شیر در پستان بدانکه چون شیر در پستان ببندد و ورم آرد در
اکثر و سبب تجبن یا حرارت مفرط است که شیر را غلیظ سازد از تحلیل لطیف یا برودت
مفرط و شیر را منجمد آید یا نه برآمدن شیر که سبب و ریاندن غلیظ شود علاج
حسب سبب تدارک کنند چنانچه در ورم گذشت و در اینجا که نابرآمدن شیر سبب بود
خواه از ضعف امتصاص طفل یا جز آن که اتفاق افتد تدبیرش آب گرم ریختن ست
و مکیدن باهستگی تا همه شیر برآید و هرگاه عفونت با تجبن یار شود فساد لون ورم
لون و طعم شیر بران گواهی دهد تدبیر پالیدن کنند به تضمید تخم کتان و حلبه و خطمی
و تخم او و بابونه جمله برابر کوفته پخته بآب چقندر یا بآب خالص سرشته در روز دو بار
این ضماد تجدید نمایند و بعد پختن اگر بدواء منضج بشکافد فبها و الا باهن بشکافند فائده
گاه باشد که شق خفیف کند و بموضع ریم رسد و خون صرف برآید و عوام دانند که ورم
ریم نکرده پس درچنین وقت جراح واثق باید تا برسد و شق را عمیق کند تا ریم بیرون
آید و معالجه جراحت بدانچه در جراحت زبان و دهان ست بکند که علاج ریشهای نازک
یکسانست و هرگاه تعقد و گره در پستان افتد موم روغنها استعمال نمایند

فصل ۵ در رض الثدی یعنی کوفته شدن پستان علاج نبو ماش بکوبند و بآب

وتاب برگ سیر و پنیر شسته وضماد سازند و در ابتدا و بعده آنچه مناسب باشد
واگر ورم آورده باشد بعلاج آن کوشند **فائده** در تدبیری که پستان را از بزرگ
شدن ندهد شب بپالی سوده بروغن زیت در هاون سرب بسایند و همیشه طلا
نمایند و هرچه در تعظیم الانثیین باید تدبیر اینست

باب ۱۳ در امراض معده

فصل ۱ در سوء مزاج معده علامات حرارت و برودت ظاهرست و همچنان اثار ساذج
و مادی باهر و لازمه حار ساذج است که غذای لطیف و قلیل المقدار اگر خورده شود
فاسد میسازد بخلاف غلیظ بارد و کثیر که درین چنین معده خوب میگوارد و بدانند
که تشنگی در بلغم شور نیز میشود و خاصه آنست که از آب گرم نوشیدن ساکن گردد
نه از آب سرد بخلاف آنچه از صفرا بود و یا از حرارت ساذج که از آب سرد زائل شود
علاج در ساذج تعدیل و در مادی تنقیه نمایند حسب ماده و حاجت بدانند که قی
در اخراج ماده معده اثر تام دارد و اگر از عضوی دیگر ماده بمعده میریخته باشد
تنقیه آن عضو لازم شناسند و بیشتر از دماغ و جگر و سپرز ماده بر معده میریزد و نزله
دماغ و سوء مزاج جگر یا سپرز گواهی دهد از آن و فصد قیفال در دماغی و باسلیق
ایمن یا ایسر آن در جگر اثر مندست و کذلک زایسر در طحال **فائده** بسیار باشد
که معده پاک و قوی بود ولیکن در حال گرسنگی ضعیف شود و قبول مواد نماید و این
بیشتر کسانی را افتد که در حالت جوع و نایافتن غذا مضطر و قریب بغشی شوند تدبیر
ایشان صباح لقمه ترش خورانیدنست و معده را خالی ناگذاشتن است و در سوء مزاج
مادی خاصه که ماده در جرم طبقات معده نافذ شده باشد بهترین منقیات ایارج فیقرا است
خصوص با شراب افسنتین یا باهلیله زرد و ماده از عمق معده مستفرغ میسازد

فصل ۲ در وجع المعده سبب او اگر سوء مزاج بود گذشت و اگر ورم یا قروح بود علیحده
می آید و اگر باد بود اوجاع بسیار آید و قراقر و نفخ شکم و بعد استقرار غذا و قعر معده

در و بجانب سپرز پیدا شدن گواهی دهد علاج تکمید کنند و خیر تو او رکلاب بنجوشانند و
بنوشانند و بوبینه خاییدن فرمایند تا آروغ آید و مکونی دهند و اگر باد غلیظ باشد
مسهل بلغم خورانند و تجوید هضم در جمله لازم شناسند و تجمیه ناری بر معده نهادن فوراً
اثر بیند ه فائده سکنجبین با آب یا گلاب آمیخته و اگر اثر تمام بیند او جاع معده از سپرز
کم باشد و بدانند که بسیار باشد که ماده بلغم رقیق یا بلغم شور بود و چیزی خشک داده شود و بنا بر
منع تحلیل سکون فی‌الحال پدید و گمان افتد که ماده حار بود و همچنان بسیار باشد که ماده حار
بود و چیزی گرم خورده شود بنابر تحلیل ابخره و کسر ریاح سکون پدید آید و توهم شود که ماده بارد
بود و این هر دو مغالطه است آخر ضرر پدید پس واجبست که باثار دیگر تحقیق نمایند و
با این چنین منافع کاذبه مغرور و مفتون نشوند و اگر خوردن طعام بود که ایذا دهد معده را
بکمیت یا بکیفیت لاذعه علاجش استخراج نفث بقی پس آنجا که کثرت مقدار سبب
بوده باشد چند روز تقلیل غذا کنند و آنجا که کیفیت سبب بوده باشد غذای صالح
الکیفیه دهند و اگر ضعیفی معده بوده باشد علامتش غلبه درد است بعد غذا خوردن
و ساکن نشود مگر بقی یا اسهال علاج مقویات معده دهند و نوش دارو نافع است و اگر
موجب ضعف اجتماع مواد بود تنقیه آن نمایند و قرص کوکب نفع تمام دارد و همچنین
قرص انیسون و اگر قوت حس معده بود و علامت او ظهور درد است بهر اندک سبب
چون بخار طعام و تناول طعام و انصباب سودا از سپرز به معده و آب سرد نوشیدن
و مع ذلک در فعل معده قصوری نبودن علاج در تغلیظ روح و تخدیر عضو کوشند بتشرب
آب کوکنار و تناول کله پاچه و نوعی است از درد معده که در نهار و خلو معده پدید آید و بغذا
ساکن شود و این سه گونه است یکی آنکه باد غلیظ غلبه کند و شکم تهی بواسطه تحلیل باد
از جوع و تولد باد از آن دوم آنکه صفرا السبب خلو از جگر بمعده ریزد سوم آنکه
سودا از سپرز بر فم معده ریزد و در خلو زیاده از آنچه باید با کیفیتی حاد و لکیف شده

نشان ریحی حفت اثاروغ ست وازدیکر آثارمبرا بودن ونشان صفرا وسودا اکرکرید

وسوزش سرمعده وسوداوی البته نباشد علاج دریحی تنقیه وتقویت نمایند ودر صفراوی

تعدیل وتنقیه وفصد باسلیق از دست راست ودر سوداوی اکرکثرت ماده بود تنقیه

وفصد باسلیق از چپ کنند واکردکاوت حس معده سبب بود تخدیر وتغلیظ نمایند

فصل ۴۴ در ضعف الهضم وسوء الهضم وتخمه واسباب هر سه احداث لکین

اکرسبب ضعیف ست ضعف هضم آرد واکرقوی ست تخمه واکرمتوسط ست سوء

الهضم یعنی فساد هضم ونشان ضعف الهضم انست که غذا تادیر در معده بماند پس

منحدر شود وبسبیل عادت منهضم یافته ونشان سوء الهضم انست که غذا انهضام تام

نیابد وبا فساد بود وتخمه انست که اصلا هاضمه در غذا تصرف نکرده باشد و

همچنان برآید بقی یا باسهال علاج حسب سبب تدارک کنند **فائده** هرکاه

ماندن طعام در شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا فزون تر از بیست ودو ساعت

شدرستی نباشد وبدانند که سکنجبین سفرجلی که بمقدار نیم تحبیل سوده در وی آمیزند

همه عللهای معده که بسیار کرم نباشد نفع میدهد وریک من سکنجبین یک اوقیه

زنجبیل میکنند وحسب حاجت میدهند **فصل ۴۵** در هیضه واین مرضی ست که

مواد فاسد غیر منهضم از بدن بمعده آید وباسهال وقی برآید بشدت تمام

وباشد که قی نباید وهمکی ماده باسهال مفرط براید لیکن از غثیان خالی نباشد واکرچه

این مرض حاد ست وخطر دارد لیکن افراط اسهال وشدت ضعف وسقوط نبض

وظهور تشنج درین چندان مخوف نیست تدبیر نیک رود وهمه عوارض زائل میکردند

خصوص در اطفال حاصل آنکه معالج دلیر باید تا از صعوبت اعراض نترسد علاج از

هر سبب که باشد جهد کنند تا ماده فاسد تمامه برآید بقی یا باسهال فرو ونبندکنند بلکه

اکر دانند که بفراغت نمی آید مدد کنند بقیات ومسهلات مناسبه وعند خوف

ضعف حس ملک مزاج حبس نماید و قشر لیمون در دهن داشتن حابس ست و آنجا که تشنگی
حرارت باشد تریاق فاروق و دیگر گرمیها از نهار ندهند و این چند چیز در همه جا یاد
دارند بدانکه هیضه از هر سبب که باشد بیمار را هیچ حرکت ندهند و هرچه بغذا ماند نخورانند
مگر وقت ضرورت و خفته دارند اگرچه خواب نیاید که درین علت هیچ تدبیری از ساکن
ماندن و ناخوردن بیست و جمله تدابیر منومه بکار برند شاید که خواب آید و بعد
سکون هیضه تا که قوت بحال آید غذا اکثر و لطیف تر دهند **فائده** مغالطه در
عوام افتاده که هرگاه آخر شب قرینه صبح قی کنند از آن سخت می ترسند و
بلا تحاشا تریاق فاروق و قرنفل و امثال آن که گرمیها ست دهند و به تپ و بحرارت
مبتلا میکنند و اندر پوشیده نماند که قسمی ست از قی که آنرا از نکاری گویند حدوث
وی مهلک ست و غشی و ضعف لازمه اوست خواه شب واقع شود و خواه
روز و اگر در اثنای غشیان آب سرد نوشیده شود تقلیل سمیت وی میکند بالجمله قی
کردن صبح [illegible] اگر انتهی بغشی و خفقان نشسته باشد تریاق فاروق مناسب ست
والا هیچ ندهند و بر طبع گذارند و تا سه پهر غذا ندهند و آنجا که غشی افتاده باشد بارو
گنجذبه جوزبوا سائیده بر بدن مالیدن نیم گرم اثر تمام دارد **فصل** در نقصان و بطلان
شهوت طعام سبب هر دو واحد ست لیکن اگر ضعیف ست کمی در اشتها می آرد و اگر
قویست اصلاً از روی طعام نماند و اسباب وی بسیار ست یکی سوء مزاج
ساذج حار یا بارد که در فم معده افتد دوم اجتماع اخلاط در معده سوم امتلای آن از
اخلاط خام و بدان سبب تقاضا نکردن اعضا غذا را از جسد و معده
چهارم کثافت مسام و سختی جلد که مانع تحلیل شود پنجم آنکه جگر ضعیف شود
یا ورم یا در ماساریقا سده افتد ششم آنکه در منفذی که میان سپرز و فم
معده و ست سده افتد هفتم آنکه حس فم معده باطل شود و علامات ساذج

سافج و ادوی و جز آن ظاهر است اما آنچه از ناریختن سودا بر سر معده واقع شود بنا بر
وقوع سده در مجاری و آنچه از بطلان حس واقع شود بنا بر وقوع آفت در
دماغ سلامتی افعال معده بران گواهی دهد و فرق بینهما آنست که آنچه از
ناریختن سودا باشد چون ترشی خورانند اشتها پدید آید بخلاف بطلان حس که از ترشی
هیچ ظاهر نشود **فائده** هرگاه اعضا محتاج بغذا میشوند از رگها میخواهند بسبیل
امتصاص و رگها هم چنان از جگر و جگر از ماساریقا و ماساریقا از معده و چون فم معده
ذکی الحس است متاثر میشود و ازین جهت خواست امتصاصی هم درین اثنا سودا از
سپرز بر سر معده میریزد و بسبب عفوصت و حموضت خبردار میکرداند و درهم می نمایند
اجزای آنرا و انحلالت عبارتست از گرسنگی پس هرگاه در امری ازین امور
فتور افتد قصور در گرسنگی ظهور نماید **علاج** در سافج تعدیل و ادوی تنقیه و در
تکثیف مسام تفتیح باستحمام و در ضعف جگر تقویت و در سده منفذ و سپرز و معده تنقیه
سپرز و تدبیر عظم طحال و در بطلان حس تقویت دماغ نمایند زیرا که عصبی از دماغ
بر فم معده آمده است **فائده** گاه باشد که قلت خون در بدن ترک عادات و غم و
هم و جز آن باعث فتور شهوت شود و تدبیر آن باستعمال آنچه مناسب است
توان کرد و اگر دیدان امعا مسقط شهوت شده باشند بعلاج آن کوشند و
کذلک از هر وجهی که باشد حسب سبب تدارک نمایند و کرا و مشتهیه سکنجبین
سفرجلی و شربت لیمون و نعناع سبز بسرکه و پیاز با سرکه و ماهی شور و انار ترش
و شربت پودینه و مانند آن **فصل ۶** در فساد شهوت یعنی آرزوی چیزهای
ناخوردنی چون گل و امثال آن چنانچه حاملها را می افتد و این را وحم نیز گویند
زنی را دیدم که خوردن پنبه و کاغذ آرزو داشت بالجمله سبب این اجتماع خلط فاسد
است در معده و علاجش تنقیه آن اما در حوامل بطبع باید گذاشت که بعد

پس طبیعت آرزو کند چیزی را که ضد آن خلط فاسد باشد ۱۲

و با قوت نباشد زنهار حرارات و تنقیه نکنند بالجمله تعدیل و تقویت معده ملاک امر
دانند **فصل ۹** در جوع البقری و این آنست که آدمی را صبر بر جوع نبود و اگر غذا
نیابد بیهوش افتد علاجش غذا مهیا داشتن است و تقویت فم معده کوشیدن با غذا
و نان در آب انار میخوش و آب سیب تر کرده **فصل ۱۰** در عطش مفرط
یعنی غلبهٔ تشنگی و این دو گونه است صادق و کاذب صادق آنست که برای اطفای
حرارت و عوض رطوبت طبع از جهت آب شود و نشانش همی انتفاع بشرب آب
سرد است و آثار حرارت و یبوست پیدا بودن و کاذب آنست که بلغم شور یا بلغم
حصی یا سودای احتراقی در معده جمع آید پس طبیعت بجهت غسل مواد مذکور
طلب آب نماید و نشانش همی عدم انتفاع از آب سرد نوشیدن است و حسب ماده مزه
دهن متغیر بودن و خاصه وی است که اگر بر عطش مصابرت کنند و آب ننوشند
تشنگی فرو نشیند علاج آنجا که آثار حرارت بود تشخیص نمایند که حرارت در معده است
یا در جگر یا در سینه یا در شش یا در دل پس تبرید آن عضو کوشند و بدانند که حرارت
شش و سینه و دل را استنشاق هوای سرد و مشمومات بارد نفع بیشتر دارد و حرارت
معده و جگر را نوشیدن آب و اثر اسرع است و همین فرق میکنند که حرارت در اعضای نفس
است یا در اعضای غذا و آنجا که آثار مواد بارد بود آب گرم و سکنجبین قی فرمایند
و آب بادیان دهند و گوشت مرغ و نخود آب خورانند و ثوم یعنی سیر همراه عسل خورانیدن
مجرب است اما در بلغم شور که بسبب حرارت باشد بغیر از آب بادیان چیزی گرم دیگر
نتوان داد و هر جا که شائبهٔ یبوست بود تبرید و ترطیب کوشند و روغن بادام انفع المرطبات
است و آنچه بسبب تپ یا ورم جگر افتد معالجه تپ یا ورم باید کرد **فائده**
بسیار باشد که بعد بر آمدن خون بسیار خستگی مفرط پدید آید بواسطه غلبه
صفرا یا بواسطه خوردن ماهی پیدا شود و جهت لزوجت اول را تبرید حرارت و ثانی را

تدبیر یکه بهر بلغم گذشت تدارک نمایند و خوردن برف نیز عطش می آرد و در
اختلاف دارند بالجمله شربت لیمو مزیل تشنگیست و آب گرم جرعه جرعه خوردن مفید
وکذلک بسیار چیزهاست که خوردن آن عطش می آرد و حسب مزاج آن تسکین
توان کرد **فصل ۱۱** اندر ورم معده وهی از هر ماده که بود درد بود با تپ غایت
آنکه اگر از حار بود تپ و درد با شدت باشد و اگر بارد بود بخفت و دیگر آثار که مخصوص
بهر واحدست پیدا باشد علاج در حار فصد کنند و از مسهل قوی و قی احتراز نمایند
و اگر طبع قبض بود مغز فلوس با طبیخ عنب الثعلب و تمر هندی و گل سرخ بدهند
و در ابتدا صندل و مامیثا ضماد سازند و بعد سه روز آرد جو و خطمی و بزر ورد با کلاب
ضماد نمایند و در بارد بتسخین منضج کوشند حسب الماده و خاکستر درخت انگور و سعد
اذخر و سنبل بسرکه آمیخته نیم گرم ضماد نمایند و اگر تلیین حاجت آید مغز فلوس در طبیخ
زوفا بنوشانند و در سوداوی صلابت لازمست و آن اگر بی حرارت بود طبیخ
بید انجیر و مغز فلوس آمیزند و سه روز بدهند که نفع تمام دارد و اگر مزمن شود فصد سلیق
باید داد **فصل ۱۲** در دبیلة المعده هرگاه ماده تحلیل نرود و جمع شود و ریم
گردد آنرا بدین نام خوانند پس اگر آماس گرم بوده باخراج نیز نامند و نشان
پختن ماده معده و علامت انفجار او همانست که در ذات الجنب و ریه گذشت
علاج چون ماده ریمی تجمع آرد حلبه و تخم مرو و بادام تلخ بکوبند و بر عسل بید انجیر بپزند
و ضماد نمایند تا پخته شود بعده اگر خود منفجر شود فبها و گرنه آب گرم بنوشانند و دبیله
را منفجر سازند تا بشکافد و بعد انفجار شیر و ماء العسل با جلاب شکر دهند تا پاک کند
و پس از پاک شدن کندر و دم الاخوین و جلنار و کهربا و گل ارمنی بکوبند و بخورانند
تا بهم آید **فصل ۱۳** در قروح و بثور معده نشان وی خلیه و درد است بتناول
چیزی ترش و تیز و فرق و آنکه در فم معده است یا در قعرش از محل درد ظاهرست

ست علاج رگ زنند و بعده ابتدا آنچه در ورم گذشت بکار برند و روغن ترشش
کاو سیاه با قدری طباشیر و گلسرخ و تخم حماض دهند که مفید است و بشور شقیقه را بدانچه
در ورم گذشت از جلا بعده اندمال تدارک توان کرد و هیچ گاه از تنقیه
غفلت نباید کرد و گاهی منقی دهند و گاهی مدمل و بهر تلیین خیارشنبر با شیره
کاسنی نافع است و اگر طبع نرم بود قرص طباشیر قابض پس چو مفید

فصل ۱۴ در نفخه یعنی دم شدن شکم و سبب این یا سوء مزاج ساذج بارد
یا فساد طعام یا اجتماع اخلاط در معده علامت و علاجش از ضعف هضم
سوء مزاج که گذشت بجویند و خیر بوا در گلاب جوشانیده نافع است

فصل ۱۵ در جشاء روشا و پت و تمطی یعنی آروغ و فازه و خمیازه و اسباب
این هرسه کثرت بخارات و تولد ریح در معده و بدن و علاجش تنقیه و تجوید
هضم است و بادیان باریک سائیده همراه گلقند آمیخته بخورانند که سود دارد
و مشک خوردن باد تمام بدن بر می آرد و مصطکی با عسل بدستور

فصل ۱۶ در قی و تهوع و غثیان و تقلب نفس قی آنست که چیزی از معده از راه دهن
برآید و تهوع آنکه حرکت بر قی شود اما چیزی بر نیاید و غثیان حالتیست باعث بر
قی پس اگر همیشه بود تقلب نفس خوانند و غثیان را غثی نیز نامند علاج
حسب الاخلاط تنقیه باید کرد و در تنقیه بقی سکنجبین و آب نیم گرم نوشیده نفع تمام دارد
بشرطیکه نافع نبود و اگر ماده از عضو دیگر بمعده آمده باشد تنقیه و اصلاح آن عضو نیز
باید کرد و قی که بسبیل بحران باشد بند نباید نمود و ادویه که قی صفراوی زائل کنند
امله کهربا تمر هندی خرفه طباشیر پس چو تنها یا مرکب دهند ادویه که قی بلغمی
زائل سازد و معده را قوت دهد عود و قرنفل مصطکی پودینه خشک هر یک درم
کوفته بیخته یک درم با دو درم گلقند دهند و آنچه قی سوداوی را مفید است اکلیل الملک

شته برگ مورد تر یا شراب قابض سرشته بر معده و سپرز گذارند و قرص ایلاوس
بهترین چیزهاست در بلغمی و سوداوی **فائده** محاجم بی شرط نزدیک ناف و
بین الکتفین نهادن و اطراف مالیدن خواب آوردن در دفع اثر تمام دارد **انتباه**
هرگاه سبب قی فساد غذا بود غذا فاسد را تمامه دفع باید کرد بقی و اسهال اگر ضعف
معده بود تقویت معده باید نمود و اگر تولد دیدان بود اخراج آن نمایند **فصل ۱۷**
در قی الدم یعنی خون بقی آمدن و می گویند یکی آنکه رگی از مری یا معده بشکافد
یا بگسلد یا دهن او بگشاید و نشان این وجه آنست در مری یا معده وجع بین الکتفین
مختص بجراحت مری ست علاج رگ باسلیق زنند و حسب احتیاج خون بگیرند و آنجا که
خون بسیار بود تا تسکین توان گرفت و اطراف بستن و بر ساق حجامت کردن و قاقیا
خوردن نفع دارد و مویز بمغز دانه او خوردن و رشد نمودن دهنهای رگ اگر بسته
و اگر آفت در مری بود دوا اندک اندک تا زمانی طویل بنوشند و قرص کهربا در شکافتن
رگها نفع میدهد و آب لسان الحمل و آب خرفه و امثال آن بنوشند دوم
آنکه جگر یا سپرز یا بسر آفتی رسد و از آنجا خون بمعده ریزد و بقی برآید و علامت
وجود آفت ست در آن عضو و علاج همه فصد ست مع اصلاح حال عضو ماوف
و درینجا خون اندک اندک بتفاریق باید گرفت اما اگر امتلای شدید بود بیشتر گیرند
بیک دفعه و آنچه از قروح معده افتد تدبیرش گذشت **فائده** هرگاه بر سینه
ضربه رسد و قی الدم آرد بعد فصد باشش و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب
سرشته بر جای ضربه نهند و قرص کهربا بمثقال با شیره تخم خرفه بریان کرده بنوشند
این ضماد بی فصد نفع ندهد **فصل ۱۸** در جمود الدم و اللبن یعنی بسته شدن خون
و شیر در معده بدانکه هرگاه باشد که خون از عضوی بمعده ریزد و منفع نگردد و بسبب
ضعف حرارت ببندد و همچنان باشد که شیر بنوشند و بواسطه برد یا باستعمال چیزی

اشال آن که روح را بجنباند و اگر سبب او ورم جگر یا ورم معده بود علامت و علاج
از مبحث جگر و معده مشوره جویند فائده عطسه آوردن در اکثر نافع ست و
همچنان آب پودینه با آب انار ترش نوشیدن و آب سرد بسیار نوشیدن
و بندق در گلو انجیختن و ترسانیدن و طبیخ دارچینی و مصطکی آشامیدن فصل ۲۰ در
انقلاب المعده و وی آنست که آنچه خورده شود بعد هضم بقی مندفع گردد و سبب او خرابی
روده است که به معده پیوسته زیرا که غذا بعد هضم بدان سو حرکت کند و از خوف آن
طبع آن را برو ده بقیر سند و بالضرور بقی راجع نماید علاجش تدبیر بتجهست فصل ۲۱
در قلق المعده و وی آنست که در معده اضطراب پدید آید و آدمی بیقرار شود و بر
یک شکل نماند گویا در خاکستر گرم افتاده است و این را کرب معدی نیز گویند
علاج حسب اخلاط تنقیه فرمایند و موافق سبب تعدیل نمایند فصل ۲۲
اختلاج المعده و وی آنست که جنبش خفقان مانند در سر معده ظاهر شود و علاج
حسب اخلاط تنقیه کنند و اگر سبب کرم بود اخراج او نمایند فصل ۲۳
در وجع الفواد و وی درد سخت قوی که در سر معده پدید آید و برودت اطراف
و غشی لازمه اوست علاج بوجع المعده رجوع نمایند فصل ۲۴ در حرقت
معده و سبب سوزش اگر تناول نان فطیر و فواکه خام بود یا احتباس رطوبت
خام در معده باشد تقدم تناول مغلظات و ذهی رطوبات گواهی دهد و در گرسنگی
خفت پدید آید و اگر انصباب سودا بود از سیر زد در گرسنگی غلبه کند و از خوردن چرب
ساکن گردد و علاج در انجا که از اطعمه غلیظه و رطبه باشد قی فرمایند و غذا اسباب
و تقویت نمایند و در سوداوی اسلیم یا باسلیق از چپ کشایند و بعده بالتله مربا و سکنجبین
برای مناسب دانند فصل ۲۵ در استرخاء معده و این دو گونه است یکی آنکه
در نفس معده بود و نشان او فساد هضم ست و برآمدن سینه دوم آنکه در معالیق

سپیدی بول از ضعف هاضمه و هرچه در ضعف هاضمه ذکر شد مع قلت احساس زبان
ثقل غذا که لازمه صحت ست از ضعف ماسکه ظاهرست که چون ماسکه ضعیف شود
غذا را در جگر نتواند نگهداشت و هاضمه فعل کردن نیابد پس انچه لازم ویست
درین نیز پیدا بود و قلت تلون بول و براز و قلت مقدار آن مع تربل بدن و قبض شکم
از ضعف دافعه و ازانکه گاه ضعف در بعضی افعال یک قوت بود یا در اکثر افعالش
و همچنان در همه قوتها بود یا در بعض آنها دریافت آن از آثار مذکوره پوشیده نیست
و باید دانست که چون ضعف در اکثر قوی افتد قوت ممیزه که خون را از مائیت جدا
ساخته بعروق میفرستد آن نیز بضعف میگراید پس با لضرور بول سرخ می آید
بواسطه متمائز نا شدن آب از خون علاج انچه از سوء مزاج باشد تدبیرش گذشت و
انچه از سده یا ورم یا شق شدن جزء آن افتد گفته شود و انچه از مشارکت عضو بود تدبیر
عضو با وف نمایند مع تقویت جگر بالجمله ادویه و اغذیه هرچه قوی عطریت بود بکار
برند که در ازاله ضعف جگر ملاک امر همین ست و فصد باسلیق در ضعف دافعه نفع دارد

فصل ۲۳ در سده کبد و وی آنست که در خلل گوشت جگر یا در رگهای آن
خلط غلیظ لزج بند شود و نشان وی قلت تولد خون و ریدنست و صفرت لون
و اسهال غسالی و احساس ثقل در جگر پس اگر سده در محدب بود ثقل بیشتر محسوس
شود و بول رقیق و کمتر آید و اگر در مقعر بود براز بسیار و کثیر الرطوبه برآید البته و
فرق در سده و ورم جگر آنست که ورم بی تپ نباشد و گرانی در سده بیشتر بود و در
ورم فزون تر علاج اگر سده در حدبه بود مدرات دهند حسب مزاج و اگر در مقعر
بود مسهل نوشانند موافق طبیعت و در تضمید و غذا همین سان رعایت طبع
نمایند و آنجا که سبب سده تناول چیزهای قابض بود شیر و شکر و حریره و روغن بادام
و شوربای مرغ فربه و انار مزیل آنست و اگر ضیق رگهای کبد سبب بود ظاهرست که

زیراکه مرض در عضو رئیس است که رادع و محلل فقط ممنوع بود و هر گاه پخته شود
زود با آهن بشکافند و انتظار نکشند که خود سر کنند یا با دویه منفجره شکافته گردد زیراکه
خوف است که عضله و صفاق را فاسد سازد و یا باندرون سر کنند فصل ۱۰ در دبیله
کبد و تدبیر این همانست که در ذات الریه و دبیله معده گذشت و آنجا که ماده بجانب
روده مایل بود مسهل خفیف دهند و اگر بطرف گرده مایل بود مدر دهند و اگر بفضای
جوف روی نهد منذر باستسقا بود و تدبیر زقی کوشند و بنا بر عسر هر گاه ورم بعد
پختن فرو نشود و اعراض خفت گیرند مع ولک ریم در بول یا براز بروز نکند یا کند تا گمان
توان داشت که ماده بفضای جوف میریزد فصل ۱۱ در شور سطح کبد و نشان او
وجود آثار سوء مزاج گرم جگرست مع الحرقة و باشد که بر جلد اثر نیز ظهور شود و باشد که
گاه گاه قشعریره نافض افتد و علاجش همانست که در سوء مزاج حار یادی گذشت
فصل ۱۲ در خفقة الکبد و این مرضی ست که جگر بطپد بحرکتی اختلاجی و در یابد که
گویا کسی میزند در جگر بزودی این حال زایل گردد و سببش سده جگرست و
علاجش تفتیح او و فصد باسلیق ازرست نافع تر فصل ۱۳ در حصاة الکبد
نشان تولد سنگ ریزه در جگر آنست که بعد هضم غذا در معده ثقل افتد و خلد و در
جگر پیدا بود و باشد که در محل ورم سختی نیز بلمس یا بنظر محسوس گردد و اکثر ست که
چون باسلیق یمین بگشایند و خون را امتحان نمایند زیر خون چیزی شبیه ریگ
بنماید بشرطیکه رگ وسیع گشاده شود و علاجش از حصاة کلیه جویند فصل ۱۴
در تصغر الکبد و نشان وی همانست که در صغر معده گذشت و کذا تدبیر
وار بهادرین جا باید که تنقیه جگر ملحوظ بود و بکلیات و مدرات فصل ۱۵
در [illegible] کبدی یعنی اسهال جگر و وی شش گونه است یکی قیحی و
او شکافتن دبیله جگرست و تدبیر او در دبیله گذشت دوم عسالی و

فصل ۱۶ در آن زمان آثار سحج مرکب میگردند با علامات کبدی و علاج نیز مرکب باید کرد
و در سوء القنیه و وی مقدمهٔ استسقاست و نشان او ظهور تهیج ست در وجه و
دیگر اعضا و آثار ضعف جگر هویدا بودن و علاجش همانست که در استسقا
بیاید اما چون مرض قوی نیست از ادویه نیز آنچه غیر قوی بود بعمل آرند و بهترین
تدابیر سفر حجازست و پیاده یافتن و چون بدانند که مستحکم شد و باستسقا می انجامد
شیر شتر بهند خاصه از شتر اعرابی یا بول شتر دهند مع انگبین سکنجبین و از دواکه
آثار نافع ست و از آب سرد احتراز لازم و عوض آب بر عرق کاسنی و
بادیان اقتصار واجب و آنجا که احتباس حیض یا خون بواسیر سبب بود بدوا
کوشند که احتباس بگشاید بمدرات و اضمده و اگر نگشاید بضرورة فصد کنند اما خون کم
گیرند آنهم بعد مسهل خفیف داون فصل ۱۷ در استسقا و وی سه گونه است
لحمی و زقی و طبلی آنرا که برآمدگی در ظاهر بدن بود لحمی گویند زیرا که ماده در گوشت
بود و آنرا که برآمدگی فاحش در شکم باشد خواه بدیگر اعضا هم بود یا نه اگر ماده او
آب بود که در پرده های شکم افتاده باشد زقی خوانند زیرا که شکم درین چون مشک
پر آب بباشد و اگر ماده او باد بود طبلی باشند زیرا که شکم درین طرح کشیده بود و بدست
زدن چون طبل آواز میدهد علاج نخستین ازاله سبب نمایند و تقلید به تسخین و
تعدیل جگر کوشند و هرگاه حرارت باشد بدانچه بهر جگر گرم گفته شد تسکین آن بود و پس
بتدبیر استسقا کوشند و آن اسهال و ادرار و تعریق است و اندفان تضمید محففات
و احتراز از هر چه بسیار گرم بود لازم شمارند و همچنان از آب سرد نوشیدن و اگر صبر
نبود از کوزه تنگ با شوربه قدری نوشند مص و باید که آب مطبوخ بود خصوص با بهر
و اگر عوض آب عرق کاسنی و بادیان نوشند بجهت آنهم کمتر بهتر بالجمله قدر
آب در تمام روز زیاده از سه چند غذا نشاید و قدر غذا ششم حصه از حال صحت

عمل دار و پشت بآفتاب نشستن و بآب چشمهای گرم و بآب دریا شوریدن
نشستن و نمک را اگر بآب گدازند و چند روز در آفتاب گذارند بجای آب دریا
باشد و ضمادی که آب را بچیند و خشک کند نیست آرد حلبه حب الغار تخم راعی علک البطم
تخم عقیق باهم بسرشند و ضماد نمایند و رطبی بر تمام بدن و در زقی بر شکم و در طبلی
بر اطراف و بدانند که در طبلی بعد تنقیه به تحلیل ریاح کوشند بدانچه در نفخ معده
گذشت و از سداب خشک و تخم حرمل و بادیان و کرفس و بوره و شهنگ سرنج
و آب سداب شیاف خرد سازند و بدو بر حمول فرمایند و در زقی بعضی بزل می کنند و
زرد آب بیرون آرند و این کثیر الخطر است و طریق طبخ آب بسر که چنانست که آب
خالص حصه با بپزند و یک حصه سرکه انگوری کهنه آمیزند و بجوشند تا سوم حصه از
مجموع بماند سرد نمایند و بکار برند و این آب مسکن تشنگی است و بدانند که سرکه در
ازاله عطش مستسقی و تفتیح سده سودمند است خاصه در چار روز شک نیز النفع
اما اگر با سرعه بود ترشی نباید داد و همچنان با هر عارضی که جمع شود رعایت آن
نیز ملحوظ دارند و این طلا در زقی بر شکم نهند بوره ارمنی بیخ سوسن قیموا ماثوج
هر یک سه درم تخم کرنب هفت درم لشیک بر پنجاه درم آرد جو سرگین گاو هر یک
شصت درم بسایند و بآب بادیان یا کاسنی بسرشند و بر شکم طلا نمایند
فائده استسقای طبلی چون مزمن شود و صلابت پیدا اید ابا بر مریض بیهوده
روی نماید و بجز بر آمدگی شکم مکروهی نباشد مسمی بسکرد و تخمین در این وقت چیزهای
ملین ضماد نمایند و چون صلابت نرم شود بابونه و اکلیل الملک مرزنگوش
و صعتر و تخم سداب و چند بیدستر و خاکستر ظرفا و نطرون کوفته و بیخته بآب سداب
بول شتر آمیخته بر شکم ضماد نمایند تا تحلیل کند و هر گاه در استسقا دوا سود ندهد
داغ دهند پنج جای یکی بر فم معده دوم بر جگر سوم بر سپرز چهارم بر قعر معده پنجم

باب ۱۵

پنجم بالای ناف اگر مریض قوی بود یکبارگی دهند والا بتفاریق ۱۲

فصل ۱

در یرقان و امراض طحال اما بیماریهای مراره و ضمیمه یرقان گویا بند

در یرقان و هی آنست که رنگ بدن زرد شود یا سیاه اول را با صفر و ثانی را با سود
موصوف میسازند یرقان اصفر اکثر از جگر و مراره بود و اسود از سپرز و هر یک تقسیمی
گفته آید قسم اول در یرقان اصفر و این چند گونه است یکی آنکه بسبیل بحران افتد
و نشانش وقوع آنست در تپهای صفراوی و در ایام باحوری علاج این وقت
ظهور صفرت امداد طبیعت ست اگر قصوری در عمل او بود والا بر طبع گذارند
آنچه مدد کند طبع را بر دفع ماده بجلد دخول آب گرم ست و شرب سکنجبین فقط
یا با شیره کاسنی و بعد استحمام در اغلب صفرت خود بخود زایل میشود و گرنه آنچه
مجلی جلدست بکار برند دوم آنکه از سوء مزاج گرم جگر افتد و علامت و علاجش
از مبحث سوء مزاج جگر جویند و این قسم در اکثر با ضیق النفس باشد سوم آنکه از سوء
مزاج گرم مراره افتد و نشان او آنست که دفعةً پدید آید و بول نخست سپید بود
بعده زرد شود و پس از آن سیاه و غلیظ گردد و آثار سوء مزاج جگر و سده آن
هیچ نباشد و اشتها بحال بود علاج سکنجبین با شیره کاسنی دهند و دیگر تدابیر که
بگرمی جگر نفع دارند بعمل آرند چهارم آنکه از ورم مراره افتد و نشانش لزوم تپ
قی ست و خشونت زبان و تهوّع و علاجش علاج ورم جگرست پنجم آنکه از گرمی
تمام بدن و رگها افتد نشانش گرمی ملمس بدنست و قبض طبیعت و حکه و تشریب
و همه آثار گرمی پیدا بودن علاج اگر ساذج بود و تپ نبود و اگر مادی بود تنقیه و تعدیل عام
کفایت کند حسب حاجت تدهین ادهان مرطبه و دخول آب شیرین طب نفع تمام دارد
ششم آنکه از انسداد مسام افتد و تقدم سفر در گرما و وصول غبار و خاک بر بدن
بران گواهی دهد علاجش تفتیح مسام ست بغسل در حمام و جز آن بطبیخ بنفشه

واکلیل و بابونه و خطمی و سنبوس هفتم آنکه از ورم جگر افتد و آن گذشت هشتم
آنکه از سده جگر افتد و آن نیز گذشت نهم آنکه از گزیدن حیوان زهردار یا از
تناول ادویه سمیه افتد و علاج دفع اثر زهرست بهرچه مناسب آن بود و اقراص
کافور و دیگر مبردات و جار و تریاق فاروق در بارد نفع دارد دهم آنکه جرم
مراره ضعیف شود و صفرا را از جگر جذب نکند و بدان سبب یرقان افتد و نشان
او غثیان و قی صفراویست و طبع قبض بودن و براز منصبغ یا قلیل الصبغ بود
و علاجش همانست که در ضعف جگر ست یازدهم آنکه از وقوع سده در مجری
که فیما بین جگر و مراره ست افتد علامتش همانست که در ضعف مراره رفت و براز
بتدریج سپید شدن علاجش علاج تفتیح سده جگر ست دوازدهم آنکه از حدوث
سده در مجرائی که میان مراره و امعاست افتد و نشان او آنست که براز دفعة
سپید شود و طبع بقبض آید و علاجش نیز تفتیح ست و حقنه نافع تر و درین هر دو نوع
سده مغز فلوس در آب کرنب حل کرده و در روغن بادام تلخ آمیخته خورانیدن
بغایت مفید ست سیزدهم آنکه درین دو مجری گوشت رویدیا ثؤلول برآید
و نشان او همانست که در سده گذشت و لاعلاج له چهاردهم آنکه از قولنج
بلغمی افتد بواسطه بلغم لزج بر دهن رگی که با امعا آمده است و منصب صفراست
و علاجش حل قولنج ست **فائده** بعد قطع سبب اگر ازاله صفرت چشم
خواهند بسرکه کهنه استنشاق نمایند در حمام و سرکه و گلاب و آب انار ترش
در چشم چکانند و بطبیخ افسنتین غرغره نمایند **قسم دوم** در
یرقان اسود و آن را یرقان سده نیز گویند و آن هم چند گونه است
یکی آنکه از دفع طبیعت افتد بسبیل بحران امراض طحال و خفت عقبان لازم
ست و علاجش مدد طبیعت ست اگر محتاج بود بدانچه گذشت در اصفر و تدبیر

باهتمام مرزا ن ۱۲

بروغن بابونه و شبت مفید دوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین جگر و سپرز است
افتد سوم آنکه از وقوع سده در مجری که فیما بین سپرز و فم معده است افتد و نشان
این هر دو آنست که یرقان بتدریج پدید آید و ثقل جگر و سقوط اشتها بتدریج
در اول و گرانی سپرز و سقوط اشتها یکبارگی در ثانی لازم است و علاجش
تفتیح سده است به مسهلات و مفتحات و فصد باسلیق یا اسیلم ایسر انفع چهارم
آنکه از احتراق خون افتد بواسطه وقوع حرارت مفرط در جگر و علامت و علاجش
از سوء مزاج جگر نمایند پنجم آنکه از ضعف سپرز افتد خواه ضعف در جاذبه او بود یا
در ماسکه اش اما نشان ضعف جاذبه سپرز سقوط اشتهاست و سپیدی چشم
تکدر نمودن و نشان ضعف ماسکه او خروج سوداست بقی و اسهال مع عدم
آثار زیادتی سودا در بدن و علاجش از ضعف طحال جویند ششم آنکه از ورم طحال
افتد و آن نیز گفته آید هفتم آنکه از سوء مزاج بارد مفرط جگر افتد و تدارک آن از مبحث
جگر نمایند **فائده** هر گاه یرقان زرد و سیاه جمع شود باید که از هر دو دست رگ زنند
بفاصله سه روز و مطبوخیکه مخرج صفرا و سودا باشد طبع را نرم نمایند پس آنچه غالب
بود رعایت و تعدیلش بیشتر مرعی دارند و باصلاح جگر و سپرز کوشند **فصل ۲**
اندر سوء مزاج طحال یعنی سپرز و وی اگر حار بود سوزش سپرز و بودن بول و براز
منصبغ مائل بسیاهی و دیگر آثار حرارت هویدا بود و اگر بارد بود قراقر و ران و محل
پیدا باشد و آثار برودت هویدا و گرسنگی ساقط و اگر یابس بود صلابت سپرز و غلظ
خون و نحافت در بدن ظاهر شود و اگر رطب بود جا بجا سپرز گرانی محسوس کند بیمار
و لون بدن اسربی شود و علاج در سوء مزاج تعدیل فقط و در مادی مع التنقیه باید کرد
بر آنچه در جگر گذشت مگر آنکه ادویه موضعیه در اینجا بر سپرز نهند و فصد از دست چپ
کنند و این ادویه بسپرز نافعند در حار آب عنب الثعلب و آب برگ بید و آب

کشنیز جمله با سکنجبین و بهر بلیین مطبوخ هلیله و مغز فلوس و عند شدت حرارت قرص
کافور که در و اسقولوقندریون باشد و در بارد آب کرفس با سکنجبین بزوری
خار و شکت به نهار و آب ترب و تریاق اربعه و گلقند و پوست بیخ کبر با سکنجبین
بزوری و در یابس شربت بنفشه و ماء الجبن و مانند آن هرچه مرطب بود و شربا
و ضمادا و اگر با ماده بود فصد و مسهل سودا مقدم دارند و در رطب از گل سرخ
و بیخ کبر و راوند و سنبل و لک و زرشک که با رب ساخته باشند اقراص سازند
بدهند و مخففات ضماد نمایند و بهر بلیین حب ایارج یکبار بدهند و هر گاه ماده مرکب بود علاج
نیز مرکب کنند و آنچه در پاک کردن سپرز بار در طب مقرر ست پوست بیخ کبرست
و افتیمون مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته دو درم بدهند و آنچه از ترکیب بیرون و
یبس افتد آن را صلابة و غلظت طحال نامند و جدا باید فصل ۳۳ اندر ورم
طحال و وی اگر حار بود تپ لازم باشد پس اگر دموی بود تپ ربع اشتداد
کند و اگر صفراوی بود غب و دیگر اعراض هر یک پیدا بود و اگر بلغمی بود آن را تهیج
الطحال خوانند و اگر سوداوی باشد صلابت و صلابة الطحال خوانند و نشان رطوبت
و یبوست در سوء مزاج گذشت علاج حسب اخلاط تنقیه نمایند و تعدیل و در حار آرد جو
و برگ کرنب و آب عنب الثعلب ضماد کنند و در بلغمی خاکستر چوب درخت انگور
با روغن گل آمیخته یا خاکستر سرگین بز سه حصه و خاکستر بیخ کبر یک حصه بسرکه
طلا سازند و در سوداوی اشق در سرکه گداخته یا سداب و پودینه بسرکه سرشته
یا سحاله در سرکه جوشانیده اشق در آن آمیخته طلا سازند و گفته اند که اگر از چوب
گز ظرف سازند و طعام و آب در همان ظرف بخورند در چهل روز سپرز بگدازد و
اگر پرسیاوشان و زوفای یابس و تخم بنجنکشت مساوی کوفته بیخته بعسل سرشته
دو درم بدهند سپرز بگدازد و انجیر بسرکه نهاده اکثر تحلیل خوردن بدستور مطحول

طحول را هر صبح سه کف از بول خود نوشیدن اثر تمام دارد و اسپیلم از جیب بعد
تلیین صلابت مراهم مفید و نفع مندست در ضماده **فصل ۴** در تقیح الطحال
و بدانند که ورم سپرز در اکثر به تحلیل میرود و یا صلب میگردد و نادر باشد که پخته
شود و ریم کند و نشان استحاله ماده او بدو وجع ناخس ست و ظهور اجسام غریب
در بول مع النتن و باشد که ریم او به معده گراید و در قی و براز برآید و ریم این
روی می باشد و علاجش همانست که در دبیله کبد گذشت و در داوان مدرا
رعایت مزاج لازم دانند و اگر بعد تنقیح صلابت باقی بود اضمده ورم سوداوی
او بکار برند و در جمله از قابضات پرهیز کنند و هرگاه ورم صلب مزمن شود و بدوا
نفع نکند داغ نهند بدین طریق که پوست شکم را که بالای طحالست بمنقاره معلق
سازند و بآلتی آهنی دراز که سر او دو شاخ بود دو داغ دهند و قریب یکدیگر دو داغ
دیگر نهند تا در سه کرت شش داغ حاصل آید و اگر آلتی سازند شش قبه وار که در
یک دفعه شش داغ دهد شاید **فصل ۵** اندر ضعف الطحال بدانکه ضعف
اگر در جاذبه او بود اشتها ساقط شود و امراض سوداویه پدید آید و اگر در ماسکه بود
اسهال و قی سوداوی روی نماید و اگر در هاضمه بود اشتها زیاده شود و یا اسهال سوداوی
افتد و اگر در دافعه بود سپرز بزرگ شود و اشتها ساقط گردد و علاج جهت تقویت
افسنتین سنبل گل نارنج فرونا نعناع اذخر بیخ کبر کلسنج مقل نرم بکوبند و آب
برگ طرفا یا آب سداب آمیزند و سرکه افزوده ضماد سازند و سپرز را بمالند بخرقه
درشت و محاجم بغیر شرط نهند **فصل ۶** اندر سده طحال و نشان او ثقل در
سپرز محسوس شدنست و آثار ورم نابودن علاج هرچه در باب سده جگر گفته شد
قوی ترین او را بکار برند و سکنجبین بزوری و قرص کبر بغایت مفیدست
فصل ۷ در نفخة الطحال و می از ضعف هاضمه واقع شود علاج سپرز را تقویت دهند

وقوع فالج یا ورعصب امعا آثار استرخا پیدا بود علاجش از فالج بگیرند واگر شربت
مسهل قوی موجب زلق بود چهار تخم بریان کرده بروغن گل چرب ساخته بدهند
واگر حب الرشاد در وقوع بجوشانند تا بسته گردد بخورانند زود عمل کند **فصل ۳**
در اسهال دموی که مبدا او نفس امعا بود و وی دو گونه است یکی آنکه زود زود بخراشد
و آنرا سحج گویند دوم آنکه رگهای روده ها از خون پر شوند و چون رگی از رگهای
مذکور بگشاید پی خراشش این فصل بدو قسم بیان کنم **قسم اول** در سحج و سببش
اگر صفرا بود و نشان وی است که نخستین اسهال صفراوی افتد بعده صفرا با خراطه
مختلط آید بعده با خون و خراطه و لزوجات و دیگر آثار حرارت پیدا بود علاج در ابتدا
رب غوره و رب انار و مانند آن چیزی قابض و ترش دهند و اگر ماده کثیر بود تنقیه او
نمایند پس از قطع سبب لعابات و مغریات نوشانند و شیر جوشیده با گل ارمنی اشتها
وارد و سفوف مقلیا تا بدستور و هرگاه قبض زودتر مطلوب باشد تخمها را بریان
نمایند و بارتنگ فقط نافعترست هم بهر قطع ماده و هم بهر سحج و اسهال و آنجا که درد
شدید باشد چهار تخم یعنی اسپغول و ریحان و کنوچه و بارتنگ در آب گرم
لت کنند و لعاب از آن بگیرند و روغن گل اندکی آمیزند و بنوشانند و اگر بلغم بود
تقدم اسهال بلغمی گواهی دهد و بیشتر عقب زکام و نزله افتد علاج نخستین قطع
سبب کنند باستفراغ و منع انصباب و بعده مغریات دهند چون تخم ریحان اشبال
آن و بلیله سیاه بروغن بریان کرده کوفته بیخته بقدر سه ماشه هم چندان قند سپید
آمیخته بخورانند نفع کلی دهد و اگر سودا بود نشان او پیچش دایمی است و گرسنگی شدید
و برآمدن سودا مع خون و خراطه و براز علاج بعد قطع سبب تقویت سپرز کوشند و
تخمهای لینه و سفوف الطین دهند و اگر ثفل غلیظ خشک بود که امعا را بخراشد
نخست تقدم قبض شکم و تناول یابس قابض و برآمدن ثفل خشک گواهی

و به علاج او مرطبات و ملینات دهند چون لعاب بهدانه و اسبغول و شربت بنفشه
بروغن بادام و مانند آن و هرگاه امعا از ثقل پاک شود و سحج باقی باشد قابضات
مناسبه باید داد اما پیش از تنقیه امعا زنهار قابض ندهند که سخت مضرست و اگر
از ادویه سمیه بود که تناول آن اتفاق افتاده باشد چون زرنیخ و نوشادر و کچ و جز آن
علاجش قی ست و شیر تازه و حسوها نوشانیدن و اگر شرب ادویه مسهله بود علاجش
بمغریات و مبردات کنند و دفع آسیب آن نمایند **قسم دوم** در اسهال
که سبب او گشودن رگ روده باشد نشان وی آنست که خون بیاید یا با اسهال
و با آن آثار سحج و بواسیر و اسهال کبدی هیچ نباشد و این اکثری درد بود بخلاف
سحج که وجع در اکثر آن لازم ست علاج اگر خون بسیار آید و قوت مساعد بود
باسلیق زنند بعد جهت حابس قرص کهربا و امثال آن دهند و گل ارمنی نیم درم
مع شربت حب الآس یا شربت انجبار نفع بسیار دارد و پوست انار و گزمازو و
گل ارمنی هر سه برابر کوفته بیخته حب سازند و دو درم دهند مجربست و محجمه بر
شکم نهادن و چهار ساعت نگهداشتن در منع اسهال مخصوص ست **فائده**
تا ممکن باشد مخدرات نباید داد و عند الضرورة بالمشافه کار بر آید نشاید خورد و اگر
بدهند اصلاح داده بدهند چنانچه در قرابادینها است **فصل ۳** در خروج المدة
من الامعاء یعنی بر آمدن ریم از نفس روده سبب او تقرح سحجیست یا انفجار ورم
و علامتش تقدم سحج یا ورم ست و علاجش نخستین احتقانست بحقنه مجلی و بعد
تنقیه بدان بحقنه مدمل صفت حقنه مجلی پوست انار سماق آس از شعیر هر یک نیم کوفته
در آب بجوشانند و بپالایند و قدری آب سرو ناکرده آمیزند و حقنه نمایند صفت
حقنه مدمل صمغ عربی گل ارمنی دم الاخوین عصاره لحیة التیس کاغذ سوخته باریک
بسایند و در شیره لسان الحمل و توت خام آمیزند و حقنه نمایند **فایده** در آنجا که سبب بده

واین اقوی تقریب بصواب ست ۱۲

برپا به نخته از طرف حام بر شکم بستن سریع النفع است و مجربه بار بی بدستور و نوعی است
از ریحی که بسبب انصباب سودا بر شکم عارض شود چنانچه در مالیخولیا مراقی بعضی را
پدید آید و نشان او آنست که دفعة افتد و شکم نفخ کند و آروغ ترش آید و وجع نشد
نبود و علاجش تنقیه سودا است و فصد اسیلم نافع بود و تدهین مفید و اگر ورم بود
که در امعا افتد حسب المادة تنقیه باید کرد و آنچه بورم معده گفته شد نفع دارد و بالا
گفته شد که در قولنج نخست بحقنه طبع بگشایند و شرب مسهل نشاید و ورم بلغمی در خواد
افتد و در سوداوی حقنه که در وی ادویه بادبر و چربی مرغ و روغنها باشد نفع بسیار دارد
و اگر التوای امعا بود یعنی بیجا شدن تقدم حرکت عنیف یا جستن و امثال آن
گواهی دهد و علاجش بجا آوردن است بمالیدن شکم و کمر و بیمار را بر پشت خوابانید
و دو دست و پای آن بهوا داشته جنبانیدن بنوعیکه مشهور است و عوام بیجا شدن
رود را بیجا شدن ناف تعبیر کنند و آنجا که قولنج التوائی بسبب فتق و فرو افتادن با
بعد رد امعا بجایگاهش شد بند فتق رجوع نمایند و اگر ثقل بود که در امعا بند و علاجش
دفع آنست بمزلقات بنهجی که در زحیر گذشت و بعده اگر بواسطه تقاضای سبب موجبه
خوف حدوث بود تا نیا ازاله آن نمایند تا عود نکند و اگر اجتماع صفرا بود در جوف
امعا تنقیه کفایت کند و این را در اغذ لقلة المادة ولطافتها و آنجا که بمشارکت عضوی
قولنج پدید آید چون از ورم مثانه و گرده و جگر و رحم و سپرز و جز آن معالجه آن عضو
کوشند و نوعی است از قولنج که آنرا ایلاوس نامند و وی بدترین اقسام است و تهوع
وقی لازم آن و چون محکم شود زبل و فتی قی می آید علاجش همان است که گذشت حسب
سبب بکار برند و در ابتدا این علت فصد نفع کلی دارد خاصة اگر خوف ورم بود یا ورم
موجود باشد **فائده** ادویه که خوردن آن انواع قولنج را سود دهد گوشت بید
خراطین خشک کرده و مربیان و شاخ گوزن سوخته و این دو از جیره و درد صعب را

در باعث نشاند **فصل ۸** اندر حصر یعنی قبض ماندن شکم بی درد و علاجش
از باب قولنج ظاهرست و شربت بنفشه بروغن بادام نفع دارد **فصل ۹**
اندر دیدان یعنی کرم شکم و وی چهار گونه است یکی دراز و آنرا حیات خوانند
دوم عریض مشابه بدانه کدو و آنرا حب القرع نامند سوم مستدیر چهارم صغیر شبیه
بکرم سرکه و این قسم نامی خاص ندارند و نشان دیدان آنست مطلقا که روزانه
لبها خشک باشند و شب تر گردند و لعاب سائل کرد و اما لذع شدن در فم معده
و حالت گرسنگی حرکت تصاعد احساس کردن خاصه حیات ست زیراکه محل
تولدش امعای علیاست و کثرت اشتها و خروج کرم در براز گاه گاه خاصه حب القرع
قسم سوم ست و اینها در قولون آخر متولد می شوند و خارش و دغدغه مقعد
خاصه قسم چهارمست و این در روده مستقیم بیشتر شود و اکثر کودکان می افتد علاج
تشنه و گرسنه دارند بدین حیله که سه روز شیر تازه نوشانند یا قند شیرین ساخته
و در روز چهارم این دوا بدهند نسخه آمیخته نمک کابلی مقشر و سرخس و تربد و قنبیل
هریک پنج درم ترمس و قسط تلخ هریک هفت درم شیح ده درم نمک هندی یک درم
کوفته بیخته سه درم بدهند و در حالت شرب بینی بند کنند تا بوی آن نرسد یکبار و اگر
مزاج گرم بود بنهار دوای گرم نباید داد و درین حالت این دوا انفع ست پوست درخت
انار ترش و بیخ آنرا بجوشانند و آب آن بنوشانند کرم را بکشد و بیرون آرد
و اگر خوردن دوا اکراه باشد حقنه نمایند و شیاف بکار برند و اگر این نیز مشکل
باشد سماق و اقاقیا و گل مختوم بشراب آمیخته بر شکم طلا نمایند یا بادام تلخ و قنبیل
و ترمس و کبر و کرنب بسرکه آمیخته ضماد سازند و نیکوترین حیل بهر کرم خرد
حنا و موم بهم سرشته شافه سازند و بر دارند و بعد لحظه مقعد طفل را مقابل
چراغ بدارند و کنار مقعد بگشایند و هر چه بر آن آید بگیرند و زیت انفاق

اتفاق در اخراج جمیع اقسام دیدان شود وارو بخورند یا بر مقعد بمالند

باب ۱۳

در امراض مقعد و وی چند فصل ست

فصل ۱ در بواسیر و وی آنست که بر سر مقعد زوائدها پدید آید پس اگر خون و زرداب از آن بر آید دامی گویند و اگر نه عمیا خوانند و نامهای بواسیر حسب تشابه او بچیزی ماخوذ ست چون نخلی و عنبی و تینی و ثولولی و تمری و توتی تشبیه بنخل بنا بر کثرت بیخهای ویست و تمری و جز آن بنا بر مشابهت صورت اثمار مذکوره سبب این مرض فساد خون ست بغلظت و باشد که از اختلاط صفرا پدید آید بالجمله سوزش و درد و لذع با سور نشان خون صفراویست و کثرت ثقل و وجع ثقیل و قلت لذع دلیل خون غلیظ حاجت خون گیرند و اگر مانعی بود بین الورکین حجامت نمایند و طبع نرم دارند و باصلاح خون کوشند و اگر خون بسیار آید قبض کنند بقرص کهربا لیکن تا که خون سیاه آید و خوف ضعف قوی نباشد زنهار حبس نباید کرد که خروج او از اکثر امراض ایمن سازد و اگر باسور ممتلی و با درد بود و خون از آن نیاید باید که بطبیخ خطمی و بنفشه تکمید کنند و بروغن شفتالو یا پیه کوهان شتر یا مغز ساق گاو تدهین نمایند بعده آب پیاز و زهره گاو و عصر طینثا بهم آمیزند و بصوف آلوده حمول فرمایند و پیاز فقط گرم کرده نیز تفتیح نماید و بسیار باشد که تکمید و تدهین کفایت کند و بدین مفتحات حاجت نیاید و مرهم سفیده بهر تسکین درد مخصوص ست و روغن گل بزرده بیضه مرغ بدستور و آنجا که باسور بلی درد بود و خواهند که آنرا قطع کنند یا خشک سازند نیشاید اما قطع خالی از خطر نیست و اگر کنند یکان یکان عدد باسور بگذارند تا بی آسیب باشد و تبخیر مقل و مرهم حنظل و سلخ الحیه و اقماع بادنجان مسقط و مجفف باسور مفرده و مجموعه

فصل ۲ در بواسیر ریحی و وی آنست که در امعا ریح غلیظ متولد شود و درد آرد و آن ریح گاهی باسفل فرود آید و گاهی بجانب پشت و گاهی باطراف

ونحافت بدن وقلت باه ووجع نرم در صلب وور موخر سر لازم بودن علاج
قطع سبب کنند پس جهت فربهی کلیه کوشند باستعمال مسمنات چنانچه در آخر
بیاید ودوا الترنجبین نافع ست وادویه منهیه مفید **فصل ۳** در ضعف الکلیه
ونشان او درد کمر ست خصوص عند انتصاب وانحناء وانتقال از پهلو به پهلو
ایضا ضعف باه وقلت تقاضای بول وغسالی بودن آن بعد ہضم کبدی و
مائی بودن آن قبل وی دلیل است علاج اگر سوء مزاج سبب بود در تبدیل کوشند
حسب مزاج واگر ہزال کلیه باعث او بود معالجه او نمایند واگر سستی جرم گرده
واتساع مجاری وی موجب او بود وکثرت مدرات یا افراط جماع یا ضربه یا سقطه برآن
گواهی دہد علاجش منع سبب ست وبه تقویت کوشیدن ہرچه مقوی کبد ست
مقوی کرده ست ومعجون لبوب نفع تمام دارد وکذلک اغذیه مبهیه **فصل ۴**
در ریح الکلیه ونشان او وجع وتمدد حوالی کمر ست بی ثقل وبی آثار سنگ ودر ریحات
جوع خفت یافتن علاج زیره وشبت وتخم سداب وبابونه بر کرده ضماد کنند
شربت نزوری نوشانیدن وآنچه بادشکن ست خوردن ومالیدن نفع دارد وتجوید
ہضم مفید **فصل ۵** در وجع الکلیه سبب آن یا ریح باشد یا ضعف یا ورم
یا حصات یا قروح که در گرده افتد علاجش ازاله سبب ست ودر جمله از طبیخ بابونه
شبت وخطمی وبرگ کرنب آبزن ساختن نافع ست **فصل ۶** در ورم الکلیه
علامت وعلاج وی حسب ماده همان ست که در ورم جگر گذشت ووجع موضع
لازم اینست پس اگر ورم در کلیه ایمن بود درد اندکی بالاتر باشد واگر در ایسر
بود پست تر باشد زیرا که گرده راست نسبت بچپ بلندتر ست وشدت تا درد
دلیل آنست که گرده از آنجا که نزدیک نخشا وعلائق ست ورم کرده باده گرم
واگر ورم در مجاری بود عسر بول پیدا بود واگر در نواحی روده بود

والاسفاج و تپ گرم و عسر البول پیدا باشد و علاجش فصد باسلیق ست و در ابتدا و بعد سه روز ترک ما بضن زدن و ملین مبارک دادن بآب عنب الثعلب و در ابتدا زنهار مدرات قویه ندهند و در دواعات صرف قطعا ضماد ننمایند خصوص وسوی هرگاه ماده روی بتجمع آرد در تنضیج و انفجار و تنقیه بدو اندمال کوشند چنانچه قاعده اورام اعضای باطنه است و اگر بار بود از صلابت و لین ورم و دیگر آثار که مخصوص بلغم و سودا است توان دانست که سوداویست یا بلغمی علاج ورم بلغمی قی و حقنه حاده و نشستن در آبزن محلل و نوشیدن مدرات حاره مع ماء العسل و خیارشنبر نفع دارد و در سوداوی چیزهای ملین ضماد نمایند و نطول سازند و آب کرنب و آب نخود نوشانند و از تخم خیارین و ملیون و انیسون و پرسیاوشان و طوس خیارشنبر جلاب سازند و روغن بادام آمیزند و بدهند و قطعا در ادرار مبالغه نکنند که ضرر دارد و بعد ظهور نرمی در ورم فصد صافن یا باسلیق نافع ست **فصل ۲** در قروح مثانه و نشان او خروج ریم و ثفل در بول و نتن بول و عسر و حرقت آن علاجش همانست که در قروح کلیه گذشت و هرگاه وجع شدت کند شیاف ابیض بشیر زنان حل کرده در احلیل چکانند و آنجا که چرک بسیار آید ماء العسل فقط چکانیدن در تنقیه قرحه اثر تمام دارد و پوشیده نیست که در امراض مثانه رسانیدن دوا از مخرج بول اسرع انفع ست و در مجری بول زنان بزرق توان رسانید **فصل ۳** در جرب مثانه و نشان او ظهور وجع و خارش ست درین محل و حرقت و نتن بول و باشد که بول الدم آید علاج در تنقیه و تعدیل کوشند و نسبت تنقیه تعدیل را بیشتر کار فرمایند که درینجا تعدیل اسرع انفع بخلاف جرب کلیه که در وی تنقیه اولی ترست و لعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام در مجری بول چکانیدن نفع دارد و اگر بدین حقنه کنند مثانه را انفع باشد و بهترین غذا آش جو و پاچه و امراق چرب بی نمک ست و شیر و برنج باشکر نیز مفید

فصل ۴ در جمود الدم فی المثانه یعنی بستن خون در مجرای بول و این عقب
بول الدم یا ضربه و سقطه پدید آید و نشان او غشی و کرب و برودت اطراف است
و باشد که لرزه افتد در بدن و علاج او آنست که سکنجبین عنصلی تنها یا بقدری
خاکستر درخت انگور آمیخته بنوشانند و شیر مایه خرگوش در آب خاکستر چوب انگور حل کنند
و بر مثانه ریختن و در احلیل چکانیدن نافعست و هرگاه بدین تدبیر نگدازد چیزیکه
قوی الادرار بود و مفتت الحصاة باشد بدهند و طبیخ نخود سیاه و سداب نوشانیدن
و خاکستر چوب انجیر در آب انداخته آب آنرا در احلیل چکانیدن اثر تمام دارد و اگر ازینها
هیچ سود ندهد و خوف هلاک باشد دستکاری فرمایند و خون بسته را بسبیل حصاة
بیرون آرند و شق مثانه اشق کرده غذا درین مرض آب مرغ یا نخود سیاه و دارچینی
پخته سازند فصل ۵ در وجع مثانه و وی یا از جهت ورم افتد یا از قرحه یا
از جرب و این هر سه گفته شد یا از حصاة یا از باد افتد و این هر دو نیز گفته شود یا
از سوء مزاج افتد یا از دفع کردن طبیعت ماده را بدین جهت و این هر دو درینجا
مذکور میشود و بدو قسم قسم اول آنکه از سوء مزاج افتد و وی اگر حار بود تشنگی و
حرقت بول و تقدم تناول مدرات و چیزهای حار گواهی دهد و علاجش تبرید است
اکلاً و طلاءً و بنادق البزور بارد و سریع الاثر است و اگر بارد بود سپیدی بول و تقدم
مبردات قویه چون کافور و مانند آن گواهی دهد و از حبوب یا ج بارد نیز پدید می آید
و علاجش تسخین غذا و دوا است و آب شیر گرم بر مثانه ریختن زود اثر میرساند
قسم دوم در وجع مثانه که بسبیل دفع طبیعت افتد و نشان وی وقوع آنست در
روز بحران و بول بدرو بر آمدن علاجش اعانت براو راست فصل ۶ در خلع
مثانه یعنی بیجا شدن مثانه و سببش ضربه یا سقطه است که بر پشت رسد علاج
خصیه خرگوش سوخته بشراب ریحانی آمیخته بخورانند و حنجره خروس سوخته با با

نیم گرم دادن نفع دارد و غالیه طلا کردن مفید و اگر در خلع بسبب ضربه عضله بیفتد و شود احتباس بول پدید آید و اگر اتساع در عضله روی نماید سلس البول پدید آید

بالجمله آنجا که تمدد عضله بوده باشد فصد صافن نفع دارد و هرگاه امراض دیگر چون مثانه یا قطع جمع آیند اول ازاله امراض دیگر باید کرد و بعده تدبیر خلع متوجه باید شد

فصل ۷ در انتفاخ مثانه و این را ریح مثانه نیز گویند و نشان او ظهور تمدد وست در مثانه پس اگر بی ثقل و با انتقال باشد از ریح فقط است و اگر با ثقل و بی انتقال باشد از ریح مع الرطوبت است علاج چند روز بار الاصول جاری دهند فقط یا باندکی روغن بید انجیر و بعده دو مثقال روغن بید انجیر بسبیل دوام خورانند و روغنهای بادشکن مالند و چکانند و روغن زعفران خوردن و مالیدن فائده تمام دارد و هرگاه بول بعسر آید پوست خربزه خشک نرم بکوبند و تفند بدهند و با برن در آرند و آنجا که با رطوبت بود قی سنوآر و تریاق و شمر و دیطوس و انجیر نفع کلی دارد

فصل ۸ در حصاة مثانه و نشان سنگ مثانه حکه بیخ قضیب است و بعد بول باندک زمان باز تقاضای بول شدن و غلبه نعوظ و تواتر قضیب یکبارگی پدید آمدن و همچنان فوراً ساکن شدن اما احتباس یا عسر بول و درد مثانه هیچ نمیباشد در اینجا نکته دقیقه در دهنه مثانه که مخرج بول است سنگ بند شود و عام است که سنگ در میان مثانه تولد کند یا از گرده فرود آید و هرگاه درد در گرده و پیچیدگی از ان بود پس ساکن شود نشان آن باشد که سنگ از گرده به مثانه فرود آمد علاج آنچه در حصاة کلیه گذشت بکار برند و از ادویه هر چه قوی بود بعمل آرند و روغن عقرب و روغن خشک و بانند آن بر عانه مالند و در احلیل چکانند و اگر ضرورت افتد بدستکاری بیرون آرند و بجز سن هفده نوزده سنگ صحیح نیست مهما امکن ارتکاب این نکنند ان کردلان فیه خطرا عظیما هرگاه سنگ در مخرج بول بند شود و بول و ورارد بیمار را بر پشت غلطانند و هر دو پای او برآرند و آب گرم بر عانه ریزند و از اسفل

از ورود خلط حار و نشانش وجود آثار حرارت است و این نیز با سهر نجامد و علاجش
ترطیب ست و تبرید و تغذیه و اگر موجب قوت دافعه مثانه بود نشانش ضعف است که
زمانی طویل شخصی بر تقاضای بول مصابرت کند به تکلیف سببی و شغلی و بعده
حبس شود و علاجش در آبزن نشستن ست و بعد از آن مثانه را بدست منغمز ساختن
تا بول بعصر برون آید و بهر احیای دافعه روغن بلسان و روغن قسط بر عانه بمالند و اگر بدین
حیله نگشاید قاثاطیر بعمل آرند و طریقش معروف است و اگر قرحه یا بثره بود که در مجاری بول
افتد و از آنکه مرور بول اذیت رسید طبیعت از دفع بول احتراز کند و نشان وی
وجود آثار قروح و بثور است و علاجش از مبحث قروح جویند و اگر ضربه بود که بر پشت
و مثانه افتد باید دید که علت حبس حدوث ورم شده یا وقوع تشنج و تهلهل در لیفهای
مثانه اگر ورم ست تدبیر وی رجوع نمایند و اگر تشنج یا تهلهل بود فصد باسلیق نمایند
و روغن گل مالش فرمایند و اگر قبض و یبوست بود که در مجاری بول افتد از حرارت
شدید نشان وی وجود آثار حرارت است و بمرطبات نفع یافتن و عدم خروج بول اگر
اندک باشد و سهولت آن اگر کثیر المقدار مجتمع آید در مثانه علاجش ترطیب و تبرید ست
و اگر تشنج بود که در مثانه و مجاری بول افتد از انصباب بلغم بر عصبها و رباطها نشانش
وجود آثار تشنج ست و گاهی اگر بول آید اندک و بزرق آید نه با درار بخلاف
استرخا و علاجش ازاله تشنج ست بدانچه گذشت و اگر از ارتفاع خصیه بود تدبیر وی
که خواهد آمد متوجه شوند و اگر ضعف حس مثانه بود که از لذع بول خبر نیابد تا بدفع
گراید فقدان حس از عدم احساس لذع بول گواهی دهد و علاجش بروغن زعفران
یا بلسان چکانیدن ست در احلیل و چیزهای خشبو ضماد کردن و بار الاصول بروز
بیداانجیر نوشانیدن و تریاق کبیر خورانیدن و اگر امتلا باشد فی مقدم و ازند و
اگر خلع مثانه بود تدبیر خلع گذشت و اگر ورم عضوی مجاور یا آفت عضو مجاور

باب هفتم از جزو سیوم از گفتار دوم اندر بولهاء غریب بول از سبب جگر سه گونه است یکی
بول گوشت‌آبه است سبب آن ضعیفی قوت ماسکه و ممیزه گرده بود یا ضعیفی جگر دوم
بول که با اخلاط غلیظ آمیخته بود و بعضی را سبب ضعیفی هاضمه گرده بود و
بعضی را بر سبیل بحران و دفع اخلاط بود سیوم بول شعری و این بولی
بود که چیزی چون ریسمانی باریک در وی پدید آید و گاه باشد که درازی
آن مقدار دو وجب بود و باشد که سپید باشد و باشد که سرخ باشد و سبب آن
بیرون بود که در میان رگهاء انثیاء و بول بوده باشد و تولد آن از غذاهاء
غلیظ بوده و در آن خطری باشد چهارم بول ریم بود و سبب آن
باشد که در اندام ها و مردان و زنان گنده شود یا آماس در ... النساء
بول ریم کند و باشد پنجم بول ریگی بود و یعنی بول چرب و سبب آن اگر
بود و بول سیاه مقدمه تولد سنگ بود و علامتهاء اگر ریم با بول آمیخته بود
بباید دانست که از عضوی همی آید که با چیست و الم ... گواهی
دهد و اگر آمیخته نباشد از انثیاء و بول همی آید و اگر نخست ریم آید پس بول
بول آید از بن قضیب و مثانه همی آید و اگر نخست ریم آید پس بول
آید و ریم از عضوی دورتر همی آید و بول غسالی آنچه سبب آن

بود تدبیر این عضو باید کرد و اگر زوال فقره که محاذی مثانه است بود بر و فقار گوشند

و در سلس البول این اشهر و جا بگویم **فصل ۱۱** در تقطیر البول و اسباب وی

از مبحث احتباس معلوم شود و حسب آن سبب معالجه توان کرد **فصل ۱۲**

در سلس البول یعنی بر آمدن بول بی اراده و سببش اگر استرخای مثانه بود یا سوء مزاج

گرم که بر مثانه افتد یا ورم که در اعضای مجاور افتد یا خلع مثانه تدبیر وی از مبحث

احتباس جویند و اگر شرب مدرات چون شراب خربوزه و مانند آن بود ترک سبب

نمایند و اگر زوال فقرات محاذی مثانه بود و بعد ضربه یا سقطه عارض شود پس زوال

اگر بداخل است جذب فقار نمایند بمص محاجم یا به تضمید زفت و اگر بخارج است رد او

نمایند بایست و آنچه بانقطاع اربطه مثانه انجامد علاج نپذیرد **فصل ۱۳** در

بول الفراش یعنی در خواب بول کردن این بیشتر با اطفال افتد و علاجش بتسخین

و بازاله استرخای عضله کوشیدن باآنچه در سلس البول گذشت و بهترین حیل

آنست که از خواب مکرر بردارند و بول کنانند و شب آب و طعام ندهند و این

دوا باید داد زیره کندر حب الآس هر یک پنج مثقال با چهل مثقال عسل بسرشند

شربتی دو درم **فصل ۱۴** در بول الدم و سبب او اگر انفتاح یا انشقاق

رگ گرده بود نشان وی خروج خون صاف است بی درد یا امتزاج ریم پس آنچه

اندک اندک آید از انفتاح رگهاست و آنچه بسیار آید از انشقاق رگ است و

علاجش فصد باسلیق است و صافن و قرص کهربا و قرص بول الدم دادن و

حجامت بر سفره و عانه نافع و آنجا که حدت در خون باشد آب سرد بر مثانه ریزند و

مبردات ضماد سازند و خبردار باشند تا خون در مثانه بسته نشود و شربت غناب

بنقوع کشنیز خام بس مطفی است و اگر ضعف جگر یا گرده بود که مائیت را از خون

جدا نتواند کرد و بول غسالی بران گواهی دهد پس اگر ضعف در گرده است

مائل بسپیدی و غلظت باشد و اگر ضعف در جگرست مائل بسرخی و رقت باشد و
علاجش تقویت جگر و گرده است و اگر تاکل رگهای اعضای مذکور بود نشان قروح
پیدا باشد و تدبیر وی گذشت و قرص کاکنج انفع ست

باب ۲۰ در امراض که

بدان مخصوص ست و وی مشتمل بر چند فصل ست

فصل ۱ در نقصان

باه و استکمال این عمل موقوف بر صحت اعضای رئیسه است و پوشیده نماند که
نقصان باه بر دو گونه است یکی آنکه شهوت و آرزوی جماع ضعیف بود دوم آنکه
آلت مسترخی گردد

قسم اول در ضعف شهوت و اسباب ضعف انواع ست

یکی آنکه بدن ضعیف شود از قلت غذا و بدان سبب روح و ریح و خون که ماده
شهوت ست کم شود و نشان وی ضعف قوتست و تقدم جوع و علاجش تقویت
ست با غذیه لذیذه و ادویه مقویه و لهو و لعب و غنا دوم آنکه منی کمتر تولد کند مع
تناول اغذیه بوفور و نشان وی قلت خروج منی در زیارت اوست و موجبش وقوع
سوء مزاج ست در آلات منی و نظر از علائل و انتفاع از ضد دلیلی قویست بر نوعیت سوء
مزاج و علاجش تبدیل ست سوم آنکه منی متحرک نشود و لذع و دغدغه در وی
نماند اگرچه متولد می شود و کثیر بود و ظاهر ست که تا منی در حرکت نیاید
و انجره از وی بر نیاید شهوت پدید نیاید و نشان وی آنست که منی کثیر برآید
غلیظ بود و بدشواری خارج شود و ابتدای نعوظ ضعیف باشد و بعد زمانی از
دخول قوی گردد و علاجش تسخین ست باستعمال زرعونی و لبوب و معجون بزور
مانند آن چهارم آنکه ترک جماع اتفاق افتد زمانی طویل و مودی بضعف باه شود
و علاجش بتکلف خود را مائل گردانست بدین کار و نظر در تسافد حیوانات و استماع
کلام جماع و تناول ادویه مباهیه مفید و عاقرقرحا بروغن مغز پسته و دانه طلا کردن عانه و
انثیین و قضیب نافع پنجم آنکه امری از امور بهیمیه در نفس تمکن گیرد چون احتشام مفعول له

یا کراهت او یا تخیل آنکه وی را بسته اند و بدان سبب شهوت زایل گردد با وجود صحت اعضا
و کثرت منی زیرا که اندوه و غصه از سایر موثرات قوی ترست و علاجش دفع آن خیال
و وهم است بهر وجه که ممکن شود ششم آنکه در دل یا معده یا جگر یا دماغ یا گرده
آفتی و ضعفی افتد و علاجش اصلاح آن عضوست **قسم دوم** در استرخای
آلت و سببش اگر ضعف بدن باشد که جماع زمانی طویل باشد تدبیرش در قسم اول
گذشت و تطلیل با آب گرم و بعد تمریخ بشیرش و عقب آن تضمید نزفت در ترک
جماعی لازم است و اگر قلت تولد نفخ و ریح بود و در اسفل بدن نیکو نبود که از برد و یبس و یا
یا حرارت یا یبوست حسب آن تدارک نمایند و این قسم از قوت بدن و سلامتی اعضا
و انتفاع از چیزهای نفاخ یافتن ظاهرست و اگر وقوع جنسی از فالج بود یا اعصاب از
انصباب بلغم در اعصاب یا از ملاقات آب سرد و برف نشان وی تقدم سبب است
و رقت منی و سهولت خروج او بی انتشار و علاجش آنچه در فالج گذشت و حقنه
و حمول و نشوق در اینجا اثر تمام است و آنرا که آلت او درین علت
برسیدن آب سرد متقلص و مجتمع گردد علاج پذیر نباشد اکنون چند دوا که
به تعظیم قضیب مخصوص اند ذکر کنم اگر آلت را بخرقه درشت بمالند که تا سرخ شود
پس روغن مورچه و مانند آن بمالند و یا گاه زفت طلا سازند و این عمل مکرر کنند
که مجرب است و اگر با آب گرم فس مکرر بشویند آلت را بزرگ سازد و اگر بروق
گوسپند مکرر چرب نمایند قضیب را و خراطین خشک یا علق یعنی زلو
خشک در روغن سوسن بسایند و طلا نمایند همین عمل کند

فصل ۲ در سرعت انزال و سببش اگر ضعف ماسکه بود
بسبب ورود رطوبت نشان او کثرت بیاض و رقت منی است و فقدان آثار
حرارت و علاجش تنقیه است بمسهلات گرم و فی نفع اتم دارد و معجون خبث الحدید

وشراب بنفشه نافع و اگر شهدانه را بجوشانند و بعسل آمیخته بدهند بغایت سودمند بود
و اگر کثرت منی از غلبه خون بود نشانش اعتدال قوام و کثرت منی است و قوت التذاذ
و علاجش فصد است و جماع و تقلیل غذا و حموضات و هر چه مقلل منی و خون بود
باید داد و اگر حدت منی بود نشانش رقت و صفرت و حرقت منی است علاجش
تبرید است و تخم کاهو بغایت سودمند و اگر ضعف اعضا بود خاصه رئیسه نشانش
آنست که با ضعف باه بود و ضعف عضو گواهی دهد و علاجش تقویت آن عضو

فصل ۳ در کثرت شهوت و سببش اگر کثرت خون و منی بود و خوبی بدن
بران گواهی دهد و این را علاج نشاید کرد که ضرر ندارد اما اگر ضرر واقع شود بفصد
و اسهال و تناول حموضات تقلیل نمایند و اگر حدت منی بود تبرید کافی است
و غسل بآب سرد نافع تر و اگر کثرت ماده منی بود و فقط مع ضعف و قلت خون نشان او
کثرت منی و رقت و بیاض است و کثرت نفخ و علاجش شونیز و تخم سداب و تخم
فنجنگشت داد نست و جوارشش کمون نفع تمام دارد و اگر قوت اعضای منی
بود مع ضعف اعضای رئیس نشانش ظهور ضعف است در عضو رئیس مع
قوت اعضای منویه علاجش تبرید اعضای منی است و تقویت ضعف و اگر ظهور
بثور یا قروح یا حکه بود در اوعیه و مجاری منی نشانش غلبه شهوتست از جماع و
انزال بلذت تمام و بسرعت شدن و آنجا که بثور متقرح شود الم پیدا بود و آثار قروح
نمایان و علاج قروح مثانه تدبیر آنست از فصد و اسهال و غیر آن و اگر کثرت
تولد نفخ بود در بدن چنانچه در اصحاب مراقیا می شود نشان دهی شدت
نفخ است و تقدم چیزهای نفاخ علاج اگر حرارت غالب بود مبردات دهند و
و اگر رطوبت زیاده باشد مجففات و محللات باد دهند و اگر سودا افزون باشد
باسلیق زنند و مسهلات سودا دهند **فصل ۴** در دوز منی و مذی و ودی

سببش اگر کثرت منی بود یا حدت وی یا بسیار خائی اوعیه وی بود تدبیرش در سر
انزال گذشت و اگر تشنج عضله اوعیه منی بود نشان آن خروج منی ست با
نغوط و سرعت و تواتر قضیب و تدبیرش تدهین عانه و خصیه ست و بعلاج تشنج کوشیدن
و اگر ضعف گرده بود که شحم او بگدازد و برآید نشان وی آنست که بعد جماع چون بول
کند چیزی سپید غلیظ برآید بی لذت و دفق و آثار ضعف گرده پیدا بود علاج
ضعف گرده گذشت و این قسم را بر سبیل مجاز سیلان منی شمرده اند و الا
فی الحقیقة سیلان شحم گرده ست نه منی و اگر از استماع کلام جماع و فکر درین کار بود
که نفس را خواهش مند ساخته سیلان منی آرد علاجش قطع سبب ست پس
اگر مع الکثرة باشد یا مع الضعف یا مع الحدة حسب آن تدارک کنند **انتباه**
سیلان منی زنان نیز افتد بهمان اسباب که ذکر کرده شد و گاه باشد که از
استرخای فم رحم افتد و تدبیرش قی کردن و در آب قابض نشستن ست و اینکه
همه را سود دهد تخم سداب سه درم تخم پنجنکشت و بیخ سوسن هر یک دو درم
گلنار و برگ گل هر یک یک نیم درم کوفته بیخته دو درم در دوغ یا آب غوره بدهند و یک
که ندی و ودی را سود دهد شهد لیچ بریان کرده بعسل امیزند و بدهند **فصل ۵**
در منی الدم و سببش ضعف خصیه و گرده ست و علاجش خصیتین در روغن
مصطکی نهادن ست اگر بی حرارت باشد و گرده را قوت دادن **فصل ۶** در
کثرت احتلام و علامت و علاجش همان ست که در رو منی گذشت و قطعه
اسرب بر پشت بستن بی واسطه محاذی گرده نفع دارد **فصل ۷** در فریسموس
و این مرضی ست که قضیب دائم قائم بود و تواتر کند علاج اگر از غلبه خون بود
تنقیه وی کنند و تبرید نمایند و اگر از برودت و یبوست بود قی فرمایند و چیزها
بادشکن بکار برند اکلا و طلاء و روغن سداب بالذبه بر عانه و پشت **فصل ۸**

فصل ۱۳ قضیب مردان و در فرج زنان چسپانیدن نافع تر بود و صلاح غذا مفید در وجع الانثیین سببش اگر ورم بود ذکر ورم کرده شد و اگر ریح بود منتقل باشد و تکمید و تدهین ادهان گرم کافی ست و اگر سوء مزاج بود حار باشد یا بارد معدلات این بارها گفته شد شربا و طلاء و اگر ضربه یا سقطه یا صدمه بود فصد لازم ست و ضماد بنفشه و خطمی و عنب الثعلب و نیلوفر و کدو نافع **فصل ۱۴** در تصغیر الخصیه و سببش برودت ست که بیضه را افسرده سازد و تدبیرش استحمام و ارخاء و تسخین ست **فصل ۱۵** در ارتفاع الخصیه این گاه باشد که تمامه بسوی مراق رود و در ظاهر هیچ نماند و چون چنین شود عسر بول و تقطیر و فتور حرکات پدید آید اما در ارتفاع اندک بجز وجع خفیف آسیبی نیست بلکه گاه در و هم نمی باشد اما چون دیر ماند آفت می آرد علاجش استحمام ست و روغن فرفیون بهر جذب مالیدن و اگر بعد حمام و ابزن محجمه بزرگ بر خصیه گذارند و بتدریج بکشند فرود آرد **فائده** گاه باشد که قضیب مرتفع شود و در ظاهر هیچ اثر نماند و تدبیرش همانست که گفته شد بهر نزول خصیه **فصل ۱۶** در دوالی الصفن و وی انست که رگهای کیس خصیه برآمده شوند چنانچه در پاهای مردم می افتد و علاجش همانست که در دوالی پای بیاید و ضمادات اگر در کیس افتد بدانچه در ورم صلب خصیه گذشت زائل شود **فصل ۱۷** در سترخاء الصفن یعنی فرو هشتن کیس خصیه علاج بازو و ابن گلسرخ و گلنار و مانند آن قابضات ضماد کنند و بطبیخ آن تنطیل **فصل ۱۸** در قروح قضیب و خصیه و حوالی آن و این دو گونه است یکی آنکه قرحه تازه بود و بو پیدا و علاجش مرداسنگ توتیا کنند در وی آدم و مرهمها و اگر خون غالب بود تنقیه نمایند دوم آنکه دیر مانده باشد علاجش باین مرهم کنند مرهم الاخوین مرهر یک دو مثقال صبر مرو اسنگ انزروت هر یک یک درم بروغن گل مرهم سازند **فائده** قرحه که در احلیل افتد حرقت بول و در موضع آن

یا فروتر از ان پاریده شود و مراق سالم باشد پس انچه با تحت صفاق است از صفاق بالاتر آید و مراق را از انجا بلند نماید و همچنان کاه باشد که در محل اربیه یعنی کش ران شق در صفاق افتد و در انجا نتو پدید آید و فتق البطن و الاربیه بیشتر زنان را شود علاجش ربط آن محل است بر فاند تقیل و عصابه محکم و ادویه و پرهیز همانست که در قبل گفتیم و بدانند که این مرض بهی نمی شود و تدبیر زیاده برین نیست که زیاده شدن ندهند فائده در ابتدای قیل و فتق داغ دادن سیخ گرم انگشتان هر دو پای را نافع گفته اند و همچنان رگ سطبر که در پیچ انگشت است از دست مخالف علت داغ دادن

فصل ۳ در نتو السره و وی اگر یوم ولادت شده باشد بسبب بد وارت قطع ناف یا بسببی دیگر در همان هنگام در اصلاح کوشند به ربط به فاند و چندان اما چون مستحکم شود به نمیگردد و اگر در غیر آن هنگام افتد از فتق صفاق آنجا باشد یا از اجتماع رطوبت بلغمی چنانچه در استسقای لحمی میشود و یا از اجتماع باد چنانچه در طبلی میشود و یا از رویدن گوشت زائد در ناف زیر پوست یا از انشقاق رگی زیر پوست و گرد آمدن خون انجا نشان فتق بر گشتن فرو نشست عند الغمز با قرار یا بی قرار و نشان رطوبت ثقالت و نشان باد لین ملمس و ازدیاد و نقصان آن بانگیز و کاسر باد و نشان گوشت شدت صلابت و بودن بر یک حالت و نشان جمع خون رنگ نتو بنفسجی یا سیاه نمود و نیست علاج انچه از فتق باشد گذشت تدبیر رطوبت و انچه از رطوبت یا باد باشد تدبیرش از استسقای لحمی و طبلی گیرند و انچه از رویدن گوشت باشد تعرض نکنند و انچه از اجتماع خون باشد زلو بران چسپانند و دوا به قالبصه که وسمه رگها بندد و در رعاف ذکر یافته ضماد سازند یا باز نیاید

باب ۳۲

در امراض که مخصوص زنانست **فصل ۱** در عقر یعنی حمل نگرفتن و سببش اگر سوء مزاج رحم بود حار یا بارد یا یابس یا رطب ساذج یا مادی علاجش حسب

حسب سبب توان کرد و دلیل حرارت رحم حرارت و غلظت و سواد خون ست و
دلیل برودت رقت و دیر دیر آمدن حیض و عدم حرقت و دلیل یبوست خشکی
فرج ست و قلت حیض و دلیل رطوبت سیلان رطوبت ست از رحم و همچنین
کس اگر حمل گیرد زیاده از سه ماه حمل نماند و آنچه مادی بود از لون رطوبت سائله
بر نوع ماده استدلال کنند و اگر افراط فربهی بود علاجش تهزیل ست و اگر فرط لاغری
بود علاجش تسمین ست و اگر حبس حیض بود علاجش ادرار او و اگر ورم رحم یا نتوء آن
یا قرحه یا صلابت وی بود علاجش دفع سبب ست و هر یک ازین در محل خود
ذکر شده و اگر باد غلیظ بود که در رحم تولد کند نشان وی انتفاخ عانه ست و ظهور باد
از فرج وقت جماع باواز و علاجش کسر باد ست و حمول ناری نهادن و روغن بید انجیر
بقدر سه درم همراه ماء الاصول هر روز دادن و گوشت طیور غذا کردن و اگر وقوع آفتی
بود در فم رحم چون ورم صلب یا رتق یا ثولول و مانند آن هرچه مسدود فم او شود علاجش
ازاله سبب ست چنانچه باید و این نوع عقر را انغلاق الرحم نامند و اگر انحراف فم رحم بود
از مقابل فرج که بدان سبب منی و حمل نشود و نشان وی درد رحم ست وقت جماع
و تدبیر میلان رحم می آید و اگر امور خارجیه بود چون بسرعت برخاستن زن بعد انزال
و حرکت عنیف و مانند آن که موجب ازلاق منی از رحم شود علاجش منع سبب ست
فائده گاه باشد که عقر از جانب مرد بود و درین صورت علاج مرد باید کرد و فساد مزاج
منی وی دریافته و بر حقیقت عقر مطلع شده و گاه باشد که در اصل خلقت مرد یا
زن قابل تولد نبود و بالخاصیه مشابه بعضی اشجار که هرگز بار نمی آرند و عقر حقیقی
همین ست که این را علاج نیست بالجمله امتحان عقر حقیقی که از مرد ست یا از زن
آنست که منی هر دو را جدا جدا در آب اندازند هرکدام که بر آب ایستد و نشین
نشود عقر از صاحب آن باشد بیان ادویه که بالخاصیه یاری میدهند بر احتبال

براده دندان فیل یکمثقال بخورانند دیگر بول فیل وقت جماع یا قبل از ان نوشانند
دیگر شیر یابها خصوص که شیر مایه خرگوش فرزجه فرمایند متصل پاک شدن حیض
و عقرب بمجامعت نمایند **فصل ۲** در کثرت اسقاط یعنی بسیار افتادن جنین و
سببش یا از امور خارجیه بود یا نفسیه یا بدنیه و علاجش منع سبب کافی است و تفصیل
اسبابش از عقر جویند که این هر دو متحد الاسباب اند در اکثر **فصل ۳** در عسر ولادت تدبیر و
حسب تقاضای مزاج او حال معلوم شده نیست و طریق صواب در حق حبالی خاصه آنانکه
ولادت آنها بعسر باشد آنست که از ماه هشتم نوشیدن شیر شروع کنند بقدر هضم و
قبول طبع و چون آثار وضع ظاهر شود بحمام برند و آب گرم بروی ریزند و در آبزن
نشانند و تدهین نمایند و چند قدم بگردانند پس متوجه سازند بوضع بحضور قابله و پیش
ازین باید که از بول و غائط خود را خالی کند و از آب سرد و سردیهای دیگر پرهیز نماید
کند و بر درد صبر نماید و دم فرو کشد و آواز ندهد و بر پای زور کند و قابله روغن بادام
یا روغن کتان و لعاب تخم کتان نیم گرم بر فم رحم بسیار مالد تا طفل بسهولت برآید
دیگر ادویه که بالخاصیه عسر ولادت را آسان سازد سنگ مقناطیس قطعه کلان در دست
چپ دهند دیگر سبد بر زانوی راست بندند دیگر دارچینی خورانند و اگر حلتیت با
جندبیدستر آمیزند و دهند زود اثر کند اما اگر حرارت نباشد توان داد دیگر پوست
خیارشنبر چهار مثقال نرم بکوبند و بپزند و شربت بنفشه یا نخود آب آمیزند و بخورانند
مجربست و حوامل را عطریات بسیار نباید شمانید خصوص وقت وضع که قطعا
تجویز نیست **فصل ۴** در احتباس مشیمه و موت جنین نشان موت جنین آنست
که حرکت نکند و اطراف حامله سرد شود و نفس متواتر زند و علاجش مبادرت در اخراج
باید که مشکطرامشیع و پرسیاوشان و اهل هر یک سه درم ترمس دو دینه هر یک دو درم بجوشانند
و با ده مثقال نبات نوشانند و عطسه آورند بشمانیدن کندش شونیز و جز آن چون عطسه

آمدن گیرد دهن و بینی آنرا بگیرند تا قوت عطسه درون افتد و مدد دهد و اگر پوست مار
و سرگین کبوتر مجموع یا تنها بسوزند و دود آن برحم رسانند زود برآرد و اگر هیچ حیله
برنیاید قطع جنین باید کرد و قوابل که باین کار مخصوص‌اند میدانند طریق آنرا **فصل ۵**
در احتباس نفاس و تدبیر وی از احتباس طمث جوید بیان او و به که درد
بعضی زنان را بعد ولادت افتد ساکن کند تخم کتان بجوشند و برحم رسانند دیگر
شیر خر نیم گرم کنند و آبدست نمایند دیگر پیه استر و خر دود کنند دیگر آب صعتر نوشانند
دیگر طبیخ خبازی نوشانند و برحم رسانند دیگر اگر هیچ دوا سود ندهد توان داد پوست
خشخاش یعنی کوکنار در آب تر نمایند قدری از آن بنوشانند **انتباه** گاه باشد که
باسقاط حاجت می‌افتد و تا ضرورت نبود ارتکاب این نشاید خصوص بعد ظهور حیات
و تدبیر اسقاط انست فتیله از کاغذ بافته بدهن رحم گذارند اگر این القطران یا آب
حنظل یا بطبیخ او یا بزهرهٔ گاو آلوده باشند قوی‌تر باشد دیگر انگزه نیم درم سداب
سه درم هر یکدرم بکوبند و بطبیخ اهل دهند صبح و شام این یک شربت ست و غذا نخود
باشد دیگر تریاق اربعه مجرب ست و هرچه در اخراج مشیمه و جنین مست ست نافع و هنگام
اسقاط نخست استحمام و تدهین شکم بروغن بید انجیر و شرب امراق حریره لازم ست
بعده مسقطات بکار بستن پس از اسقاط مقل و خردل تبخیر کند برحم تا خون سایل
شود و غلیظ نگردد **فائده** هرگاه خواهند زن بار نگیرد تدبیرش انست که
بعد از جماع زن اجهیدن فرمایند هفت یا نه بار و فورا برخیزانند بعد از آن عطسه
آورند و بصیر و روغن کنجد آلوده جماع کردن منی بلغزاند دیگر فلفل بعد جماع
برداشتن دیگر سرگین موش با شهد فرزجه ساختن دیگر که تمام عمر بار نگیرد سرگین
فیل خشک کنند و با شهد بخورانند زن را **فصل ۶** در رجا و این مرضی ست شبیه
بحمل و فرق درین و در حمل از نجا و ز هنگام حرکت و دیگر آثار پوشیده نیست

از احتباس طمث و تغیر رنگ و انتفاخ پستان ۱۲ سرگین فیل برداشتن نیز منع حمل میکند ۱۲

در رطوبت و منی آنست که رطوبت با عفونت باشد و منی سپیدتر و با قوام تر از نسبت رطوبت بود و علاج وی همانست که در سیلان منی مردان گذشت **فصل ۱۷**

در احتباس طمث یعنی بند شدن حیض سببش اگر قلت خون بود نشان وی سخافت بدنست و جز آن از لوازم وی علاجش افزودن خونست با غذیه مقویه و اگر غلظت خون بود بسبب برودت یا مخالطت خلط غلیظ تقدم اسباب و وجود آثار بر وی پیدا باشد علاجش تنقیه اخلاط غلیظ است و استعمال ملطفات شربا و بخورا و اگر انسداد افواه عروق رحم بود نظر کنند که موجب آن حرارتست یا برودت یا یبوست و حسب آن تعدیل نمایند چنانچه در عقم گفته شد و اگر موجب انسداد اندمال قروح رحم باشد علاج نپذیرد و لیکن جهت امن از آفات کثرت فصد و ریاضت و تقلیل غذا لازمست و اگر رتق بود ذکر رتق می آید و اگر فربهی مفرط بود که مسالک بند کند علاجش تهزیل ست و اگر انحراف رحم بود تدبیر میلان وی نمایند **فصل ۱۸**

در رتق و وی آنست که چیزی زاید بر فم فرج یا مابین فرج و فم رحم یا بر فم رحم پدید آید اول مانع دخول قضیب ست و ثانی مانع دخول تام و ثالث مانع دخول نیست لیکن مانع می آید خروج حیض را و علاجش دستکاریست **فصل ۱۹**

در بثور رحم یعنی بروز رحم و نشان خروجش آنست که در عانه و قطن و مقعد درد عظیم پدید آید و گاه از وی غشی افتد و در فرج جسمی نرم محسوس شود و علاجش آنست که اول تنقیه امعا کنند بحقنه و تنقیه مثانه بعد را بعده روغن زنبق یا گل بگیرند و قدری روغن خلوق و قدری غالیه در آن آمیزند و نیم گرم در رحم چکانند و بران بمالند پس بر پشت خوابانند و رانها بر دارند بنوعیکه گشاده باشند و بهم نپیوندند و آنرا فرا یابند تا از فرو غوطی گره بهم نساخته و بطبیخ قابضات که در شراب مطبوخ باشند نشسته کرده و در شیئ اقاقیا و

ورایک الالیده بوساطت آن رحم را بر وارند پس آن کروهه همابجا بدارد و بر فائد
ویک فرج را محشو سازد و بعصابه بربندد و بنوعی که الیق بود پس بر عانه و نواحی فرج
قابضات ضماد نمایند و بر کمرگاه مائل بطرف ناف محاجم نهند بلا شرط و نکنند و تا سه
روز باید که بر همین هیأت بماند و از هرچه مضر بود و محرک باشد اجتناب کنند و پیوسته
عطریات ببویند و روز سوم برخیزد و آن کروهه ورکرده تجدید نمایند و مربوط العصابه تشتر
کنند برفق تا خاطر جمع شود **فصل ۲۰** در میلان رحم یعنی مائل شدن رحم بجانبی و وی
بلمس اصابع معلوم میشود و قوابل را او ایضا وجع در وقت جماع لازم است و باشد که
زحیر آرد و بول و غایط حبس کند علاج اگر سببش امتلاء و امتداد رگها بود و از خون فصد
صافن کنند از محاذی شق مائل و اگر بقبض بود و از اصابت برد و از آن مرطب نشانند
در روغن بابونه و پیه بط بمالند و اگر انصباب رطوبات بود بر رحم تنقیه نمایند با یارجات
و بعد زوال سبب اگر میلان باقی بود قابله را فرمایند که بانگشت راست کند بعده تمریخ
قیروطی یا شحوم بر انگشت تا اذیت ندهد **فصل ۲۱** در اورام رحم و سببش اگر
ماده حار بود و نشان وی تپ حاد است و تواتر نبض و نفس و فساد معده و دماغ و ظهور
وجع در عانه یا قطن حسب وقوع ورم در مقدم رحم یا مؤخرش و در خاصرتین اگر بهر دو
جانب بود و علاجش همانست که در ورم مثانه گذشت و چون ریم کند ببشکافد
تبدبیر قرحه رحم کوشند و اگر بلغمی بود وجع نواحی عانه اقل ثقل پیدا بود و علاجش فی
آنچه در ورم سرد مثانه گذشت و اگر سوداوی بود و نشان وی ظهور صلابت است و
میلان رحم و قلت وجع و کثرت ثقل علاجش تنقیه سوداست بفصد و اسهال و
استعمال مراهم و شحوم و ادهان زرد و حمولا و طلاء و بطبیخ شبت و خطمی آبزن ساختن
تنها روزی دو بار **فصل ۲۲** در دبیله رحم ورم چون پخته شود و ریم
نکند دبیله نامند علاج اگر در فم بود و بشکافد تا ریم برآید و اگر در قعر بود و مدرات

نوشانید واودیه مرخیه ضماد نمایند ونهایت تدبیر ملازم باشند واگر کشیدند انجیر و حرمل
جوشانند و بطبیخ او حقنه رحم نمایند وجرم اینها کوفته در محل ورم بر عانه ضماد سازند و
بعد انفجار به تنقیه ریم واندمال کوشند چنانچه گذشت **فصل ۲۳** در سرطان رحم
این اکثر عقب ورم گرم رحم افتد ونشان او صلابت و حرارت وخس بالنسبت و درد
تا حجاب سینه بر آمدن وپشت پای متورم شدن و هر چند مرض مذکور دوا پذیر نیست
لیکن جهت آنکه قوت نگیرد باصلاح همی کوشند باستعمال مرهم در و نشان و فرزجه حراز
و مرهم رسل خاصیتی عجب دارد وجهت تنقیه سودا که گاه فصد واسهال لازم است و
اعانت بر ترطیب واجب **فصل ۲۴** در اختناق رحم واین مرض مشابه است بصرع
و غشی لیکن درین کف از دهن نمی آید واضطراب نمی افتد ابیهوشی مفرط می باشد
که هرگز چیزی نمی شنود وعلاج در حالت مرض تدبیر همانست که در غشی وصرع گذشت الا
آنکه چیزهای خوشبو قطعا نبویانند بلکه کوکرد و فتیل پشم پیش بینی سوزند و عطریات در رحم
مالند و غدغه کنند واگر جماع ممکن باشد خاصه اگر عدم جماع وتراکم منی باعث بوده باشد
نفع تمام دهد وانجا که حبس طمث موجب بود فرفیون و فلفل حمول سازند و در حال افاقت
حسب حاجت تنقیه وتقویت توان کرد **فصل ۲۵** در اجتماع آب در رحم و نشان او
احتباس حیض است و ظهور حالتی شبیه باستسقای زقی و باشد که گاهی رطوبت از رحم
بالا آید علاجش تنقیه است و ادرار دادن وانچه از بهر استسقا و سیلان رحم
گفته شد بکار بستن و حجامت و ریاضت نفع تمام دارد و گویند خربق سپید حمول کردن اثر کثیر
دارد **فصل ۲۶** در نفخه رحم و نشان او انتفاخ عانه است مع الوجع و از درون
وست چون آواز طبل بر آمدن لهذا البعضی در تعریفش گفته اند حالتی است شبیه
به استسقای طبلی علاج تنقیه بدن وکسر ریاح نمایند بمفتحات حقنا و فرزجه وضماد و
تکمیدا وابزنا و هر چه در طبلی ست در اینجا بکار آید **فائده** غذیله دابه و عاقوتا

انفع اما در اینجا که بلغم منصب شده باشد تضمید محللات و اکثر کفایت کند بی تنقیه و
اگر تمدد اضل بیح بود در ظهر تشابش همانست که در انصباب رفت الاثقل که درین
نباشد یا کمتر باشد اما در اگر درد ثقل بود و علاجش نیز همانست زیرا که اصل این
باد و بلغم ست و اگر کثرت جماع بود علاجش ترک جماع ست و تدهین پشت بروغن گل
و سورنجان و اگر کافی نشود تنقیه نمایند بلغم را و اگر ضعف کلیه بود علامت و علاج
آن گذشت و اگر امتلای رگ پشت باشد از خون نشان وی آنست که
از ابتدای فقره پشت تا قطن درد کند و ضربان و علاجش فصد باسلیق و مابض ست
و تبرید شیر با و طلا و اگر بمشارکت رحم بود چنانچه بعضی زنان را وقت آمدن حیض
می شود جهت فراغت نیامدن حیض علاجش ادرار حیض ست و تدهین پشت
بروغن گل **فصل ۳** در وجع خاصره و اسباب و علامات و علاجش از وجع ظهر
جویند **فصل ۴** در وجع المفاصل یعنی درد بندگاه و عام ست که
این درد با ورم باشد یا بی ورم بالجمله آنچه در مفصل سرین افتد وجع الورک
نامند و آنچه از ورک خیزد و بر پای فرود آید عرق النسا خوانند و آنچه در مفصل
کعب یا در انگشتان پای افتد نقرس گویند و این بیشتر در ابهام پای شود اما
آنچه در مفصل اطراف افتد نامی علیحده ندارد و باسم مطلق که وجع المفاصل
ست مسمی ست و چونکه سایر قیاسش در اسباب و علاج متحدند تدبیر کلی نوشته
می آید و بعضی امور که مخصوص ست اشاره بدان کرده خواهد شد بدانکه سبب و
اگر سوء مزاج ساده بود گرم یا سرد یا خشک نشان وی آنست که تدریج
حادث شود و ثقل و ورم هیچ نبود پس آثار مخصوص هر کیفیت بر وجود آن
گواهی دهد علاجش تعدیل ست شربا و طلا را اما سوء مزاج رطب سبب وجع
نمی شود اگر کثرت خون بود نشان او حمرت عضو ست و تمدد و ضربان و علاجش

فصدست از طرف مخالف اگر علت در دو از یکطرف بود والا از هر دو طرف و ایضا اگر
علت در یدباشد اکحل زنند و اگر در رجل باشد باسلیق و هرچه نکه باشد خون اندک فرو
گیرند بعده حسب حاجت تلیین شکم کنند و اشربه معدله دهند و در ابتدا و تزاید روادع
طلا نمایند اما بعد فصد و عند شدت درد مخدرات نیز بیفزایند و قریب بانتهاء مرخیات
ضماد سازند چون بنفشه و خطمی و بعد رسیدن بانتهاء محللات چون اکلیل و بابونه بکار برند
ضماداً و نطولاً و اگر فساد خون بود بسبب آمیختن صفرا درو هی آثار صفرا نیز پیدا بود
چون شدت وجع و حرقت و جز آن علاجش نیز فصدست و تلیین اما درینجا باخراج
خون کثیر حاجت نیست و بعد تنقیه استعمال مدرات بار و نفع تمام دارد و تضمید محللات
اصلا درینجا نشاید و سکنجبین درین هر دو انفع الاشیاست تا بسیار ترش نباید و اگر
صفرا بود و آثار صفرا صرف پیدا بود و علاجش تلیین و تعدیل ست و قی نفع تمام دارد
و بفصد حاجت نیست و بدانند که از صفرای صرف وجع المفاصل نادرست که پدید آید
و اگر بلغم بود نشان وی کثرت ثقل ست و دیگر آثار برودت و علاجش قی ست
و اگر کفایت نکند بمنضج و مسهل پردازند بکرات و بعد تنقیه تام مدرات حار دهند
و درینجا هیچگاه روادع صرف و محلل صرف بکار نتوان بست و اگر سودا بود نشان او
کمودت لون ست و قلت وجع و تمدد و کثرت صلابت ورم و علاجش فصدست
و تنقیه سودا بمسهل بعد نضج تام و تضمید مراهم ملینه **فائده** چون فصد کنند
رگ وسیع زنند پس اگر خون غلیظ و سیاه آید وافر بگیرند و اگر سرخ و صاف آید
فرو بندند و بتلطیف ماده کوشند بعده بفصد پردازند و اگر ریح بود نشان او
انتقال درد و شدت تمدد ست و علاجش گلقند و گلاب و عرق بادیان و شربت
بزوری دادن ست و روغن گل مالیدن و تنقیه بلغم و تجوید هضم متوجه بودن نوعی ست
از نیجی که از شدت حدت باستخوان میرسد و آنرا می شکند و فاسد می سازد

اگر زخم بود مرہم نہند و اگر قشر با سقطه بود قیشا و گل ارمنی بآب یا گلاب نہند و آب سرد بر ریزند و باشد که حجامت کنند و اگر فشار رون موزه بود تدبیرش نیز ہمین ست و اگر انصباب مواد بود و اگر یا در خون ست فصد و اگر دیگر ست قی و اسہال باید فرمود و در جا روغن گل و در یا بد روغن بابونه و فرفیون و قسط مالند **فصل ۶** در وجع کف الرجل و این مرضی ست که کف پای درد کند و یا نہادن متعسر بود و علاجش عدس در سرکه پخته ضماد کردن ست و اگر خون غالب بود فصد مقدم دارند

باب ۲۴ در حمیات یعنی تپہا و این سه گونه باشد حمی یومی و حمی خلطی و حمی دقی **فصل ۱** در حمی یوم و این تپی ست که بروح تعلق دارد اصالةً و در اکثر بیک روز زائل میشود لہذا بدین نام مسمی ست و وی حسب سبب باسمی مخصوص ست چنانچه غمی و ہمی و فرعی و فکری و غضبی و فرحی و سہری و قشفی و تعبی و استفراغی و وجعی و غشی و جوعی و عطشی و سددی و استحصافی و تخمی و ورمی و شمسی و ناری و غذائی و دوائی و زکامی و نزلی و شرابی و زحیری و معنی ہریک معلوم ست و ہر واحد ازین اسباب چون مفرط میشود روح را گرم میکند و تپ می آرد پس اگر تعلق حرارت بیشتر به روح نفسانی بود یا حیوانی یا طبیعی تپ را نیز بہمان روح مضاف سازند چون حمی یوم نفسانی و حمی یوم حیوانی و حمی یوم طبیعی و از ظہور ضرر بیّن در روحی ازین ارواح توان دانست که در کدام روح تعلق گرفته و علامت حمی یوم علی الاطلاق آنست که حرارت او یکسان بود و غیر سوزان شبیه حرارتی که از ریاضت میشود و از آثار عفنی و دقی مبرا بود و در اکثر بیک شبانروز منقضی میشود بشرطیکه منتقل بحمی دیگر نشود و علاجش ازاله سبب ست بہر چه در خور وی بود و بدانند که درین تپ از غذا باز ندارند مگر در تخمی و ایضاً استفراغ نفرمایند مگر در سددی که سببش

امتلا بود و دیگر استفراغی که با ذلک بدن ممتلی باشند و در تخمی که هنوز ثقل موجود
باشد و در نزلی که جاری بود و پوشیده نماند که ذلک در ریاضت معتدل و استحمام در
استفراغی انفع است و در سدی نافع استفراغی است که مسام بسته شوند و بشره
کثیف گردد و سدی آنست که در عروق ضیقه یا دهند شود اما تشققی است که از
ترک ریاضت یا ترک استحمام و مانند آن هرچه محلل فضول باشد واقع شود خواه
بسده انجامد یا نه و زحیری اگرچه همچون دیگر امراض نیز خالی از آن نیست که احداث
تپ مذکور بوجع میکنند یا باستفراغ اما تخصیص او بذکر محتمل بنا بر کثرت وقوع آن
باشد یا بنا بر اتفاق **فصل ۲** در حمی خلطی و چون خلط چهار است بچهار قسم
این فصل منقسم شده **قسم اول** در دموی یعنی خونی و این دوگونه است
یکی آنکه خون گرم شود و فقط و افزون گردد و تپ آرد لی آنکه متعفن شود و
دوم آنکه متعفن شود و این تپ را علی الاطلاق مطبقه خوانند و آنرا که غیر عفنی است
سونوخس نامند و نشان این تپ از آثار غلبه خون یا عفونت آن و ایضا از
یکسان بودن تپ و نیامدن عرق پوشیده نیست و در عفنی تعفن در بول و براز لازم
و کذلک همه اعراض در ثوران بود نسبت سونوخس و علاج این تپ اخراج خون
بهر وجه که ممکن و اسهل باشد و حسب حاجت بتطفیه و تصفیه کوشیدن با جمله
افراط تبرید درین تپ منع است تا به لیشر غش نینجامد و در سونوخس خون
هرچند بیشتر گیرند بهتر است و در عفنی بقدر مناسب پس اگر رقت در خون باشد
تغلیظ کنند بشربت عناب و اگر غلیظ باشد تلطیف نمایند بسکنجبین ساده و
هرچه ملین طبیعت است باید داد و هرگاه بعد بحران مادّه در رگها باقی باشد آب کاسنی
سبز بقدر بیست درم بستانند و بجوشانند و کف بردارند و پانزده درم سکنجبین آمیزند
و بدهند و آنجا که ضرورت باشد دادن حموضات ضرر دهد لعاب بهدانه و اسبغول باید

تنجیت و شربت بنفشه لعوق باید کرد و اگر عوض حموضات چیزی دیگر دهند که هم تپ
نفع دهد و سرفه را نیز مضر نبود بهتر باشد و درین تپ عناب خیسانیده یا جوشانیده
آب وی مکررات نوشانیدن و مداومت بران نمودن اثر تمام دارد خاصه آنجا که تغلیظ
مطلوب باشد و اسبغول فقط در تصفیه چون کفایت دارد و آب آلو نیز نا مضرت
و سرفه را هم بسیار مضر نیست **قسم دوم** در صفراوی مفرد و مرکب و نشان
صفراوی غیره در مقدمهٔ کتاب گذشت درینجا باید دانست که اگر مادهٔ صفرا داخل رگها
عفن شود تپ لازم میباشد و یک روز در میان اشتداد میکند و این را غب لازم
میگویند پس اگر ماده مذکور در رگها حوالی دل و معده باشد عوارض اشتداد باشند
و این تپ را محرقه خوانند و اگر خارج رگها عفن شود غب دایره نامند پس آنجا که
مادهٔ صفرا خالص بود غب خالص گویند و اگر با بلغم مرکب بود و ترکیب او شدید باشد
چنانچه امتیاز بینهما نتوان کرد غب غیر خالص نامند و اگر ترکیب بشدت نبود
شطر الغب خوانند بالجمله خاصه خالصه اثر است که یک روز آید و یک روز نه مگر آنکه دو غب
جمع آیند و خاصهٔ غیر خالصه اثر است که یک روز بشدت آید و دوم روز نیز اندکی تغیر پدید آید
اما شطر الغب که هر دو مادهٔ آن خارج عروق عفن باشد خاصه ویست که یک روز
آثار تپ بلغم پدید آید و روز دوم هم آثار بلغمی و هم آثار صفراوی زیرا که بلغمی هر روز
نوبت کند و صفراوی یک روز در میان و اگر هر دو داخل عروق باشند آثار هر دو هم
لازم بود و مع ذلک یک روز در میان تغیری زاید پدید آید و اگر صفرا داخل عروق
بود و بلغم خارج آن صفراوی لازم باشد و بلغمی نیز هر روز آید و درینجا نیز یک روز
در میان اشتداد ما لازم است کما لا یخفی و این هر سه نوع شطر الغب غیر خالصه
مسمی است و اگر صفرا خارج عروق بود و بلغم داخل آن بلغمی لازم باشد و صفراوی
یک روز در میان آید و روز نوبت صفرا عوارض اشتداد تمام نمایند

آنکه بلغم شور باشد که درآنجا بجز تبرید نباید کرد و بالجمله در علاج تپ تا جنس و فصل و نوع
و ترکیب کما ینبغی مفهوم نشود دلیری بعلاج نشاید نمود و قرص گل در مرکب بسیار
نافعست و سکنجبین همراه گلقند بدستور و عوارضات که در محرقه پدید آید افراط
عرقست و رعاف و سبات و ضیق نفس و شهوت کلبی و عطش متواتر و غشی
مانند آن و تدبیر هر یک از محلش جویند با رعایت تپ و محافظت قوانین و نوع
از صفراوی که درون گرم بود و بیرون سرد و این نیز سمی است به لیفوریا و نشان و
لزوم تپ است و نوبت غب مشتد شدن و دیگر آثار صفرا پیدا بودن و گرمی
باطن و سردی ظاهر گواه آن و علاجش علاج غب خالصه است و سکنجبین با گلقند
نافع و نوعیست که صفراوی باغشی باشد و این را حمی غشیه گویند و علاجش از
حمی غشی گیرند و وقت نوبت نان و سرآب لیمو ترکرده چند لقمه بخورانند قسم سوم
در حمی بلغمی و ماده وی اگر در خلل رگها عفن شود لثقه خوانند و این ماده اگر بلغم شور
بود در عروق نواحی دل و معده باشد ایضا سمی است به محرقه اما در محرقه صفراوی
و محرقه بلغمی از ظهور آثاری که بهر ماده مخصوص شده فرق بین است و اگر خارج
رگها عفن شود نائبه باشد و مواظبه خوانند اما لثقه لازم باشد و بی لرزه اگرچه
فاتر شود لیکن محسوس نباشد فتور او و نائبه هر روز یکبار رود و باز فرو انگیزد و دیگر
آثار بلغم پیدا بود مگر آنکه بلغم شور باشد که علامت حرارت در وی پدید آید و هر چون
که باشد حرارت این بحرارت صفرا نرسد و نشان بلغم مالح آنست که ابتدا اقشعریره
کند و برد و لرزه کم باشد و نشان زجاجی آنکه لرزه شدید بود و نشان حامض
آنکه برد شدید بود و نشان حلو آنکه برد در وی کم باشد و در اکثر تا چند نوبت از
قشعریره و برد و نافض هیچ نباشد علاج تا یک هفته سکنجبین عسلی و ماء العسل که در و
زوفا پخته باشند و کشکاب که در وی قدری بادیان و تخم و مطبوخ بود همی دهند و گل

بود ربع دائره اند و وی بعد دو روز نوبت میکند و از انکه روز اخذ وی بحساب
روز ترک چهارم روز است ربع می نامند و بر همین قیاس نامند اسامی این حمی ازکه
تسمیه وی باعتبار یوم اخذ و ترک نهاده اند چون خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر
همه بکسر الاول و زیاده برین نیز مشهور شده است اما ربع کثیر الوقوع است نسبت
با خواتش و ربع از دو وجه بیرون نیست یکی انکه از عفونت سوداء طبعی بود و
تقدم تناول چیزهای سودا افزا و ضعف نبض بران گواهی دهد دوم انکه از
سوداء غیر طبعی افتد و چون متحقق است هر خلط که بسوزد سوداء غیر طبعی
می شود پس ربع یا دموی باشد یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و ظهور
آثار هر یک ازین اخلاط بران گواهی دهد و ربع صفراوی با حرارت پیدا شود و زود
میگذرد و پوشیده نماند که تپ ربع از جمله امراض مزمنه است اکثر دیر میماند و باشد که
پنج و شش نوبت منقضی شود و باز عود کند علاج تدبیر مشترک در جمیع اقسام آنست که
روز نوبت خاصه که نوبت اول روز بود غذا و آب ندهند خصوص آب سرد و هرچه از جنس
میوه تر باشد و آنچه باد انگیز و هرچه گرم خشک آنچه سریع التعفن بود منع نمایند و مهما امکن
در نضج کوشند بچیزهای مرطب غذا و دوا و پس از نضج تنقیه نمایند حب الخلط بدفعات
دموی و سوداوی فصد فرمایند اما بعد دو سه نوبت و در دیگر اقسام نیز فصد مجوز است اما پس از
نضج مگر در صفراوی و انجا که خون سرخ و صاف برآید ترک فصد باید گرفت البته و از انکه این
تپ دیر میکشد مراعات قوت باید کوشید و پرهیز سخت نباید فرمود و سر هر ماه فصد
کردن و خون اندکی گرفتن و روز نوبت سه گهری پیش از آمدن تپ محجمه بر سپرز
نهادن بسیار مفید و ظاهر النفع است فائده حمیات که ترکیب فتد کثیر اند و با
علاحده مخصوص نیستند مگر شطر الغب و غب غیر خالص و از ینها آنکه بلا انتظام
مختلط باشند و ترکیب مرکبات از سه وجه بیرون نیست یکی انکه تپ هنوز در بدن موجود

باشند که تبی دیگر گیرد و این ترکیب را مداخله گویند دوم آنکه چون یک تپ یکسار شد
و دیگر تپ سر بر آرد و این ترکیب را مباوله نامند سوم آنکه دو تپ معا گیرند خواه که
آنها معا باشند یا نه و این ترکیب را مشارکه خوانند و مشارکه نامند و علاجش بتامل
نمایند تحقیق نمود و هر چه غالب باشد ازاله آن بیشتر مرعی دارند **فصل** در
حمی دق تپ دق وی آنست که حرارت غریبه باعضای اصلی خصوص بدل و بیز و
رطوبات طبعی بدن را شروع در افنا نماید و این تپ تا که در ابتدا است بجز و ق
ویرانی خوانند لیکن چون بمرتبه دوم رسد و کدازش در اعضا افتد ذبول نامند
و چون ازین هم تجاوز کند و موی ریختن گیرد مفتت و متشفف گویند و در بنوقت
تدارک مشکل ست و علامت دق مفرد آنست که تپ نرم لازم باشد و بعد خوردن
غذا بر افروزد و نبض صلب و ضعیف و متواتر بود و بعد تناول طعام میل بقوت
و عظم نماید و چیزی در بول پدید آید علاج بترطیب و تبرید کوشند حسب حاجت
باصلاح غذا و ماوی و هوا و دوا و شیر خر و دوغ درین تپ نافع ست اگر با تپ دیگر
باشد و طریق شرب اینها از مطولات جویند و در تمرض مهما امکن بتقویت اعضای
رئیسه کوشند مع مراعات ترطیب تا ممکن باشد احتیاط نمایند که طبع نرم نشود و هر گاه
ضعف پدید آید بار اللحم نکو چیزی ست و بدانکه مرضی ست مشابه بدق که اطبا
آنرا دق الشیخوخت نامند و دق الهرم خوانند و وی آنست که حال جوان مشابه
پیران شود و حال پیران خراب تر از آنکه بود گردد ولی حرارت و وی بیشتر پیران را افتد و
بجوانان کم و بکودکان کمتر و سبب وی سرد شدن ست از افراط تبرید در حمیات
یا نوشیدن آب سرد و بعد ریاضت یا بوجهی دیگر و علاجش تعدیل مزاج ست باستعمال
آنچه گرم تر بود نه بافراط و گاه گاه عسل لیسیدن نافع ست و اگر مستحکم شود متعذر
البرء ست اما دست از تدبیر باز ندارند که بهلاک عاجل نینجامد و دق زر سود مند

و تدارک جراحت بمرهم اسفیداج فرمایند جا و رسیه شود صغار کاورس مانند است که سرش سپید است و بخش سرخ باشد و متفرق بر آید علاجش تنقیه صفرا و بلغم و لوت آثار بگلاب و قدری سرکه طلا کردن و فصد اگر حاجت آید مجوز است نار فارسی بثره پر آب رقیق شدید الحرقه و کثیر الحکه است که چون بر آید زود چشکریشه کرد و پیش از بروز او خطوط سرخ طاوسی در آن محل پدید می آید و این را هم آتشک گویند و بعضی حمره نامند علاجش فصد است و تنقیه صفرا و تضمید بمرو سنگ بگلاب سائیده نفاطات بثور کبار مشابه بآبله است که از سوختن می افتد و در و اکثر آب رقیق پیدا شود و گاه خون رقیق و گاه چرک غلیظ پیچ نباشد و در این حالت مسمی است نفاخات نیز و علاجش فصد و تغلیظ خون است و بعد از آنکه نفاطه بترکد باید بسوزن زر بشکافند و مبردات طلا نمایند شری بثور مسطحه بسرخی مایل است که بعضی از وی خرد بود و بعضی بزرگ و اکثر دفعة می افتد با خارش و کرب و اگر رطوبت از وی بتراید و لم خوانند و وی اکثر دموی بود و گاه بلغمی و آثار هر یک بین است و علاجش در دموی فصد است و تلیین و تضمید سرکه و گلاب و روغن گل و در بلغمی تنقیه و تقطیع بلغم و شری بلغمی را بعضی بنات اللیل خوانند باشرا نوعی است که از صفرا و خون پدید آید و در روی و نشان هی است که روی دمعایت سرخ باشد و درد و ضربان و سر و گوش و بینی و رخسار و جبهه منتفخ شود علاجش خون گرفتن است و بعد آن طبیعت را نرم کردن و وقت تلیین بر حلق و سینه مبردات ضماد نمایند تا ماده از روی و سینه بزیر و طبیعت میل نماید و شراب سکنجبین آمیخته نوشیدن اثر تمام دارد طاعون ورمی است که اکثر در ایام وبا پدید می آید و حرقت شدید لازم اوست و رنگش سرخ پیدا شد یا زرد و یا کبود یا سیاه و یک بتر تیب بدتر است علاج و تبرید و تقویت دل و دماغ مبالغه نمایند و نواحی ورم چیزهای سرد طلا نمایند نه بر نفس ورم و بر نفس ورم نشتر طرزند عمیق و آب گرم

بشویند تا خون بسیار برآید و هرگاه امتلای خون باشد فصد مجوزست خاصه که اول شرط بر ورم زده باشند **اورام مغابن** ورم غیر سمی ست که در بغل یا پس گوش یا بن ران پدید آید و وی اگر بسبب قرحه یا جرح عضوی بود چنانچه در بن ران از قرحه پای پدید می آید و مانند آن جدا طلا کردن کافی ست و محتاج تنقیه نیست و اگر بدون آن بود از دفع اعضای رئیس ماده را و ادویه مرخیه ضماد نمایند و قطعا رواد عات طلا نسازند بخلاف دیگر اورام لی سمیت که در ابتدا استعمال روادعات دران لازم ست و چون ماده وی بجمع آرد و نضج و تفجیر کوشند **آکله** بپارسی خوره گویند و خاصیت که بگوشت نواحی تعدی میکند بسرعت مثلا اگر جبیع در عضو پدید آید تا تمام بقدر فلوس خیار شنبر وسعت بگیرد و علاج کردن آن داغ دادن ست و مع ذلک گل ارمنی یا بجبر حوالی آن طلا ساختن و تنقیه بدن مبالغه نمودن تا آنکه و آب یا بشراب جراحت را شستن و اگر سود ندهد بر نفس آکله داغ دهند بروغن کنجد بدین وجه که روغن کنجد سخت گرم کنند و حوالی آن از خمیر بگیرند و در میانش روغن جوشان بینداز ند **دمل** ورم معروف ست علاجش تنقیه خون و دیگر اخلاط ست و سکنجبین خورانیدن از ابتدا تا سه روز روادعات نهادن و در روز چهارم آب سنبل بسپید تخم مرغ سرشته ضماد کنند و چون وی تجمع نهد بپزند و بشکافند و بعد پاک شدن ریم باندمال کوشند و ادویه منضجه انجیر و علک کوفته ضماد سازند دیگر خمیر گندم با اندک نمک و روغن کتان و عسل آمیزند و برنهند ادویه منفجره خمیر ترش و تخم مرغ سرگین کبوتر و آهک آب نارسیده و زرده تخم مرغ و عسل سرشته ضماد سازند و بعد آنکه شکافتن با آهن بهتر از شکافتن بدوا **فائده** اگر پیمان ورکه دمل ظاهر شود آهک بروغن کنجد با سپیده مرغ سرشته طلا نمایند زیاده نشود **شبله** وی ورمی ست بزرگتر از دمل که درد کند و عام ست که ظاهر بدن پیدا آید یا در باطن آن و باید دانست که ماده آن مختلف الالوان است و متنوع الاقسام

جذام علتی ست که هیات اعضا را فاسد میسازد و بغایت وهن شدن ... دیگر
آواز و تشتابه شدن چه بشیر خاصه ویست و این را داء الاسد نیز گویند و علاجش
تنقیه بدنست بفصد یا مسهلها سوداء و دوام استحمام و ترطیب و دوام غذا
سعوطا و مروخا و بهترین اغذیه شیر گوسپندست اگر فقط بر همان اقتصار کنند
بهتر والا با نان نیز شاید خورد و هرچه سودا افزاست ترک نمایند و از معالجه این
ملول نشوند که بعد دیر علاج می پذیرد سعفه قروحیکه بیشتر در سر و روی پدید
می آید و وی اگر تر باشد زرداب ازان بر آید سعفه رطب نامند و شیرنجه گویند
و اگر خشک باشد و قشرهای سپید ازان جدا شوند سعفه یابس نامند علاج در
رطب فصد نمایند و بعده بمطبوخ هلیله و شاهتره تنقیه فرمایند و در اصلاح خون کوشند و
زردچوبه پوست انار و مرداسنگ و حنا باریک ساخته بسرکه و روغن گل طلا سازند
در یابس تنقیه سودا نمایند و در ترطیب مزاج کوشند اکلا و طلاء و سعوطا و نوعی ست
از رطب که آنرا شهدیه گویند و نوعیست که آنرا رؤس الابر نامند و نوعی ست که آنرا
تجیر گویند و وی مشابه بدنبل بود و در ابتدا سخت باشد و فتح نکند و نوعی ست که آنرا
تینی نامند و نوعی ست که آنرا سعفه حمرا گویند و نشانش آنست که چون سر تراشند
پوست سر سرخ شود و تدبیر همه تنقیه و اصلاح ست جرب بپارسی گر نامند و
خارش مع البثورست پس اگر خشک باشد جرب یابس گویند و اگر تر باشد و زرداب
ازوی بر آید جرب رطب خوانند علاج در جرب یابس ترطیب کوشند ظاهرا و باطنا
و بعد حصول ترطیب تنقیه نمایند بدفعات و بآب گرم غسل کردن و روغن گل
بسرکه مالیدن مجرب ست و در جرب رطب نخست فصد کنند و بعده بحسب غلبه
خلط مسهل دهند و در نهار او چیزها طلا نسازند حکه خارش بی بثورست و علاجش
همانست که در جرب یابس گذشت و حکه که در اعضای مخصوصه افتد

پدید آید و حوالی او بقدر درمی سرخ نماید و این را شیلم گویند سوم آنکه بثور بزرگ شبیه
بدبل خرد بود و بر بناگوش بر آید و این را بثور الاصداغ گویند و آنرا چون
شکافند بجز خون غلیظ بر نیاید چهارم آنکه شبیه بثور الاصداغ در پس سر و گردن
پدید آید و آنرا بثور القفا گویند و با وجع شدید باشد و کثیر العدد میشود پنجم آنکه جرم
سخت و سرخ و بی درد باشد و چون بر آید زمانی طویل باشد پس از آنجا غائب
شود و جای دیگر بر آید علاجش بعد تنقیه حسب الماده اضمده بکار بستن ست
و در بثور القفا روغن بنفشه بشیر زنان در بینی چکانند و بر سر مالند آبله فرنگ نوعیست
از بثور غریبه و علاجش تنقیه است حب الخلط حصبه بثور سرخ که بمقدار کاورس بود
با تپ باشد و وی مشهور ست جدری بثور بزرگ ست که بمقدار عدس باشد
و با تپ بود و این را آبله بغرکان گویند حمیقا حبات بزرگ سپید متفرقه است که
بی تپ باشد و عقل و نفس برقرار بود و این آبله است و مسمی ست بخارک و خشک و
باد آبله علاج تدبیر تپ از مبحث حمیات جویند و تدبیر پزانیدن آبله و خشک کردن و
خشک ریشه جدا کردن و نشان وی زایل ساختن کوشند بطریقی که در طب الاکبر ست

فصل در آنچه بلون جلد تعلق دارد **برص ابیض** و وی سپیدی غلیظ است که
بر جلد ظاهر شود و اگر عام بود بر بدن برص منتشر گویند **بهق ابیض** و وی سپیدی
رقیق ست که بر ظاهر جلد ظاهر میشود و فرق بینهما آنست که برص براق بود و هرچون
ماند در عمق جلد سرایت کند چنانچه اگر بعد استحکام وی سوزن بخلانند خون
بر نیاید اما بهق اکثر مدور باشد و دفعه پدید آید و هر چند مزمن شود اما خون از سوزن
خلانیدن بر آید **بهق اسود** و **برص اسود** را قوبا متقشر نیز گویند و هر چند پوست درین
هر دو جدا می شود ولیکن پوست بهق رقیق بود و در برص غلیظ همچون فلوس ماهی
علاج در ابیضین تنقیه بلغم باید کرد و در اسودین تنقیه سودا و ترتیب بعد تنقیه ترسن با تحکم

یعنی در بهق در برص سپید ۱۲

یعنی در بهق در برص سیاه ۱۲

ترب بسرکه طلا ساختن در بهق سپید و خربق سیاه بسرکه در بهق سیاه و برص سیاه

نافع ست و خون مار سیاه در برص سپید بالخاصیت نفع میدهد **کلف** مشهور

و بوجه مختص و فرق در کلف و در بهق سیاه اینست که کلف صاف میباشد

و بهق سیاه ذی خشونت **نمش** نقطه بسرخی مائل ست که در بدن پدید آید

واگر بر وجه افتد **برش** نقطه مائل بسیاهی ست و این نیز بیشتر بروی افتد و

آنچه گفته شد مطابق قول جمهور ست علاج ریوند چینی بعسل ضماد نمایند و دیگر

زرنیخ زرد با آب کشنیز تر طلا نمایند و اگر نفع ندهد به نفقته کوشند بعده تطلیه و عنبر

طلا دوا نخست باید که با آب گرم تکمید موضع علت کنند و دوا نیز گرم کرده نهند

خیلان جمع خال ست و آن نقطه خرد مشهور ست سیاه یا کمد که از بدن افراشته

باشد و علاجش همانست که در کلف بکار آید **حصرت** نیست که خون زیر پوست

منفشر و از ضربه علاج بعد تسکین الم ضربه برگ کرنب پخته ضماد نمایند **وشم**

آنست که عضو را بالعمل نیلگون سازند چنانچه در زنان دهقانیان مروج ست و تدبیر

زوال وی اینست باید که نطرون در آب گرم انحلال داده بمالند و بعده علک البطم بالعسل

نرم کرده ضماد نمایند و سه روز بدارند و بعده دور کرده با آب و نمک گرم کرده بشویند و

باز علک البطم با عسل نرم ساخته ضماد کنند چند کرت همچنان کنند تا تمامه زوال گیرد

و اگر ازین دور نشود متقرح سازند بیلا و ریا **وشنام** سرخی مائل بکدورت ست که بر روی

و اطراف ظاهر شود خاصه هنگام سرد و علاجش فصد ست و اسهال بمطبوخ هلیله

و اگر با جراحت بود مرهم احمر بکار بستن و از نفس عضو خون کشیدن و صابون طلا کردن

و بعد خشک شدن با آب گرم شستن و باز طلا کردن و شستن تا نفع ارد **و** **فساد اللون**

یعنی متغیر شدن رنگ بسبب گشتن در آفتاب یا بسبب نقاهت یا بسبب خوردن

زیره و ناخواه یا بسبب غلبه اخلاط علاج قطع سبب نمایند و تنقیه فرمایند و حسب

الفصد و مسهل حسب حاجت ۱۲

کثرت فصد و جماع بپرهیزند **فائده** برای محافظت شعر روغن لادن و روغن ملو
سوزنه مالند و برای تطویل شعر تا باب آمله سر بشویند و آس و گل سرخ نرم کوفته بیخته با
آمله و سر اندازند و برای انبات شعر یعنی رویانیدن موی روغن زیت کهنه با خاکستر
قیصوم و زرنیخ سرشته مالیدن نافع ست و آنچه در داء الحیه و داء الثعلب گفته شد بکار برند
و برای حلق شعر آهک و زرنیخ مشهور ست اما حلق جانه باستره بهترست و نوره خالی از
مضرتی نیست و برای منع انبات موی بیخ افیون و شوکران بسرکه بمالند و از خون
سنگ پشت و بیضه مورچه نافع ست و برای تجعید شعر یعنی انبوه کردن موی برگ سدر و
مازو و حلبه در آب انداخته بآب وی بشویند و برای ترقیق شعر یعنی باریک ساختن مو
خاکستر چوب رز و در نوره آمیزند و غلوله ساخته بر موی بگردانند روزی چند بار و یکجا
بدارند تا حلق نکند و برای تبسیط شعر یعنی راست شدن موی تا در هم نشوند روغن
باب در هم کرده نیم گرم بمالند و برای تسوید شعر یعنی سیاه کردن موی مرداسنگ و
آهک سرد کرده و گل بتانی هر سه برابر بسایند بآب و بر سر نهند بعد شستن موی
بآب گرم و برگ بید انجیر بران بندند و بعد یکپاس ور سازند و بآب گرم بشویند و بروغن
لادن یا هرچه باشد سوای روغن گل چرب سازند و برای تشقیر شعر حنا و ورد
شراب و راتینج بهم سرشته و شب و زرنیخ آمیخته بمالند و تشقیر زنگی ست میان سرخی
و زردی و برای تحمیر شعر بطبیخ سعد و کندش بشویند و برای تبییض شعر موی باریک
باریک ساخته و بسرکه آمیخته ضماد سازند **فصل ۱** در امراض اظفار یعنی
بیماریهای ناخن **برص الاظفار** یعنی سپید شدن ناخنها و علاجش حلبه و تخم
کوفته بعسل ضماد کردن ست و اگر کفایت نکند تنقیه باید کرد **صفرة الاظفار** یعنی
زرد شدن ناخنها و علاجش تخم جرجیر و سرکه طلا کردن ست و تقلیل صفرا نمودن
وجع الاظفار یعنی درد ناخنها و علاجش برگ مورد و برگ سرو کوفته ضماد کردن

البلادر یعنی سوختن از بلادر و علاجش شیر تازه دوشیدن و حجامت کردن ست و
مرهم خل نهادن احتراق اللسان من النورة یعنی سوختن زبان از آهک
واین پان خوران را اکثر افتد علاجش بلعاب اسبغول و مانند آن تمضمض ست و
روغن بادام و جوز هندی مالیدن فصل ۳ فی الجراحات بدانکه جراحت تفرق
اتصال را گویند که در گوشت افتد و وی چون ریم کند قرحه خوانند و اقسام جرح
بسیار ست صغیر کبیر بسیط مستوی الشفاه غائر منفصل الصفعه مرکب نافذ
غیر نافذ و انانکه این فن بجراحی تعلق دارد و ذکر آن بیش از این اهم نیست امید
بدانند که دل چون جرح یابد مهلت ندهد و موت لازم نیست و دماغ نیز قلیل
الاحتمال ست و نشان وی اختلال عقل بود و گرده و مثانه و امعا حکم دماغ
دارند در باب جراحت اما بر آمدن بول بجراحت مثانه و بر آمدن براز بجراحت امعا
گواهی دهد و جراحت جگر اگرچه مخوف ست لیکن امید سلامت هم دارد و جراحت
عصب و طرف عضله مخوف ست و از تغیر لون و غشی و تشنج توان دانست و جراحت
زانو که از پیش بود و خلاصی اندی کم ست و جراحت شکم در جوف نافذ بود مخوف نیست
و تهوع یا فواق لازم نیست و جراحت سینه که نافذ بود مخوف ست و خروج هوا دلیل
وی ست و جراحت حجاب مخوف ست و ضیق تنفس لازم آن و جراحت معده مخوف ست
و بر آمدن طعام شاهد بر آن آنچه در غیر این اعضا افتد امیدواری سلامت اکثر باشد
بالجمله آنچه راست باشد باید دوخت و آنچه استخوان وی شکسته باید بر آورد و دور غیاب
بجراح دانا رجوع نماید که عامل باشد که علم مجرد در اینجا سود ندارد نشوب
النصل والشوک و غیرها یعنی خلیدن پیکان و خار و مانند آن علاجش
بعد اخراجش مرهم کند زنگار پاک ساخته پاشیدن ست فصل ۴ فی القروح
و این نیز انواع ست بسیط مرکب عسر الاندمال ناصور قرحه ساعیه قرحه آکله

بسیط آنکه از عوارض مانع الاندمال خالی باشد و مرکب ضد آن و عسر الاندمال آنکه
در غایت فساد بود و ناصور آنکه بعد تقیح چهل روز بر آن بگذرد و این قسمی ست از
عسر اندمال و ساعیه آنکه رطوبت او بر جای دیگر رسیده آن را نیز فاسد سازد و تپ لازم
نیست و متآکله آنکه نواحی را بخورد و علاجش نیز بجراحان باید گذاشت و ظاهر
که آنچه خفیف ست زود دفع میشود و آنچه قوی ست بمراهم قویه که در قرابادینات
مسطور ست تدارک توان کرد و برگ نیم که درخت مشهور ست در هند کوفته و بعسل
آمیخته انفع ترین معالجات قروح ست و پرهیز سودمند تر و تنقیه اسریع الاثر و
این تدبیر در ناصور ابلغ ست نخست قرحه را بگلاب که خاکستر درخت انگور در آن
آمیخته باشند بشوئید و اگر قوی تر خواهند بآب دریای شور یا بآب صابون که در وی
قدری زرنیخ و نوشادر انداخته باشند بشوئید و بعد شستن پنبه کهنه فتیله باید
ساخته و در انزروت و صبر و مر و دم الاخوین و کندر و افیون و زعفران آلایند
و در نهند و همین سان میکنند تا که به شود و اگر سود ندید گوشت فاسد ببرند اگر ممکن بود
بعده مندمل سازند **فصل ۵** در سقطه و ضربه و وی اگر بی ورم و تپ ست گل ارمنی
و سپیدی بیضه و مانند آن ضماد نمایند و اگر با ورم و تپ ست بفصد و حجامت پردازند
پس روادعات گذارند و بهر عضوی رئیس که افتد تقویت آن لازم ست مع
مراعات امالهٔ ماده و جز آن که ضرور باشد و در ضربه عضل تسکین درد واجب
دانند **فصل ۶** در تدبیر مسوط یعنی کسی که او را بسیاط یعنی تازیانه زده باشند
و بدان سبب گوشت زیر پوست متفرق شده باشد و زدن بچوب نیز
همین حکم دارد و علاجش بخشش گرو نست تا گوشت متفرق مجتمع شود
و بعده گوسپند ذبح کنند و پوست وی همچنان گرم و پیچیده بر وی تا که به
شدن آید که از این در یکشبانه روز نفع می شود و اگر خون زیر پوست

جمع آید مغز بادام و ترب جدا جدا نهند فصل ۷ فی الکسر والخلع والوثی والوهن

والوهی کسر شکستن استخوان خلع از جای برآمدن وی بتمامه و وثی برآمدن آن

از جایش نه بتمامه و وهن و وهی آنکه استخوان یا اعضا محیط آن کوفت لاحق شود

بی آنکه از جای بلغزد و علاج کسر و خلع مفوض به کماگر یا جبرانند و دیگر تدبیر کشیدن

عضو و جنبش دادن وی جز آن باشد معروفست اما در وثی و وهن و وهی نخست

مالیدن و برگ مورد نرم کوفته پاشیدن و مغاث و خطمی نرم و بیضه طلا کردن

و صندل بستن نافع است فصل ۸ در تدبیر مسموم هرگاه کسی زهر خورده باشد

علاجش همان وقت قی آوردنست به آب نیم گرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار

نوشانیدن و اگر قی خوب نیاید و طبیخ شبت و نمک آمیزند قدری بنوشانند روغن

کنجد آمیخته بالجمله هرچه برای قی دهند کثیر دهند و چون قی بخوبی کرده شود شیر تازه

که از گاو باشد بنوشانند هرقدر که تواند خورد و اگر ازین هم قی آید بهتر و مسکه و روغن

گداخته حکم شیر دارد و در دفع زهر تریاق کبیر نافع است و قطعا خفتن ندهند و

اگر طعام خواهد طعامی لایق مثل شیر خورانند و هرگاه بر نوعیت سم اطلاع شود

آنچه در اعتبارات تدارک وی مرقوم شده خاصه بعمل آرند انتباه چون غشی

افتد و حدقه تیره و سیاهی چشم برود یا چشم سرخ بود و نبض ساقط شود و زبان بیرون

آید و عرق سرد جاری شود امید نجات نباشد و بدانند که سم یا معدنی باشد

یا نباتی یا حیوانی چنانچه مخفی نیست فصل ۹ در معالجه گزیدن جانوران زهردار

بدانند که طریق دفعش از سه وجه بیرون نیست آنچه حسب حال باشد بکار برند

یکی آنکه چیزی دهند که حرارت غریزی را برافروزد و اعتبار قوت و پادزهر دفع کند

چون تریاق کبیر و لعبت بربری و مانند آن دوم آنکه تن را بزودی از رطوبتها پاک

کنند بقی یا باسهال یا فصد نشاید کرد مگر در عقرب جراره یا بعضی حیات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله النافع الحکیم العلّام والصلوة علی زبدة الانبیاء و ولاده الکرام
و اصحابه العظام بعده پوشیده نباشد که این سطری چند ست از
صناعت طب در ادلّه نبض حال بدن که جهت طالبان این فن مرقوم
شده و بدلائل النبض موسوم گشته **مثنوی** وار و امید یوسفی
که مدام فیض گیرند ازین چه خاص و چه عام خلق عالم شوند ازین
محظوظ + ماند از آفت زمان محفوظ + **نبض** حرکتیست از اوعیه
روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل روح بنسیم و اخراج فضلات
او و اجناس ادلّه نبض یعنی چیزهائی که نبض بتوسط آنها دلالت میکند
بر حال بدن ده است **جنس اول** مأخوذ است از مقدار انبساط
و انقباض و اقسامش نه است از برای آنکه اقطار سه است طول و عرض
و عمق و نبض در هر یک از ینها یا زائد است یا ناقص یا معتدل و از ضرب
سه در سه نه حاصل میشود و آن نه این است طویل و قصیر معتدل بینهما

طویل عریض ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض معتدل بینهما طویل آنست
که احساس کرده شود اجزای او در طول اکثر از مقیس علیه و سببش
کثرت حرارت است **قصیر** آنکه احساس کرده شود اجزای او در طول
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است **معتدل** آنکه احساس
کرده شود اجزای او در طول مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهما
ست **عریض** آنست که احساس کرده شود اجزای او در عرض اکثر
از مقیس علیه و سببش کثرت رطوبت ست **ضیق** آنکه احساس کرده شود
اجزای او در عرض اقل از مقیس علیه و سببش قلت رطوبت ست
معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض مساوی
مقیس علیه و سببش توسط حال بینهما ست **مشرف** آنست که
احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سببش
کثرت حرارت است **منخفض** آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع
اقل از مقیس علیه و سببش قلت حرارت است **معتدل** آنکه احساس کرده
شود او در ارتفاع مساوی مقیس علیه و سببش توسط حال بینهما ست
اقسام تسعه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض بسائط
ست هرگاه که ترکیب کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی و ثلاثی بسیط و
هفت قسم میگردد و قید ترکیب ثنائی و ثلاثی جهت استحاله رباعی و مافوق
آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام تسعه جمع نمیشود مگر اینکه دو قسم
از قطر واحد باشد و اجتماع قسمین در قطر واحد محالست چه اعتدال
در هر قسم مع زیادت و نقصان و همچنین زیادت و نقصان در هر قسم
ممتنع الاجتماع ست **ضابطه** در ثنائی آنست که گرفته شود قسمی

که در قطر طول است و ترکیب کرده شود با قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم بعد ازان
ترکیب کرده شود با قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم بعد ازان گرفته شود
قسمی که در قطر عرض شده و ترکیب داده شود با قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود و
نه قسم دیگر مجموعه بیست و هفت قسم شد چنانکه درین جدول تصویر کرده شود

طویل عریض	طویل ضیق	طویل معتدل	قصیر عریض	قصیر ضیق	قصیر معتدل	معتدل عریض	معتدل ضیق	معتدل معتدل
طویل مشرف	طویل منخفض	طویل معتدل	قصیر مشرف	قصیر منخفض	قصیر معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل
عریض مشرف	عریض منخفض	عریض معتدل	ضیق مشرف	ضیق منخفض	ضیق معتدل	معتدل مشرف	معتدل منخفض	معتدل معتدل

و ضابطه در ثلاثی آنست که دائم حفظ کرده شود دو قسم پس اعتبار کرده شود
قسم ثالث یکی از سه وجه چنانچه گرفته شود طویل از قطر طولی و عریض از قطر عرض
پس حاصل کرده شود طویل عریض پس این حاصل گردانیده شود ثلثا زیرا
آنکه طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض یا معتدل و قس علیه الباقی پس حاصل
کرده شود بیست و هفت چنانکه درین جدول نموده شد

طویل عریض مشرف	طویل عریض منخفض	طویل عریض معتدل	طویل ضیق مشرف	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق معتدل	طویل معتدل مشرف	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل معتدل
قصیر عریض مشرف	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض معتدل	قصیر ضیق مشرف	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق معتدل	قصیر معتدل مشرف	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل معتدل

درین خانه طویل
اول از قطر طول است و
معتدل ثانی از قطر عرض
درینخانه معتدل
اول از قطر طول است و
معتدل ثانی از قطر عمق ۱۲
درینخانه معتدل
اول از قطر عرض است و معتدل
ثانی از قطر عمق ۱۲

معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل	معتدل
عریض	عریض	عریض	ضیق	ضیق	ضیق	معتدل	معتدل	معتدل
مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل	مشرف	منخفض	معتدل

جنس دوم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض منقسم میشود بقوی و ضعیف و معتدل **قوی** آنست که قرع کند لحم انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانی است **ضعیف** آنست که قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست **جنس سوم** ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل **سریع** آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر از مقیس علیه و سببش کثرت حاجت روح بنسیم است **بطی** آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیس علیه و سببش قلت حاجت است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه بود و سببش توسط حال بینهماست **جنس چهارم** ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود بمتواتر و متفاوت و معتدل **متواتر** آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است **متفاوت** آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان سکون مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است **معتدل** آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش توسط حال بینهماست **جنس پنجم** ماخوذ از قوام عرق و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل **صلب** آنست که صلابتش اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت یبوست است **لین** آنکه صلابتش اقل از صلابت مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست است **معتدل**

آنکه مساوی مقیس علیه باشد وسببش توسط حال بنهایت جنس ششم
ماخوذست از کیفیت لمس عرق ومنقسم میشود بحار وبارد ومعتدل
حار آنست که جسم عرق احر باشد از مقیس علیه وسببش کثرت حرارت
بارد آنکه ابرد باشد از مقیس علیه وسببش قلت حرارت معتدل
آنکه مساوی مقیس علیه بود وسببش توسط حال بنهایت جنس هفتم
ماخوذست از رطوبت ما فی العرق ومنقسم میشود بممتلی وخالی ومعتدل
ممتلی آنست که احساس کرده شود در رطوبت فوق مقیس علیه و
سببش کثرت رطوبت خالی آنکه احساس کرده شود رطوبتی
دون مقیس علیه وسببش قلت رطوبت معتدل آنکه مساوی
مقیس علیه بود وسببش توسط حال بنهایت جنس هشتم ماخوذست
از استوا واختلاف در احوال نبض ومراد باحوال نبض عظم وصغر
وقوت وضعف وسرعت وبطو وتواتر وتفاوت وصلابت ولین
ست وعرق نبض موصوف باستوا واختلاف در احوال مذکوره
یکی از سه چیزست اول مجموع نبضات یعنی کل نبضات مثلا یا متشابه
ست در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی ومتخالف در بعضی
دیگر پس اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و
اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق واگر متشابه باشد در بعضی ومتخالف
در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی که حاصل شده تشابه در وی و
در چیزی که حاصل نشده دوم اجزای نبضه واحد یعنی چیزیکه واقع
شود از زیر اصابع اربعه یا متشابه بود در احوال مذکور یا متخالف
یا متشابه در بعضی ومتخالف در بعضی دیگر اگر متشابه بود در احوال مذکوره

مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق و
اگر متشابه باشد در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزی
که حاصل شده تشابه در و و مختلف در چیزی که حاصل نشده سوم اجزای
جزو واحد است از نغمه واحده یعنی اول چیزی که واقع شود در تحت اصبع
واحده و اوسط چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده و آخر چیزیکه واقع شود در تحت اصبع واحده
یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر
اگر متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف
باشد مختلف علی الاطلاق و اگر متشابه بود در بعضی متخالف در بعضی دیگر
مستوی گویند در چیزیکه حاصل شده تشابه در و و مختلف در چیزی که حاصل
نشده و سبب مستوی حسن حال اوست و سبب مختلف شدت ضعف یا ثقل
ماده چهارم نهم یا خود نسبت از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در دو
منقسم میشود مختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف منتظم آنست که حفظ
کند یک دور یا دو دور یا بیشتر را و متغیر نگردد و مثال چیزی که حفظ کند دور
واحد را آنست که سرعت مثلا در یک نغمه مقدار معین باشد و در نغمه دیگر
مثل و ثلث آن و استمرار یابد و مثال چیزی که حفظ کند دو دور را آنست
که سرعت در نغمه اول مقدار معین بود و در دوم مثل آن و در سوم مثل و
ثلث مقدار اولی و بر این استمرار یابد تا عدد معین و من بعد میشود سرعت
در هر نغمه مثل آن نغمه که مجاور او ست و نصف آن استمرار کند بین
تا عدد معین پس باز رجوع کند به دور اول تا اینکه تمام کند عدد معین پس
باز رجوع کند طرف دور ثانی همچنان و سبب این قسم ضعف سبب اختلاف
ست از برای اینکه اگر سبب قوی بود در ابتدا تفاوت و تواتر کردی باقی [illegible]

منجذب میشود چیزیکه متصل است باعصاب موضع ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو و
چیزیکه متصل نیست بآن اعصاب منجذب نمیشود پس متمدد نمیگردد و بعضی از اجزای
شریان هم دون بعضی پس چیزیکه متمدد میشود صلب میگردد و چیزیکه متمدد نمیگردد و لین میشود
موجی نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف الاجزا در شهوق و غور و تقدم و تاخر
باشد و سببش شدت ضعف است تا غایتی که استطاعت ندارد که بسط دهد عرق نابض را
دفعة واحدة بلکه بسط دهد شیئا بعد شیء و گاه باشد که سببش لین عرق بود دودی نبضی را
گویند که مشابه موجی باشد الا آنکه صغیر بود و بخلاف موجی و سببش ضعف اند بر وجبیت
نملی نبضی را گویند که مشابه باشد دودی را لیکن اصغر و اشد از روی تواتر و ضعف و سببش
زیادتی ضعف بود بر چیزیکه در دودی است ذنب الفار نبضی را گویند که اخذ کند تدریجا از
مقداری بسوی اعظم یا اصغر و پس رجعت کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود
قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردی است وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان
از برای آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه اخذ کند از نقصان بسوی زیادت
ردی نیست بلکه جید است از برای آنکه دلالت میکند بر قوت طبیعت و قسم اول که اخذ است
از نقصان بسوی زیادت مشابه ذنب الفار است اگر گردانیده شود مبدا طرف دقیق مخصوص
و قسم ثانی که اخذ است از زیادت بسوی نقصان مشابه ذنب الفار است
اگر گردانیده شود مبدا طرف غلیظ بدین هیأت مثال تدریج در اختلاف است
که ماتحت اصبع اولی مثلا بر حدی باشد از عظم و ماتحت ثانیه انقص از و و ماتحت ثالثه انقص
از ماتحت ثانیه و ماتحت رابعه انقص از ماتحت ثالثه باشد و بعکس این چنانکه مثلا ماتحت
اصبع اولی بر حدی باشد از صغر و ماتحت ثانیه اعظم از و و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت
ثانیه و ماتحت رابعه اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن وقتی که اختلاف در سرعت باشد
آن بود و قسمی را که رجوع میکند بحالت اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که رجوع نمیکند

پس اگر منتهی شود و چنین که احساس کرده نشود حرکت او را ذنب منقطعی گویند و الا ذنب ثابت
مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود کند اندکی بجانب مرکز قبل از
وصول بغایت مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را تشبیه کرده شد بضرب مطرقه
که باز میگردد از مضروب پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع و رسیده ضارب
پس عود میکند مرة ثانیة جالینوس گفته یافتم در نبض مطرقی عود را مرتین و اطبا اختلاف
کرده اند که مطرقی نبض واحد است یا دو نبضه و اختیار کرده شیخ اول را و امام گفته که خلاف
لفظی است از برای آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض تا قین مطرقی نبضه واحده
باشد و الا نبضتین و سبب مطرقی قوت قویه و حاجت شدیده و آله صلبه است پس مطاوعت
نمیکند در حصول کمال انبساط بلکه منقطع میشود قبل از حصول بسوی غایت پس شدت حاجت
میخواند قوت را با تمام فعل او پس ملحق میشود ضربه دیگر و گاهی سببش ضعف قوت میباشد
از برای آنکه چون قوت عاجز باشد از بسط شریان عارض شود او را توقف میان نقطتین
مرکزیه و محیطیه از جهت استراحت و گاهی از جهت شاغلی که مشغول دارد طبیعت را از
کمال انبساط میباشد همچنانکه عارض شود در فرع مفرط پس نزدیک زوال او تمام کند حرکت
را ذو الفترة نبضی را گویند که واقع شود در سکون وقتی که متوقع باشد حرکت
چون یا بین مسافت مثلاً یا در مرکز بعد از سکون داخلی جهت مانع از انبساط ثانی پس
متصل شود سکونی دیگر بسکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی بمثل ذلک و سببش اعیاء
قوت یا استراحت یا عارض مناقض که متصرف شود بسوی او طبیعت دفعه چون غم مفرط
واقع فی الوسط نبضی را گویند که واقع شود در میان حرکت وقتی که متوقع بود
سکون کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط و مطرقی آنست که قرعه ثانیه در
واقع فی الوسط بعد از تمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض اوست و در مطرقی
جزئیت از انبساطی که قرعه اولی اول اوست و سبب واقع فی الوسط شدت حاجت

بسوی ترویح که محتاج گردانیده طبیعت را بآنکه حرکت کند در وقت غیر حرکت و دلائل تنفس در سرعت و بطوء و قوت و ضعف و تواتر و تفاوت و غیرها نزد یکست بدلائل نبض برحال مد بع الله اعلم **خاتمه** زود رقم خامه ام دلائل نبض + نظری کن تاملی فرمای + تا شود نبض سال تاریخش + نبض کبیر و نو و بر و افزای

۹۴۴

رساله دلائل البول

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از سپاس حکیم مطلق جل ذکره و پس از درود بر رسول حق صلی الله علیه و آله و صحابه مخفی نماند که چون رساله دلائل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از مخادیم و اعزه چنان رسید که در اوله بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی چند نگاشته گردد لاجرم این مختصر که بدلائل البول موسوم است در حیز عبارت و قید کتابت آمد و التوفیق من الملک الاحد **بدانکه** اول اختلاط آب بطعام در معده است تا ترقیق آن کند و کیلوس گرداند و راه پس جاری شود با کیلوس از ماساریقا که در جهت مقعر کبد ست و از عروق تعریه که در محدب او ست پس جاری شود اکثر آن از کبد بسوی کلیتین و از کلیتین بسوی مثانه و اندکی که در جگر باقی ماند جاری شود با دم در عروق پس رجعت کند تقعر نی بسوی مثانه و از جهت منصبغ شود بول کسی که خضاب کرده شود و بحنا و کم گردد بول کسی که عرق بسیار کند و بسیار شود بول کسی که عرق کم کند و بعد از اجتماع مجموع آب در مثانه منتقل شود از و بسوی احلیل یا فرج و از احلیل یا فرج بسوی خارج و معلوم شود از چیزهائیکه مذکور شد دو امر **اول** آنکه بول چیزیست ما بین منفصله که اکثرش از کبد ست و فضله هضم ثانیه است و نقل کرده مصاحب او ست در عروق با قل ثانیه

که فضلهٔ هضم ثالث است و این فصل جوهریست مسمی برسوب امر دوم آنکه دلالت
بول بر احوال کبد و مثانه اوضح است از دلالتش بر آلات غذا از جهت انفصال اکثر او از
کبد و کثرت مکث او در مثانه و احتباس او دلهٔ بول یعنی چیزهایی که بول توسط آنها دلالت
میکند بر حال بدن هفت است جنس اول لون است و اصول این جنس پنج و اصل اول
از اصول لون اصفر است و محتویست بر پنج طبقه طبقهٔ اول تبنی است که صفرتش چون
آب تبن اندک است و مایل است به بیاض و دلالت کننده است بر برد از برای آنکه لون
تبنی یا از جهت کثرت مائیت است یا از جهت قلت صفرا و هر یک از این هر دو دلیل
برد است و این حکم اکثریست از برای آنکه امکان دارد که لون تبنی از جهت میل صفرا بجانب
دیگر باشد طبقه دوم اترجی است که صفرت او شبیه است بصفرت قشر اترج
چنانچه گاهی در برسام صفرا دیده میشود
و حادث میشود از مخالطت صفرا زائد بر چیزی که در تبنی است و دلیل اعتدال
است طبقه سوم اشقر است که صفرتش مائل است بحمرت و دلالت کننده است
بر حرارت طبقه چهارم ناری است که صفرت او شبیه است بلون نار و دلالت
کننده بر حرارت زائده بر چیزی که در اشقر است طبقه پنجم اصفر ناصع است که مسمی
است بزعفرانی چه لونش مشابه بشعر زعفران است بخلاف ناری که مشابه صبغ زعفران
و دلالت کننده است بر حرارت زائده چیزی که در ناریست اصل دوم از اصول
لون احمر است و منطوی است بر سه طبقه طبقه اول اصهب است که او زائد
حمرتی است فی الجمله و زیاده است به بیاض و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه رقیق باشد
طبقه دوم وردی است که او را حمرتی زائده است بر حمرت اصهب و دمی که
موجب آنست لابد است از آنکه غلیظ باشد طبقه سوم قانی و اقتم است
که او را حمرتی است مائل به تیرگی و دمی که موجب آنست لابد است از آنکه اغلظ باشد
و سبب جمیع این طبقات ثلثه غلبه دم و حرارتست علی مراتبها و گاهی لون با وجود

برد احمر میباشد چنانکه در فالج و سوء القنیه بسبب ضعف کبد و قلت تمیز مائیت از دم
لون ناری از طبقات صفرت اول ست بر حرارت از طبقات حمرت از برای آنکه
صفرت از جهت اختلاط صفراست و حمرت از اختلاط دم و حرارت صفرا اشد ست
از حرارت دم و ایضا غالب ست بر صفرا جزء ناری و بر دم جزء هوائی و حرارت
نار اشد ست از حرارت هوا اصل سوم از اصول الوان اخضر ست و مشتمل ست بر چهار طبقه
طبقه اول فستقی ست که آنرا اخضر فی ست مائل بزردی و دلالت می کند بر برد
مجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود از اختلاط سوداء و صفرا و غالب آنست که
سودا از برد مجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده که لون فستقی نزدیک
من دلالت میکند بر احتراق صفرا از برای آنکه سودائی که از برد حاصل میشود با کمودت
میباشد نه با صفرت طبقه دوم نیلنجی ست و او لونی ست که خضرت او فوق خضرت
فستقی ست و مشابه رنگ نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این لون نیز دلالت
میکند بر برد مجمد اما برد درین اقوی ست و فستقی نیلنجی میشود زرد و صبیان فالج
و یا تشنج از برای آنکه در بدنهای ایشان رطوبت غالب ست طبقه سوم زنجاری
ست طبقه چهارم کراثی و این هر دو لون دلالت میکند بر افراط حرارت محترق
و فرق میان آنست که زنجاری مائل ست به بیاض از جهت شدت حرارت و در خلاف
کراثی اصل چهارم از اصول لون اسود ست و آنرا اسباب بود و سبب اول احتراق ست
باین طریق که یافته شود در بدن صفرای حاده پس احتراق کند چیزیرا که مخالط بیت المال
بول ست از اخلاط و سبب اسود شدن محترق بحرارت آنست که هر چیز که باقی ماند در وی بعد
از احتراق از رطوبت مانع از تشتت متوجه سطح ظاهر او شود پس نفوذ نکند ضوء در وی
پس وی را سواد عارض گردد از برای آنکه کثافت سبب سواد ست چنانچه در انگشت
محسوس شود و علامت سوادی که حاصل شود بسبب احتراق یکی ازو چیز ست

و بدانکه از علامات این سوداء یعنی سوداء احتراقی آنست که سوزش در احلیل و لهب و اشتعال در تمام بدن باشد ۱۲

اول آنست که با صفرتی باشد که بزعفرانی زند دوم انکه متقدم باشد او را بول قوی الرائحه یا احمر سبب دوم جمود ست باین نوع که یافته شود در بدن یا دو بارده که تجمید کند چیزیرا که مخالط مائیت بول ست از اخلاط و جمود سوم ست از برای آنکه انجماد ستراکم شود در سطح او پس تکثیف کند جسم را پس عارض شود اسود او از جهت حادث گردو سواد طره را که او را برد رسد و علامت سوادی که حاصل شود بسبب جمود دیگر از دو امر ست اهم اول آنست که با کدورت باشد امر دوم انکه متقدم باشد او را بول اخضر عدیم الرائحه یا ذو رائحه که دلالت کند بر برد چون جمود نیست سبب سوم حرکت مادّه سوداویه ست که تحریک کند طبیعت آنرا بر سبیل تنقیه و بحران و اخراج کند از طریق بول بجانکه در حمیات سوداویه و علامتش آنست که در روز بحران باشد و از عقبش خفت حاصل شود و متقدم باشد او را علاماتی که دلالت کند بر نضج ماده سبب چهارم تناول شیٔ صابغست چون شراب اسود که طبیعت تصرف نکند در وی پس بر وی آید بحالت خود مع بول و عدم تصرف طبیعت در وی یا از جهت سقوط قوت کبد ست و این در غایت رداءت ست یا از جهت بودن او ست زائد بر قدر کفایت و

درین خطر نیست اصل پنجم از اصول لون ابیض ست و منقسم شود بدو قسم قسم اول لونیست که مفرق بصر ست چون لون ابیض و غیر مشفف ست و نفوذ نمیکند در وی بصر

یعنی باز میدارد ما ورای خود را از ابصار و یافته میشود در بول مگر با غلظ و اطلاق بیاض بر وی حقیقت ست و دلالت میکند یا بر غلبه بلغم و برد یا بر ذوبان شحم یا اعضای اصلیه و علامت ذوبان شحم آنست که بول با بیاض دسمی باشد و سببش حرارت قویه ست که اذابه و سومات بدن کند و این نوع است منجمد میشود در قاروره و علامت ذوبان اعضای اصلیه چون عصب و عظام آنست که بول شدید البیاض بود و این از حمی دق پیدا شد و علامتش قوام بول و ضمور قوی ست قسم دوم لونی ست که مشفف

و این مهلک ست

وآن بر دو نوع ست **نوع اول** از شفیف چیزیست که آنرا مطلق لون نیست
چون هوا و اجرام فلکیه و باز نمیدارد ماورای خود را اصلا از ابصار **نوع**
دوم از شفیف چیزیست که آنرا لونیست چون آب بر صافی واین نیز باز نمیدارد
ماورای خود را از ابصار بکلی و نوع اول را ابیض میگویند از برای آنکه عدیم
اللونست ازین جهت ممکن نیست رویت او و نوع ثانی را ابیض میگویند و اطلاق
ابیض بر و مجازیست از برای آنکه او را غیر بیاض فی نفسه لونی ست وازین جهت
ممکن ست رویت او بخلاف هوا مثلا و منعکس میشود شعاع از و و منعکس نمیشود از
هوا و وجه مجاز آنست که چون مثل این شفیف را عارض شود تکاثف یا تفرق بسوی
اجزا صغار بسیار شود و بسبب این اجزای مذکور سطوحی که مرئی شود ابیض اما تکاثف
چون چیزیکه عارض شود آب را وقتی که منجمد گردد و اما تفرق چون چیزیکه حادث گردد
آب را وقتی که کف کند و مردم گمان برند که بیاض موجود ست در آب و مظهر او
تکاثف و تفرق واین غلط ست واین قسم از بیاض در بول یا و دلالت کند بر عدم
تصرف طبیعت در آب جهت بطلان هضم کبد از استیلا برد یا سده که منع کند نفوذ
صابغ را پس بیرون آید بول بر نگ آب **جنس دوم** قوام بول ست و بول
قوام یا رقیق ست یا غلیظ یا معتدل بینهما از برای آنکه خالی از آن نیست که او را
قوامی محسوس ست زائد بر قوام مائیت یا نیست اگر نیست رقیق ست و اگر هست
میرسد بعسر سیلان یا نمی رسد اگر میرسد غلیظ و اگر نمیرسد معتدل بینهما و سبب رقیق
عدم نضج ست یا کثرت شرب آب یا سده و شناخته میشود موضع سده بثقل و تمدد
و سبب غلیظ عدم نضجت یا نضج خلط سفر یا الخلط و علامتش تقدم افراط غلظ
و سبب معتدل بینهما نضج ست **جنس سوم صفا و کدورت** ست و
صفا آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند از نفوذ و کدر آنرا گویند

اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق اول است رسوب راسب گویند دوم متعلق سوم
غمام و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام و متعلق از برای آنکه چیزی که از شان اوست
تسفل معلق میشود و در وسط میباشد وقتی که منع کند مانعی از رسوب پس بجهت آنکه این
صفت که بالقوه در وست گفته میشود و او را رسوب رسوب یا دال است بر نضج ماده و آنرا
رسوب محمود میخوانند یا غیر دال بر وی و آنرا رسوب ردی میخوانند و رسوب محمود را اوصافی
است اول بیاض از برای آنکه نضج بهاضمه است و فعل هاضمه تشبیه باعضاست و اعضا
ابیض اند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را و فضلات هضم کبدی احمر بود و
مثانه و غیر آن از مجاری تغیر میدهند حمرت را پس ظاهر نمیشود و در رسوب دوم ملاست
از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای رسوب قبول کرده است نضج را سوم استوا
که متشابه الاجزا باشد یعنی بعضی غلیظ نباشد و بعضی رقیق چهارم اجتماع اجزا از برای آنکه تشتت
آنها از ریاح مانع از اتصال بعضی ببعضی باشد و مخالطت ریاح بول از فجاجت بود
و رسوب محمود سه قسم است افضل او رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بدو وجه
وجه اول آنکه غالب بر اعضا اجزای ارضیه است تا صلب قوی بود و فضول منتفع
وقتی که نضیج بود و شبیه باشد باعضا و غالب باشد بر او ارضیت پس نشانش آن بود که
متسفل شود و پس چیزی که از و متسفل شود نزدیکتر بود بنضج وجه دوم آنکه اکثر سبب تعلق
ریح بود و هر چند که ریح بیشتر باشد تعلق بیشتر باشد و کثرت ریح دلالت کند بر عجز قوت از
نضج ماده و رسوب مذموم آنست که باقیه نشود در وا اوصاف مذکور و آن نیز سه قسم است
افضل او غمام پس متعلق پس راسب و این وقتی است که طفو از جهت حرارت مصعده
باشد از برای آنکه همچنانکه حرارت مصعد است ملطف نیز هست تا وقتی که طفو
از مخالطت ریح قاهره اجزای ارضیه را که از شان اوست تسفل باشد از جهت میل
ریح بسوی فوق پس راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود از برای آنکه

درین هنگام بیع و رسوب و ثفل کمتر باشد و فضول بسند فه در رسوب گاهی یا از اعضا باشد یا از
رطوبات چه نیست در بدن جسمی که باشد از و رسوب غیر این ها و کائن از اعضا
یا باشد از اعضای اصلیه و آنرا خراطی گویند یا نباشد پس اگر از اعضا اصلیه نباشد
و درو دهنیت باشد آنرا دسمی خوانند یا نباشد دهنیت درو و آنرا لحمی گویند و خراطی
یا از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو پس اگر از ظاهر عضو باشد آنرا قشوری خوانند
و اگر از باطن عضو باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض سا بیض احمر باشد آنرا
صفائحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه یا کبد باشد و اگر نباشد اجزای کبار عراض
پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی خوانند و اگر نباشد نخالی گویند و کائن از رطوبات
بعضی مایل بحمرت دلالت کند بر احراق دم و بعضی کمدست دلالت کند بر احراق
بلغم و بعضی اصفرست و دلالت کند بر غلبه صفرا و بعضی اسودست و دلالت کند بر
احراق سودا و تمامی اینها که مذکور شد در بولیست که آنرا رسوب بود اما عدم رسوب
را اسبابست اول عدم نضج دوم سده سوم قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد
از جهت خلو عروق آنها از خلط و اجب الاندفاع ببول و اگر باشد رسوب سلیم ابیض
بود و باشد از فضل غذا و جهزول انیز رسوب کمتر بود از جهت قلت فضول آنها
خصوصا وقتی که مرتاض باشد از جهت کثرت تحلیل بسبب ریاضت و در مشایخ
فربهی که تارک ریاضت باشد رسوب بسیار بود و از انواع رسوب رسوبی که
ثفل درو مده بود و مخاطی که ثفل درو خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که یافته شود
در عرق النسا و وجع مفاصل و فرق میان بعد از مشاکلت بیرو و در لون میانت
آنست که مدی منتن بود و متقدم باشد او را ورم و اسان بود اجتماع ثفل و تفرق
درو بخلاف مخاطی درین احکام جنس هفتم مقدار بول ست بول یا اقل
ست از طبیعی یا اکثر از و یا مساوی او و اسباب کثرت بول بسیارست و از انجمله

صحتنامہ میزان الطب

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵	۸	باہہ	باہم	۲۹	۱۲	مفوص	مخصوص
۶	۱	میکند	می کنند	//	۱۳	شوربادو	شورباء
//	۱۵	آبی	آبی	۳۲	۱۱	پیشس	بیش
۸	۳	تبہا	پتہا	۳۲	۱	مخفف	مجفف
//	۱۵	کباد	کباد	//	۵	سہرور	سہرآور
۱۲	۳	نہد	نہند	۵۲	۵	وبق	دبق
//	۱۷	ضررے	ضرری	۵۳	۱۳	تونۃ	توتۃ
۱۶	۱۳	سقدل	معدل	۵۵	۱	غزیزے	عزیزے
//	۱۹	ازاکہ	ازانکہ	۵۹	۵	بازد	بازو
۱۹	۱۵	ملامیت	ملاست	۶۶	۱	کنذ	کنند
//	۲۱	بار	باد	۸۰	۱۵	مغالطہ	مغالیطہ
۲۰	۱۲	بداند	بدانند	//	۱۹	واکبد	والکبد
۲۱	۱۷	تخم کنوث	تخم کشوث	۸۳	۱۹	فائکہ	فائدہ
۲۶	۸	عتب	عقب	۹۴	۵	تکسف	تکثف
۲۸	۱۹	کرویا	کرویا واہ	۱۰۲	۶	یادخلط	یاخلط
۲۹	۴	اسفیذباج	اسفیدباج	۱۱۴	۴	باجس	نجس

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۶	۵	منفعات	مفردات
//	۱۴	نفض	نفض
//	۲	[illegible]	مفردات
۱۲۰	۴	اوو	اردوو
//	۱۱	[illegible]	[illegible]
۱۲۲	۲۰	[illegible]	[illegible]
۱۲۴	۸	[illegible]	[illegible]
۱۴۱	۲۰	دوائیں	دوائیاں
۱۵۲	۱۷	[illegible]	[illegible]
۱۶۴	۲	[illegible]	فائدہ
۱۷۵	۱	فائدہ	[illegible]
۱۸۲			

رساله بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمد الله الحکیم الوهاب ونصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب وعلی آله الاطیاب
واصحابه الانجاب اما بعد میگوید بنده مسکین محمد بدر الدین بن خواجه جمال الدین غفر الله
له ولوالدیه واحسن الیهما والیه که این فوائد چند است مسمی به **مختصر البیان فی**
ضروریات البحران ملتقط از رساله مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع موید این
فن حاوی فوائد نو وکهن جان حکمت یونان مسمی بغایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق
حکمت بارش سر امد اطبای جهان محسود اماثل و اقران یکتای زمانه بوعلی روزگار یگانه عصر جالینوس وقت
حضرت استادی حکیم علی حسین عم فیضه الی تعاقب الملوین که دست شفایش مسیحا اعجاز است
و تدبیر صائبش امراض لا دوا را خانه برانداز روح علی عباس محو سعی بسخا اقتش احیان کامل نو در جنب
مسیحائی او دعاوی ابی سهیل مسیحی باطل حسب اصرار و استدعا او مردم دیده آدمیت نقش
نگین مروت مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی **محمد حسین** عزز الله
تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنا بر ضمیمه کردن رسائل مطبوعه طبیه که سر از
قالب طبع بر آورده بودند در قالب تحریر کشیده شد با توفیق الا بالله التماس بخدمت
اهل صفا آنکه اگر بر سهوی مطلع شوند با صلاح آن کوشند و بذیل عفو پوشند
بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی معنی آن شدت است یا فصل خطاب

و در اصطلاح اطبا عبارتست از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب در بدن بیمار
تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی و طبیعت را
بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس هنگام کارزار
لامحاله سلطان را دفعةً یا تدریجاً غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس و ازین اقسام تغیر تشکل
هویدا میشوند و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند و امور خطرناک
مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و تحیر پیش آیند همچنان درین روز بحران
قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین
تشویش افعال مریض لاحق میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچ وجه تحریک
نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و در ان
مخافت ضعف بل سلب قوت و هلاکست و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال
طبیعت واقع گردد و طبیعت از فعل تام خود که بدون عائق واقع بود باز میماند و بحران
جید و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود و ازین جهة در روز بحران از مسهلات
و مستفرغات بل از محرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از غذا باز دارند
والا بقدر ضرورت و بتقاضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند **فائده** بدانکه
بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوعست. قی و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و بحران که
بعرق و ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد و غلیظ باقی میماند و بحرانیکه بقی
یا اسهال یا رعاف بود تام باشد **فائده** بحران را تقدم اعراض لازم است مثلا اگر روز
بحران شود علامات و اعراض در شب متقدم شوند و اگر شب واقع شود در روز ظاهر گردند
و هر یک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه متقدم شوند مثلا علامات قی ضیق النفس
و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و درد فم معده و اختلاج لب ان و تاریکی چشم و سقوط نبض
و اختلاج لب زیرین و علامات اسهال درد امعا و ثقل بدن و تمدد و [illegible]

هویدا شوند و رجوع بصحت کند دفعةً همچنان در مرض و رجوع بهلاکت کند دفعةً ۱۲ منه

ثقل و نفخ بطن و درد پشت و انصباغ براز و قراقر و اسعا و عدم علامات قی و رعاف وغیره و نبض صغیر و دموی و تصلب بول و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتعال سر و اشک و تبارق روبروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصا وقتیکه بیمار جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال یا دو بطرف دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجیت نبض **تنبیه** بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت بقوت دفع ماده نماید عین مقصود و مراد است والا گاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع شود و در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن نتواند کرد **فائده** بدانند که هر مرضی که آخر بسلامت بود چهار مرتبه دارد ابتدا تزیید انتها انحطاط بحران در انحطاط نمیشود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک ست و آنچه در زمان تزاید آید ناقص و ردی بود و بدانکه در ایام مرض بعضی روزهای بحران شناسند که آنرا ایام الباحوریه نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزها نه از باحوری باشند و نه از انذار اما بحسب انحراف بحران دران روز واقع می شود و آنرا ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه دران بحران افتد تام و نیک باشد یازده روزند چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنابر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد **نظم** دال زا و یا و دال و کاف و کا کاف دال و کاف زا نامیدان یقین لام الف یا لام دال و لام زا میم ایام بحارین را گزین و ایام واقع فی الوسط شش روزند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامیکه دران بحران ناقص افتد و با رنج و خطر باشد هشت روزند ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هژدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران

تا باشد سیزده روز ست بست و دوم ۲۲ بست و سوم ۲۳ بست و پنجم ۲۵ بست و ششم ۲۶ بست و هشتم ۲۸
بست و نهم ۲۹ سی یکم ۳۱ سی و دوم ۳۲ سی و سوم ۳۳ سی و پنجم ۳۵ سی و ششم ۳۶ سی و هشتم ۳۸ سی و نهم ۳۹
و جهت تسهیل حفظ مستعملان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبای نامدار مرقوم میشود

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار

۱	بحران	۱۱	بحران جید	۲۱	بحران محمود	۳۱	بحران
۲	خلافی	۱۲	مسهل بلا اختلاف	۲۲	مسهل بلا اختلاف	۳۲	مسهل بلا اختلاف
۳	بحران	۱۳	بحران محمود	۲۳	مسهل بلا اختلاف	۳۳	مسهل بلا اختلاف
۴	بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران	۳۴	بحران
۵	واقع فی الوسط	۱۵	خلافی	۲۵	مسهل بلا اختلاف	۳۵	مسهل
۶	بحران ردی	۱۶	مسهل بلا اختلاف	۲۶	مسهل	۳۶	مسهل بلا اختلاف
۷	بحران محمود	۱۷	بحران	۲۷	بحران	۳۷	بحران
۸	مسهل بلا اختلاف	۱۸	بحران	۲۸	خلافی	۳۸	مسهل بلا اختلاف
۹	بحران	۱۹	یوم مسهل بلا اختلاف	۲۹	مسهل بلا اختلاف	۳۹	مسهل بلا اختلاف
۱۰	یوم مسهل بلا اختلاف	۲۰	بحران	۳۰	خلافی	۴۰	بحران

بسیار باشد که آب گرم و روغن بادام و چرب جرعه جرعه نوشیدن و سکنجبین اندر طعام دادن از دیگر تدابیر تسکین ساز و قسم دوم
آنکه در فم معده یا در طبقات معده و یا در تجاویف وی ریاح غلیظه محتبس شود و از طریق انجذاب بر بیرون آید پس معده بجهت
دفع وی متحرک گردد و بحرکت فواق آید علامت این قسم آنست که عقب تخمه و بدهضمی پدید آید و فواق اندکی بود و اکثر
بیشتر افتد عقب نوشیدن شیر بسیار و کذلک تناول اطعمه بادی و رشابد [?] این است علاج هر چه چنین قسم
معده و کسر و تحلیل ریاح بود و او زننده ارغ باشد بکار برند چون مصطکی و زیره و پودینه و تخم کرفس
و مانند آن خوردن و خاییدن و آب او [?] و بردن آن [illegible] مقویه و مسخنه [illegible] معطره بر فم معده مالیدن
و تلطیف غذا نمودن و از مخلطات و نافخات پرهیز نمودن و باید که در آوردن آروغ بسیار کوشند زیرا که
آسان ترین و مفیدترین چیزها برای اندفاع باد معده آروغ است قسم سوم آنکه رطوبت بسیار در معده
متولد شود و بر جرم وی بچسپد پس معده بدفع وی کوشد و علامت وی آنست که دهن پر آب باشد و معده
گران بود و هضم فاسد بود و طعام ترش گردد بجهت نقصان هضم علاج بر تنقیه معده قی کنند بقیات
مناسبه و مسهل خورند و نیکوترین مسهلات در اینجا ایارجات است باید دانست که عطسه آوردن در قلع
ماده فواق عظیم الاثر است قسم چهارم آنکه طعام بسیار غلیظ خورده شود و بسبب کثرت و غلظت بر معده
گرانی آرد و معده بدفع وی کوشد و فواق پدید آید و علامت این تناول غذا اندک است متصل و تهی [?] آن
عارض شدن بسیار باشد که ریاضت معتاده و حمام ترک کرده شود و بدان سبب ماده اندر معده
افزون گردد و محدث این مرض شود علاج بر دوی طعام باز اندازند [?] آب گرم نوشانیده [illegible] چیزهای که
تقلیل غذا نمایند و در تجوید هضم کوشند و اگر بریاضت و حمام معتاد بوده باشند استعمال آن لازم دانند قسم
پنجم آنکه سوء مزاج سرد اندر معده افتد و فواق آرد و در این [illegible] جهت است یکی آنکه سوء مزاج بارد اندر معده [illegible]
و هر چه در وی وارد شود بسبب برودت تمام [illegible] گیرد و [illegible] کیفیت [illegible] می گیرد و از ثقل کیفیت ها
خود معده را [illegible] پس معده بدفع وی میکوشد دوم آنکه برودت اجزای معده را کثیف می سازد و
منقبض میگرداند و هیچ خالی از اذیت نیست پس طبیعت جهت بسط و آوردن بحالت طبیعی و دفع اذیت
متحرک میگردد و بدین حرکت [illegible] سوم آنکه برودت مضاد معده است و موذی بسبب کیفیت خارج از اعتدال و
هر چه مضاد و موذی معده است معده بدفع وی میکوشد و علامت این قسم قلت تشنگی است و چیزهای گرم مرغوب

فائده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه یوم علامات بحران میماند پس درین سه روز
در هر کدام روزیکه علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصا
که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آنروز روز بحران هم بود **فائده** این همه که
گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود و اما در امراض مزمنه عدد ماه و
سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه در ربع سنه واکثر بعضی هفت ماه چون
هفت نوبه عقب باشد یا بجمله بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت ماه باشد یا پس
هفت سال یا پس از چارده سال یا پس بیست و یک سال و بقراط بعد از چهل روز بحران روز
شصتم و هشتادم و صد و بستم از روزهای بحران شمرده و بدانند که در حمی غب یوم النوبه
روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که
در وقت پرهیز سکم واقع نشود **فائده** معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از
انتصاف نهار باشد آنروز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انقضای
نصف النهار باشد ترک میکنند ظاهرا سببش اینست که یوم بطلبه نزد ایشان از نصف النهار
تا نصف النهار دیگرست باقی برای این اکثر امور مذکوره خصوصا علت وقوع بحران و
حساب و اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در غایة البیان فی ما تعلق
بالبحران مذکورست اینقدر برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله اولاً و آخراً
ظاهراً و باطناً فقط